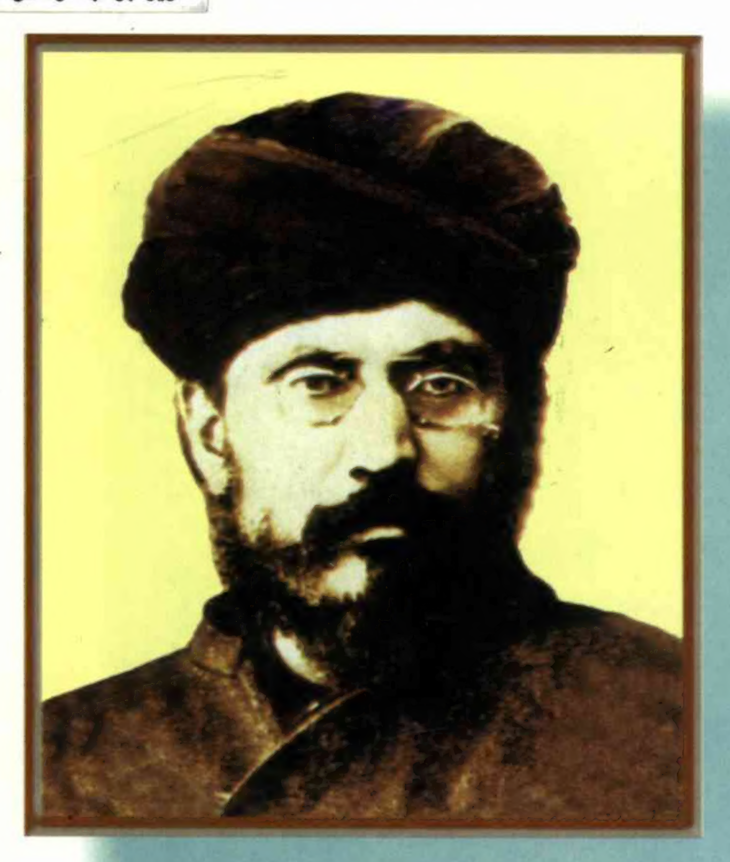


السيدجمال الدين الحسينى

-بالاشتراک مع الاخرين-



ضياء الخافقين

اعداد و تقديم :

سيدهادى خسروشاهى

بسم الله الرحمن الرحيم


mohamed khatab

السيدجمال الدين الحسيني (الافغاني)
ـ بالأشتراك مع الاخرين ـ

ضياء الخافقين

ـ جريدة في العلوم و السياسة و
الاخبار الصحيحة ـ

السنة الاولى ـ الاعداد ١ـ٥
لندن ـ ١٨٩٢ م

اعداد و تقديم:
سيدهادي خسروشاهي

الآثار الكاملة

(٣)

خسروشاهي، هادي، ١٣١٧ـ ، گردآورنده.

ضياءالخافقين، جريده في‌العلوم و السياسه و الاخبار الصحيحه /

جمال‌الدين الحسيني (الافغاني)، بالاشتراک مع الاخرين؛ اعداد و تقديم هادي

خسروشاهي. ــ تهران: کلبه شروق، ١٣٧٩.

ج. : مصور، نمونه. ISBN 964-92729-3-3

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيپا.

عربي.

١. ضياءالخافقين (روزنامه). ٢. ايران ــ تاريخ ــ انقلاب مشروطه، ١٣٢٤ ـ ١٣٢٧ ق.

ــ نشريات ادواري. الف. جمال‌الدين، اسدآبادي، ١٢٥٤؟ ـ ١٣١٤ ق. ب. عنوان.

٩ ض ٥ خ / DSR ١ ٩٥٥/٠٠٥

کتابخانه ملي ايران ٧٩-٤٧٧٢ م





ناشر: كلبة شروق **مركز البحوث الاسلاميه**

نشاني مرکزي، تهران: مقابل دانشگاه، شماره ١٣٧٨ (صندوق پستي ١٩٦١٥/٤٩٣)

نشاني واحد قم: خيابان صفائيه ساختمان مرکزبررسيهاي اسلامي (صندوق پستي ٣٧١٨٥/٢٤٣٣)

ضياء الخافقين

ــ جريدة في العلوم و السياسة و الاخبار الصحيحة ــ

السيد جمال‌الدين الحسيني (الافغاني)

ــ بالأشتراک مع الاخرين ــ

اعداد و تقديم: سيدهادي خسروشاهي

ليتوگرافي، چاپ و صحافي: الهادي ــ قم

چاپ اول: ١٣٧٩

تعداد: ٣٠٠٠ نسخه

قيمت: ١٥٠٠ تومان

شابک: ٣ - ٣ - ٩٢٧٢٩ - ٩٦٤

الفهرست

مقدمه

ضياء الخافقين

استمرار مبارزه با استبداد

سيد هادي خسروشاهي



ضیاء الخافقین
و :
استمرار مبارزه با استبداد

... به دنبال توقیف سید جمال‌الدین اسدآبادی و سپس تبعید وی از ایران که همراه با اهانت و آزار بود، نشر اکاذیب و تهمت‌های بیشرمانه توسط رژیم ناصرالدین شاه آغاز شد... اما این امر نه تنها سید را از ادامه مبارزه باز نداشت، بلکه پس از شناخت ماهیت واقعی رژیم شاهی، به افشای چگونگی نظام استبدادی حاکم بر ایران پرداخت و در «بصره» ضمن تماس با علمای بزرگ، خواستار استمرار مبارزه تا سرنگونی ناصرالدین شاه گردید...

بطور طبیعی گزارش کامل فعالیتهای سید در بصره به ایران رسید و ناصرالدین‌شاه به قصد انتقامجوئی، به دربار عثمانی نامه نوشت که سید چون تبعه ایران و از مردم اسدآباد همدان است، باید به ایران بازگردانده شود!

«هدایت پاشا» استاندار بصره، تلگرافی از باب عالی دریافت نمود که در آن از اصل و نسب و محل تولد سید جمال‌الدین، سئوال شده بود... «هدایت پاشا» از «عبد الحمید رافعی طرابلسی» که قاضی بصره بود خواست که در این زمینه بدون اطلاع سید، تحقیق بعمل آورد! ولی سید گویا از چگونگی سئوالات قاضی مزبور، متوجه حقیقت ماجرا شده بود، به او می‌گوید : من عضو انجمن عالی

معارف اسلامبول در دوران وزارت «صفوت پاشا» بودم و در آنجا قید شده که من «افغانی» هستم!... هدایت پاشا، گزارش تحقیق را به اسلامبول فرستاد.

در این موقع، سید که از خستگی و آسیب‌های دوران تحصّن در حضرت عبدالعظیم، و رنج سفر دردناک راه تهران و قم تا بغداد و بصره بیرون آمده بود، از «متصرف» اجازه خواست که به شبه جزیره عربستان سفر کند، اما تحصیل اجازه چون میسر نشد، سید پیش‌بینی خطر کرده، درخواست سفر به اروپا نمود و این بار با سفر او موافقت شد و سید بی‌درنگ از بندر بصره خارج و رهسپار اروپا گردید... اما دیری نگذشت که از اسلامبول دستور تلگرافی برای جلوگیری از حرکت سید و اعاده او به بغداد، برای متصرف رسید، ولی سید دیگر درون کشتی از دسترس مأمورین عثمانی دور و در امان بود!... و در واقع این سرآغاز مبارزه‌ای بی‌امان، علیه رژیم استبدادی شاه ایران بود.!

مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبائی، چگونگی فعالیت‌های سید را در این سفر اجباری، که از جمله نشر مجله «ضیاء الخافقین» در لندن بود، شرح می‌دهد که ما به مناسبت نشر دورهٔ کامل این مجله با بهره‌گیری از تحقیق استاد محیط طباطبائی و استفاده از اسناد و مدارک جدید، به شرح چگونگی آن می‌پردازیم:

... سید مستقیماً به لندن رفت و همین که بدانجا رسید، به تحریر مقالات و ایراد خطابه و نشر اوراق چاپی بر ضد ناصرالدین‌شاه مشغول شد. سید جمال‌الدین نامه‌ای به ملکه ویکتوریا نوشت و او را از جانبداری سیاست مستبدانه ناصرالدین‌شاه برحذر داشت. از قرار معلوم در آغاز ورود به لندن، بر «میرزا ملکم‌خان» سفیر معزول ایران در انگلیس وارد شده بود و او را در نشر منظم جریده «قانون» کمک می‌کرد.

روزنامه قانون مقالاتی دارد که گرچه انشاء فارسی آنها ریختهٔ کلک «ملکم» بود، ولی معانی و افکار همه زادهٔ فکر سید جمال‌الدین است.

سید مکاتیبی به زبان عربی در لندن چاپ کرده برای علمای عتبات می‌فرستاد که در برخی از آنها امضای: سید ـ سید حسینی یا رمز به کار می‌برد و عین این مکتوب‌ها نیز در مجله ضیاء الخافقین (عربی) که به مساعی او انتشار یافته بود، درج می‌شد. سید در مدت کوتاهی توانست رابطهٔ میان دربار ناصرالدین‌شاه و حوزه‌های علمیه سامرا و کربلا و نجف را تیره کند.

داستان انحصار دخانیات پس از مدتی کشمکش بالاخره به نفع اهداف سید جمال‌الدین و موافق منظور او به پایان رسید. فتوای مرحوم میرزای شیرازی که بدون شک محصول تمهید مقدمات سیاسی سید بود، «شاه» و «امین‌السلطان» را در مقابل هیئت روحانی عتبات و تهران مغلوب ساخت و در ضمن میزان نفوذ روحی علما و تأثیر دخالت مستقیم آنها در امور ملکی به تجربه ثابت گشت. این نکته توجه کامل سید را در تبلیغات بر ضد «ناصرالدین‌شاه» به سوی علمای روحانی معطوف ساخت. نامه‌هایی که او به علما نوشته و سواد بعضی از آنها باقی مانده است، درست به هدف منظورش اصابت می‌نمود و علمای بزرگ را با ذکر دلایل منطق متوجه اهمیت وظیفه‌ای می‌کرد که حفظ دین و مذهب در برابر ظلم و خیانت و اجحاف و اسراف ایجاب می‌کرد.

این وضع تا آغاز مشروطیت دنباله پیدا کرد و کسانی که در تهران یا عتبات از روحانیون و یا طبقات دیگر مردم پرچمدار مخالفت با دستگاه استبداد قجری می‌شدند، به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت نفوذ تبلیغات سید قرار گرفته بودند. بیگانگانی که در این مبارزه سیاسی و اقتصادی شریک شکست شاه و صدراعظم شد و خدمتگزار مؤثری همچون امین‌السلطان را به عذر عدم حمایت وی هنگام خطر از دست داده بودند، تیغ تیز تبلیغ خود را متوجه سید کردند، چنان که مرحوم میرزا ابوالقاسم طباطبائی نقل می‌کرد و بعدها هم این قضیه را از آقایان سید هبة الدین شهرستانی و سید محمد صادق طباطبایی برادر آن مرحوم شنیدم: مرد بیگانه‌ای، بلند قد و سفیدرو و موبور و درویش مآب! در لباس

جهانگردی همان ایام از هندوستان به عراق عرب آمد در مجالس علما و طلاب عتبات حاضر می‌شد و از سابقهٔ علاقهٔ خود در سفر دریا با سید جمال‌الدین داستانها می‌گفت و سید را بی‌دین و باده‌نوش! و بی‌مبالات در مسائل مذهبی معرفی می‌کرد؟!

این گونه تبلیغات دامنه‌دار بر ضد سید جمال‌الدین در حوزه علمیه سامرّا علاوه بر شهادت برخی از نوکرهای درباری ـ که سید از بست حضرت عبد العظیم بیرون آورده و گویا جامه را بر اندام او پاره کرده یا بیرون کشیده بودند ـ در مورد ختنه نشدن! سید، اثر ضمنی خود را بخشید...

سید جمال‌الدین وقتی از «بصره» به «لندن» رفت در نخستین مقاله‌ای که در مجله «قرن نوزدهم» انتشار داد، نوشت که او اینک از «ایران» می‌رسد و بیش از هر کسی با اوضاع کشور خود آشنایی دارد و به انگلیسها با دلیل و برهان حالی کرد که در شناختن ایران از راه مقامات سیاسی و کنسولی خود دچار اشتباه شده‌اند. سید جمال‌الدین به انتقاد صریح، انگلیسیها را متوجه این نکته کرد که سودجویان سیاسی و ارباب مصالح خصوصی در انگلیس، نمی‌گذارند حقیقت اوضاع ایران به استحضار اشخاص نوع پرست و آزادی دوست و خیرخواه برسد. فرصت از قول گراهام نقل می‌کند که در یکی از مجالس خطابه سید «که گزارش مجملی از آن را نماینده سیاسی ایران به تهران هم فرستاده بود» سوز سخن سید حضار را به گریه درآورد.

سید در غالب نوشته‌های این دوره خود هدفی جز درهم شکستن ناصرالدین‌شاه و امین‌السلطان ندارد و از آن افکار بلند مربوط به اتحاد اسلام و مطالب عالی اجتماعی و فلسفی کلی دیگر، کمتر نشانی در تحریرات و تقریرات این دوره او دیده می‌شود. دولت ایران از یک طرف سانسور شدیدی برای جلوگیری از ورود آثار سید «ملکم‌خان» به ایران برقرار کرد و به وسیله مأمورین سیاسی خود منظماً گزارش فعالیتهای سیاسی این دو تن را از لندن

می‌گرفت و روزنامه‌های فارسی تهران و اسلامبول را به جوابگویی دشنام ملکم و سید وادار می‌کرد. روزنامه اختر اسلامبول که دو سال بعد از این عمل، خود کاملاً تحت نفوذ فکری سید و یارانش درآمد، در سال ۱۳۰۹ فوق العاده مفصلی در حمله به سید و ملکم‌خان چاپ کرده و هر دو را به باد ناسزا و تهمت گرفته بود...[۱].

استاد محیط طباطبائی، در بخش دیگری از کتاب خود، باز در این باره می‌نویسد:

یکی از فضلای اصفهانی که مدتی را در کلکته با مرحوم مؤید الاسلام مأنوس و مربوط بوده از قول او نقل میکرد که سید جمال‌الدین را هنگام آخرین تبعید از ایران و عراق در یکی از بنادر خلیج فارس بر کشتی دیدم و با او سخن گفتم، مرا تشویق کرد که در هندوستان روزنامه تأسیس کنم و از راه قلم به آزادی مردم خدمت نماید و خود هم به او وعده داده بود که به لندن می‌رود و روزنامه می‌نویسد.

وقتی سید در آستانهٔ حضرت عبد العظیم متحصن بود دوستانش شب نامه‌هایی انتشار می‌دادند که در آن به کارهای امین‌السلطان ایراد می‌شد تا آنکه موضوع انحصار داد و ستد تنباکو پس از تبعید سید پیش آمد، باز همان شب‌نامه‌پراکنی موجب تولید دغدغه و هراس مسئولین امر گردید. وقتی عده‌ای در طهران دستگیر شدند که از جمله میرزا رضای کرمانی دلال بازار و مرید سید جمال با حاجی سیاح مهماندار سید در اصفهان و چند تن دیگر از دوستان سید در میان آنها بودند با مرحوم مستشار الدوله میرزا یوسف خان تبریزی صاحب رسالهٔ یک کلمه، اهمیت مطبوعات و نوشته‌های سیاسی در نظر اولیای حکومت مطلقه ناصرالدین‌شاه معلوم شده بود. سید بعد از تبعید نتوانست در بغداد بماند و به بصره رفت. سید در بصره به وسیله سید علی اکبر فال اسیری منسوب میرزای شیرازی که قوام الملک او را از شیراز تبعید کرده بود و به سوی سامره می‌رفت

مقدمات صدور فتوای تحریم دخانیات را سبب‌سازی کرد و همین که توانست به کمک مادی هدایت پاشای طرابلسی و مساعدت برخی از سران عرب بصره «طالب نقیب» خود را به لندن برساند بر ملکم وارد شد که روزنامهٔ قانون را بر ضد امین‌السلطان تازه تأسیسَ کرده بود. ملکم از بیانات و راهنمایی‌های سید در کشف اسرار ظلم و استبداد در روزنامه خود منتفع می‌شد. سید از راه شرکت در نشر مجله‌ای عربی ضیاء الخافقین و ایراد سخنرانیها و نشر مقالات در مطبوعات انگلیسی و مکاتیب چاپی و ارسال آنها برای مقامات روحانی و سیاسی شیعه در عراق و ایران، ایشان را بر ضد امین‌السلطان بر می‌انگیخت. در این موقع بود که مساله ایران در مطبوعات خارج و بخصوص در انگلیس مورد بحث و توجه قرار گرفت.

مقارن همین زمان مقالهٔ معروف سید جمال در نشریه «قرن نوزدهم» انگلیسی دایر بر تشریح اوضاع داخلی ایران انتشار یافت و افکار عمومی را نسبت به دستگاه حکومت ایران بدبین ساخت.

در صورتی که «درومونذوُلف» سفیر انگلیس در طهران امین‌السلطان را زیر نفوذ منافع انگلیس قرار داده او را از وابستگی به دستگاه حکومت تزاری جدا ساخته بود ابداً رضایتی به حضور سید در لندن و استفاده از مطبوعات و مجامع آزاد آنجا بر ضد حکومت ایران نبود.

انتشار نامه‌های عربی چاپی خطاب به علمای بزرگ شیعه مقیم عراق و ایران در انتقاد از کارهای شاه و وزیرش، امین‌السلطان را به تکاپو انداخت و...[۲].

واکنش‌های انتشار ضیاأ الخافقین

در واقع سید پس از خروج از عراق و اقامت در لندن، ضمن ملاقات و مصاحبه با بعضی از مدیران جراید انگلیس، سخنرانیهائی نیز در لندن ایراد

می‌نمود وسپس به همکاری با نشریه‌ی «ضیاءالخافقین» پرداخت. این‌نشریه به‌دو زبان انگلیسی و عربی چاپ می‌شد و در هر شماره چند مقاله دربـاره مـفاسد حکومت و خرابی اوضاع ایران با امضای «السید» یا «سید الحسینی» و یا رمز و نام مستعار انتشار می‌داد. نخستین شمارهٔ این نشریه در شباط ۱۸۹۲ م ـ یکصد و پنج سال پیش ـ انتشار یافت و سید نامهٔ خود را کـه در بـصره بـرای مـیرزای شیرازی فرستاده بود، در شماره دوم آن چاپ نمود و نامه دوم خود را در شماره سوم آن با رمز: ک، هـ ف، ق، س، ط. (کهف، قسط) منتشر ساخت.

البته با توجه به سبک نگارش و محتوای مقالات و امضاهای متعدد موجود در ذیل آنها می‌توان بطور قاطع گفت که اغلب مقالات ضیاءالخافقین، بقلم سید جمال‌الدین نبوده است.

توزیع این مجله در اروپا، و سپس ارسـال آن بـه ایـران، تـوسط پست، واکنش‌های گوناگونی را ایجاد کرد... بعضی از افراد ترسو و بزدل و یا وابسته به دربار، با فحش و ناسزا! از آن استقبال! نمودند، و بعضی دیگر، از وصول نشریه به نام آنها دچار ترس و سرگیجه شدند!

در مجموعه نامه‌های موجود در خانه امین الضرب، که در کتاب اسناد و مدارک منتشر شده درباره سید، درج شده است، نامه‌هائی در این زمینه وجود دارد که برای شناخت چگونگی واکنش‌ها! یکی دو نمونه را نقل می‌کنیم:

آقا محمدبن حاج عبدالمجیداصفهانی، نمایندهٔ حاجی محمدحسن در مارسیل **Marseile**، در نامه مورخ ۳ جمادی الأولی ۱۳۰۹ هـ. می‌نویسد:

«... عرض دیگر از قرار روزنامه‌جات فرانسه که یوم قبل جناب جلالت مآب نظر آقا یک دانه روزنامه فرستاده بود شرحی از خیالات فاسد بی‌معنی نوشته بودند، اینست که عرض می‌شود. در روزنامهٔ چاپ لندن نوشته‌اند که سید جمال‌الدین افغانی به لندن رفته است و با ملکم‌خان نمک بحرام همدست و همعهد شده‌اند. شرح مزخرفی در مذمت ایران و وزرای ایـران مـن‌جمله وزیـر اعـظم

نوشته‌اند و در روزنامه چاپ کرده‌اند من جمله آقا سید جمال‌الدین هم بعد از عزیمت از طریق بغداد و بصره به برلن پای‌تخت آلمان رفته است و در مجلس بیزمارک گفتگوها نموده است حالا هم در لندن با ملکم به هم‌بسته‌اند و به این مزخرف‌گویی اقدام دارند و خیال می‌کنند که این مقولهٔ مزخرف را کسی اعتنا خواهد کرد. در برلن جواب آقا سید جمال‌الدین را بوضع بی‌اعتنائی داده‌اند. ولی در مقابل جناب جلالتمآب نظر آقا وزیر مختار شرحی از خیالات فاسدهٔ آقا سید جمال‌الدین در روزنامه‌جات فرانسه گذاشته از بدو ورود مشارالیه به طهران و خیالات فاسد او و اخراج نمودن او را و مذمت زیاد ازو و ملکم بیک نحو خوشی مضامین خوش در روزنامه‌جات فراسنه چاپ نموده که بگوش اهل فرانسه این بیانات وزیر مختار خیلی ملیح و مطبوع است. خداوند انشاءالله بحق تمام انبیاء و اولیای بر حقش که وجود مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری روحی وروح العالمین له الفداه را از جمیع بلیات محفوظ فرماید. این کلمات لاطائل این مردمان بی‌معنی مثل ذره است در مقابل خورشید و باید باطن هر کس که بهر لباس است بروز کند و نتیجهٔ اعمال و عقاید او معلوم گردد. اطلاعاً عرض شد. از فخر الملک هم اشاره‌ای کرده بودند که در لندن است و این روزها خیال عزیمت ایران را دارد. ولی بنظرم می‌آید این هم پلتیک باشد و فخر الملک هم تبعیت داشته باشد. خدا عالم است، العلم عندالله در اینکه فخر الملک از ملکم‌خان خبیث‌تر و مردودترست حرفی نیست. خداوند انشاءالله این‌جور آدمها را به غضب خود بسوزاند.»(!!!)[۳]

سوزش مزدوران رژیم از نشر حقایق، توسط سید از سخن رذیلانه این نامه بخوبی آشکار است، و اکنون به نامه دیگری توجه بفرمائید: این نامه را آقا سید عبدالرحیم معین‌التجار کرمان در تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۰۹ نوشته است:

«... راستی چند چاپارست خواسته‌ام شرحی از آن آشنائی که حال در لندن است بنویسم. احتیاط می‌کردم. حال عرض می‌کنم انتشاراتی باز به کرمان

از او رسیده. یقین سرکار دیده‌اید. کاغذی که از بصره به جناب میرزا نوشته، باز کاغذی از زبان ملت به تمام علما این‌ها را چاپ زده‌اند. جائی که کرمان رسیده یقین همه جا رسیده! متفکرم اینها به چه دردی می‌خورد؟ چه خیالی این مرد بر سر دارد! خواستم نسخهٔ آنرا برای سرکار بفرستم، همین یقین کردم سرکار دیده‌اید، همین احتیاط کردم، خداوند انشاءالله عاقبت همه را به خیر نماید و شر این جنس دو پا را هم دور نماید! خداوند انشاءالله حفظ نماید ما را. من که چنان از این مرد می‌ترسم که اصلاً در کرمان اسم او را نمی‌برم. با وجود این یکی از انتشارات در پست خانه باسم من بود، تا باز کردم دیدم، پنهان کردم که دور سر خودم هیچ ندیدند. این از کجا فهمید من آمده‌ام کرمان؟ باری خداوند انشاءالله حفظ نماید.»![4]

آری! سید به مبارزه ادامه می‌دهد و محمدبن حاج عبدالمجید ناسزا می‌گوید و جناب معین‌التجار! می‌ترسد که نام سید را ببرد... اما هیچیک از این واکنش‌ها، مانع ادامه مبارزه نیست... و سید علاوه بر نشر ضیاء الخافقین، به نشر جداگانه بعضی از مکتوبات خود می‌پردازد ـ یعنی سید برای آنکه صدای خود را به همه برساند، نامه‌های خود، به «میرزای شیرازی» و علمای مشهور دیگر را غیر از درج در «ضیاء الخافقین» به صورت نامه‌های مستقل هم به چاپ رسید[5] و برای شخصیتهای طهران و سرشناسان سایر شهرهای ایران و برخی از کشورها می‌فرستاد.

سفیر انگلیس در طهران، پس از انتشار نامهٔ سید، خطاب به میرزای شیرازی، گزارش ذیل را جهت وزیر امور خارجهٔ انگلیس می‌فرستد:

نامهٔ شمارهٔ ١٤ مورخهٔ ١٩ ژانویهٔ ١٨٩٢ از «فرانک لاسل» سفیر انگلیس در طهران به «مارکیز اف سالیسبوری» وزیر امور خارجهٔ انگلستان.

«عالی جنابا

با کمال افتخار به پیوست نامه بسیار عجیب که خطاب به حاجی میرزا

العدد ١ السنة الاولى

ضياء الخافقين

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد)
في انكلترة —
عن سنة ١٠ شلنات عن ستة اشهر ٧ شلنات
في الخارج —
١٥ شلنا ٨ شلنات
(الدفع سلفا)
الاعلانات
عن كل صفحة ١٠
نصف " ٥
ربع " ٣
(الدفع سلفا)
(والاعلانات يصير ترجمتها الى الانكليزي)
يجب ان تخابر الادارة راسا لم ... في ... بامر الاعلانات

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة

الاثنين في ١ شباط سنة ١٨٩٢

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الدرج ولا ترد اصحابها ادرجت ام لم تدرج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالاشغال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها
"ضياء - لندن"
"Dia, London."

فهرسة

ضياء الخافقين

ان للشرق على الغرب ديوناً كان اداها ايام كان الشرق مشكاة لمصباح العلم ومعرضاً تعرض فيه العقول بضائعها والافكار بدائعها وكان الغرب مظروفا في ليل الجهالات وحندس الضلالات ، وانما ظهر مصداق قوله تعالى "وتلك الايام نداولها" والقى العلم مقاليده في ايدي رجال الغرب وفتحوا به كنوز كل شيء وابواب كل ثروة ووجب تأدية تلك الديون للمعمورة بعد النظرة قامت عاصمة العلم المتمدن ومطلع شمس الحرية مدينة لندره ففكت الرقاب من حبال الاسر والاستبداد وشرعت الدين والمال ، ولولا الغرب لبقي للشرق ... تزال فيها ... على ... فاخذ ... الرقي بمشعل الحرية ... حتى استأصلها جمهور ...

ص ٩٦

نمونه‌ای از صفحهٔ اول نخستین شماره نشریه ضیاءالخافقین

مورخ فوریه ۱۸۹۲ میلادی

حسن شیرازی رئیس و نماینده مذهب شیعه در سامره است و به وسیله حسنعلی‌خان نواب ترجمه شده است برای ملاحظه آن جناب تقدیم می‌دارد.

این نامه از بصره و احتمالاً در ماه گذشته پس از تبعید جمال‌الدین از ایران نوشته شده و اخیراً چند نسخه از آن از لندن که شیخ حالا در آنجا اقامت دارد به تهران رسیده و بین عده‌ای توزیع گردیده است.

امین‌السلطان در چندین مورد نظر مرا به اقدامات و فعالیت‌های جمال‌الدین معطوف داشته است و مکرر موضوع جنبشهای سیاسی اخیر ایران را گوشزد نموده مشارالیه عقیده‌اش بر این است که این تحریکات با پول و کمک روسیه به عمل می‌آید و احتمال قوی دارد تلگرافی که از طرف حاجی میرزا حسن شیرازی به شاه مخابره شده و در آن از شاه تقاضا کرده‌اند که مملکت را از چنگ اجنبی‌ها خلاص نماید در اثر تحریک جمال‌الدین بوده که در مکتوب خود احساسات مذهبی مجتهد مزبورا برانگیخته است.

امین‌السلطان گفت: با این تبعید جمال‌الدین از ایران به علت خصومت و دشمنی او با انگلستان بود، او نمی‌فهمد چگونه به جمال‌الدین اجازه داده شده که در انگلستان اقامت نموده و با کمال اطمینان خاطر در آنجا زندگی کند و حملات خود را به ایران ادامه دهد.

من به امین‌السلطان شرح دادم که تقریباً غیر ممکن است دولت امپراطوری انگلستان بر علیه هر فردی که در آن کشور مقیم می‌باشد قدمی بردارد مگر اینکه به موجب قدرت قانون. من باید عرض نمایم که نتوانستم عالی جناب را قانع نمایم، زیرا عقیده وی بر این است که هر گاه دولت انگلستان نسبت به ایران حسن نیتی داشته باشد و احساس روابط حسنه را بنماید البته می‌تواند اقداماتی نموده و مانع از این بشود که دشمنان ایران از لندن به دولت ایران حمله نمایند.

من به امین‌السلطان وعده داده‌ام نامهٔ جمال‌الدین را که به مجتهد معروف نوشته است حضور مبارک تقدیم بدارم اصل این نامه به عربی است پس از اینکه به فارسی ترجمه شده تبدیل به انگلیسی گردیده است.

Translation of a communication from His Highness, the Amin-es-Sultan to the Minister in London.

Again the Sheikh Jamal-ed-Din has written and published in Arabic an article which he has sent to Erak-Arab and other parts where it has been circulated. A few days ago some copies of these were taken and sent to His Imperial Majesty the Shah. On this occasion he has practiced boundless impudence and made use of the most illicit and calumnious language beyond all limits. From the beginning to end it is one piece of shameful slander touching His Majesty. Not content with this he even incites the Mullas to pass a decree on serving the Shah to the effect of rendering such services unlawful (Haram) and further to dethrone His Majesty, and such like nonsense too shameful to quote. I am forwarding you a copy to read and take to Lord Salisbury and communicate the contents to him, and as the text is purely personal touching His

صفحه اول از ترجمه نامه سید به انگلیسی (اسناد وزارت خارجه انگلیس)

If you protectors of the faith oppose him with righteousness, and men know that to obey this (wicked man) is unlawful according to the religion of God, and that if he is left reigning there is a danger for the — Musselman, they will all hasten and upset the throne of his deceit and will depose him from the chair of his madness.

You are the protectors of the Nation and the Supporters of the Faith, who will defend the religion except you! and who will beside you guard the party! .... to War! .... to War! before we fall into humiliation and smallness.

You are answerable for the inhabitants and the country before God the High..... The people are not to blame, because they still await your orders, and will rise when you rise, what then are you waiting for! Dethrone him! dethrone him! there is no other remedy.

I speak as an experienced man who foresees the future, That to defend the honour of Islamism and to guard the kingdoms, and preserve the rights of Musselman depend now on one word, which the tongue of righteousness will utter through jealousy for the faith and its followers..... and that is (Dethrone him).

He who utter this word first among the pure guides and the good leaders, will obtain perfect honour and will be victorious with the greatest happiness in this world and the one to come.... — .

...... This is our aim ....

And peace be on you, and the mercy of God, and His Blessings.

(Elsayed Elhussayni)

صفحه آخر از ترجمه نامه دوم سید به انگلیسی (اسناد وزارت خارجه انگلیس)

من در روزنامه خبر پذیرائی از جمال‌الدین را در ناشینال لیبرال کلوب لندن خواندم مشارالیه در آنجا خطابه‌ای راجع به «بحران کنونی در ایران» ایراد نموده است ولی سید در آن نطق عقل خود را بکار برده و از ذکر مطالبی که به انگلستان و سیاست خارجی آن برمی‌خورد احتراز نموده است در صورتی که در نامه‌ای که به حاجی میرزا حسن شیرازی نوشته است شدیداً به سیاست انگلستان حمله نموده است.

البته بطور یقین شیخ جمال‌الدین و نامه وی معروف حضور آن عالیجناب می‌باشد.

موقعی که من افتخار نمایندگی رسمی دولت انگلستان در قاهره را در سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ داشتم راجع به او شرحی عرض و خاطر مبارک را مستحضر داشتم که احتمال داده می‌شود جمال‌الدین از روسها پولی دریافت می‌دارد و مأمور است فعالیت‌هائی بر علیه انگلستان بنمایند و آقای کندی در نامه شمار ۱۱ و ۲۰ ماه ژانویه ۱۸۹۱ خود گزارش کارهای او را به آن عالی جناب تقدیم نموده و بطور تفصیل جریان تبعید وی را حضورتان عرض کرده است.

با تقدیم احترامات ـ فرانک لاسل»[۶]

خشم شاه از نامه سید

نامه‌ای را که سید برای میرزای شیرازی نوشته و شخص ناصرالدین‌شاه را مورد حمله قرار داده بود و ترجمهٔ آن نامه به وسیلهٔ اعتمادالسلطنة به شاه رسید، ولی شاه از آن نامه چندان ناراحت نشد ولی نامهٔ سید به علمای ایران، او را به شدت خشمگین ساخت. وقتی شاه این نامه را دید به عنوان گله، دولت انگلیس را مقصر قلمداد کرده، و بطور کتبی و شفاهی توسط سفیر خود در لندن و سفیر انگلیس در تهران می‌خواهد که جلوی فعالیتهای سید گرفته شده و به مجازات برسد و دو نامه در همین رابطه برای امین‌السلطان می‌فرستد که ترجمهٔ آن دو نامه

به تناسب نقل می‌شود:

«جناب اشرف‌امین‌السلطان ـ ما پشت سر هم چه به وسیله سفیر خودمان در لندن و چه توسط سفیر انگلستان در طهران راجع به مزخرف گوئی‌ها و نوشته‌های مفسدانه میرزا ملکم، بطور کتبی و شفاهی اعتراض و تقاضا نموده‌ایم مشارالیه را از لندن و همچنین از کلیه ممالک تابعه امپراطوری انگلستان اخراج نمایند و یا لااقل از او التزام بگیرند که از این عملیات فتنه‌انگیز بر ضد کشور ایران و توهین به مقام سلطنت دست بردارد ولی ابداً نتیجه حاصل نشد تا اینکه ما شیخ جمال‌الدین را که یکی از شریرترین مردمان روی زمین است و در ایران تولید اخلال و مزاحمت‌هائی می‌نمود تبعید کردیم، او نیز به لندن رفت و به ملکم‌خان پیوست و به وسیله انتشار روزنامه به زبان عربی شروع به تحریکات نمود وی چندین شماره روزنامه نوشته و آنها را در قفقاز و ایران پخش نموده است.

نامبرده اخیراً چند نسخه از آخرین شماره آن را که به زبان عربی انتشار یافته، برای توزیع بین مردم ایران فرستاده است اینک یک شماره از آن را برای ملاحظه و تعقیب امر فرستادم این مرتبه او بطور آشکار شروع به تحریکات نموده و علما و مردم ایران را تشویق به اخلال و شورش نموده و حتی نسبت به شخص ما حمله نموده است.

بدینوسیله او خودش را مانند یک نفر قاتل معرفی کرده و طبق قانون هر مملکتی چنین شخصی که مستقیماً به مقام سلطنت درصدد اسائهٔ ادب برآمده و علناً نسبت به مقام سلطنت خیانت نموده(!!) محکوم به اعدام است و سزای او مرگ است یا لااقل او باید در یکی از نقاط دوردست تا ابد حبس شود.

شما باید از سفیر انگلیس بخواهید که شما را ملاقات نماید و رسماً نظریات ما را به او ابلاغ نمائید این دستخط ما را بدهید بخواند و یک نسخه از آن را به او بدهید و نیز ترجمه نامه عربی جمال‌الدین را به او تحویل داده و از او بخواهید که

همه اینها را برای وزراء انگلستان بفرستد و حتی به نظر نمایندگان پارلمان آنها نیز برساند تا هرگاه حق با ما است او را به حبس ابد محکوم نمایند وگرنه چگونه ما باید باور نمائیم که دولت انگلستان حامی مقام سلطنت و وجود شخص ما است در حالیکه چنین شخص مفسد و بی‌شعوری با کمال آزادی در انگلستان اقامت کرده و این گونه مطالب را انتشار می‌دهد»[۷].

سفیر انگلیس، نامهٔ شاه را (که در تاریخ ۲۸ اوریل ۱۸۹۲ به سفارت انگلیس تسلیم شده بود) به ضمیمهٔ نامهٔ محرمانهٔ خود که ترجمه آن نقل می‌شود، برای وزیر امور خارجهٔ انگلستان می‌فرستد:

«نامه محرمانه شماره ۸۲ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲

از سرلاسل سفیر انگلیس در تهران ـ به مارکیزآف سالیسبوری

عالی جنابا عطف به نامه شماره ١٤ مورخ ۱۹ ژانویه با ارسال رونوشت دستخط شاه ایران خطاب به امین‌السلطان اشعار می‌دارد به وسیله سید جمال‌الدین نامه خطاب به علماء ایران صادر گردیده است و در آن نامه مستقیماً به مقام سلطنت توهین و بشدت حمله شده است.

ترجمه نامه جمال‌الدین نیز که موجب تغییر و اعتراض شاه گردیده ارسال می‌گردد. نظر شاه بر این است که نویسنده این نامه مستحق مرگ یا حداقل حبس ابد می‌باشد.

من به امین‌السلطان گفته‌ام که این نامه‌ها را برای ملاحظه جنابعالی تقدیم خواهم داشت ولی در عین حال به آن عالی‌جناب (امین‌السلطان) یادآوری کردم که برای دولت امپراطوری انگلستان غیر ممکن خواهد بود بر علیه شخصی که در لندن زندگی می‌کند قدمی بردارد مگر به موجب مقررات قانون.

با احترامات سر ـ ف ـ لاسل»[۸]

وقتی که نسخه‌های نامهٔ سید خطاب به «بعضی از علمای ایران» به وسیلهٔ یکی از یاران او به سفارت ایران در روسیه فرستاده می‌شود؛ «میرزا محمودخان

بسم الله الرحمن الرحيم

حملة القرآن . وحفظة الإيمان . ظهراء الدين المبين . ونصراء الشرع المتين . جنود الله الغالبة في العالم . وحججه البالغة لكل الأمم . جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي . وجناب الحاج الميرزا حبيب الله الرشتي . وجناب الحاج الميرزا أبي القاسم الكربلائي . وجناب الحاج الميرزا جواد آقا التبريزي . وجناب الحاج السيد علي أكبر الشيرازي . وجناب الحاج الشيخ هادي النجم آبادي . وجناب الميرزا حسن الآشتياني . وجناب السيد الطاهر الزكي صدر العلماء . وجناب الحاج آقا محسن العراقي . وجناب الحاج الشيخ محمد تقي الأصفهاني . وجناب الحاج الملا محمد تقي البجنوردي .

وسائر حملة الملة . ونواب الأئمة . من الأحبار العظام . والعلماء الكرام .

أعز الله بهم الإسلام والمسلمين . وأرغم أنوف الزنادقة الملحدين آمين .

حقّاً تقول الأمم الأوربية عن السلطنة على البلاد الإيرانية عوجاً ملكاً وعرضاً . ولكن سيجعل لها لسانها صدقاً تمكنها من الولوج في أرجائها وتشيّد فيها سلطانها على قوة من أهلها تعاطيها من الشرائط التي تروم الساسة فتهيب النفوس على الثورة كلما تخيلتها الفرس وكما بها التقرير . ولكنا علمت أن بلوغ الغرب والعلماء في عز سلطانهم ضرب من المحال لأن القلوب تهوى إليهم طوعاً . والناس جميعاً طوع يمينهم بالضرورة كيفما ثنوا ويلوون حيثما لووا انقادت لحكمهم . ولهم الزلفى بدأبهم في حفظ حوزة الإسلام . لا تأخذهم فيه لومة لائم ولا تروعهم قوة ولا تصدهم عنه شوكة . فتمسكت حتى تتربص بهم الدوائر وتترقب السوانح لهم الله أنها قد أصابت فيما زعمت أن الدين قوة العلماء وعظيم مكانتهم في النفوس فأصبحت بطيب النفس إلى الظفر واستخلاص بلوغه حظاً من هذه الدول النائية العزيزة المعروفة التي قد صدعت القوة وتقدمت الصنعة وأتقنت الصياغة فما حاولت منها شيئاً والتمست بها لنفسها حظاً ولا انشرح منها صدرها فرحاً .

ولنا كلما صعدت قوة العلماء في جهة من الدول الإسلامية تثبت عليها طائفة من الإفرنج وحست أسسها وطمست رسمها . إنّ سلاطين الهند وأمراء ما وراء النهر جنحت إلى إذلال علماء الدين فنال الوبال عليهم سنة الله في خلقه . . . وإنّ العثمانيين ما نالوا بالهجوم من أطماع الأجانب ما جنوا هجمات الإنجليز مرّة بعد أخرى إلا بقوة العلماء وقد كانت في نصابها .

ولما تحقق هذا الشاه (الحارثة الطائفة) أمال طاقته في مستلب حقوق العلماء عنوة وخفض شأنهم ويقلل نفوذ كلمتهم حباً بالاستبداد ببلاد الإسلام وإذاعته وحرصاً على توسيع دائرة ظلمه وجوره . فطرد جمعاً من البلاد عنوة ونهنه زمرة من أئمة الشرع بصغار وجلب طائفة من أرذالها إلى دار الهجر والذل (طهران) وأجرها على الأئمة فيها

صفحه اول از متن نامه عربی سید به علمای بزرگ عراق وایران

(اسناد وزارت خارجه انگلیس)

علاءالملک» سفیر ایران در روسیه، به «موریر» سفیر انگلیس متوسل می‌شود، تا بلکه جلوی اقدامات سید را بگیرد. سفیر انگلیس هم، نامهٔ محرمانه‌ای را به شمارهٔ ۸۷ مورخ ۲۷ اپریل ۱۸۹۲ از «سنت پترزبورگ» برای وزیر امور خارجهٔ انگلستان می‌فرستد، مضمون این نامهٔ محرمانه هم با قدری اختلاف، تقریباً به نامهٔ فوق «سرلاسل» شبیه است.

شاه پس از نوشتن نامه مورد اشاره به امین‌السلطان باز از شدت خشم و ناراحتی در همان روز، نامهٔ دیگری به وی می‌نویسد:

شرحی را که این پدرسوخته شیخ جمال‌الدین نوشته است در واقع چیزی نیست جز اینکه از سر تا ته همه‌اش فحش و تحریک و اخلال بر علیه مقام سلطنت با این دلیل روشن در مقابل آنان هرگاه چنین شخصی را لااقل به زندان نیندازند دیگر چه نوع دوستی را دولت انگلستان نسبت به ما ادعا می‌کند چگونه می‌توانم اظهارات دوستانه آنها را باور نمایم.

باید همین امروز از سفیر انگلیس بخواهید که از شما دیدن نماید این دستخط را برای او بخوانید و رونوشت آنرا به انضمام نامه عربی به او بدهید با این دلیل محکمی که در مقابل خود دارند و جمال‌الدین به مقام سلطنت فحش گفته است او را باید بدون معطلی به حبس ابد محکوم نمایند وگرنه ما باید از دوستی انگلستان به کلی نامید شویم»[۹].

امین‌السلطان هم، این دستخط را به ضمیمهٔ نامه خود که نقل می‌شود*

---

* ـ وی این نامه را به «محمدعلی‌خان» سفیر ایران در انگلستان می‌نویسد:
«بعد العنوان مجددا شیخ جمال‌الدین مقاله به عربی انتشار داده و برای توزیع بین مردم عراق عرب و سایر نقاط تعدادی از آن را فرستاده است. چند روز پیش آن مقاله به نظر اعلیحضرت همایونی رسید.
این دفعه جمال‌الدین بیشرمی را به اعلیٰ‌ترین درجه رسانیده است چنان عبارات زننده و تندی بکار برده است که هرگز سابقه ندارد از اول مقاله تا آخرش تمام مطالب یک‌پارچه تهمت و توهین به مقام سلطنت است حتی به این عبارات رکیک قناعت ننموده و علما را تحریک نموده است که نه تنها خدمت به شاه را برای مردم ایران تحریم نمایند بلکه او را برای همیشه از مقام سلطنت خلع کنند. این مزخرفات را طوری ادا نموده است که از تکرار آن شرم دارم.
من یک نسخه از آن مقاله را برای شما به پیوست فرستادم که پس از خواندن آن را نزد

همراه با نامهٔ سید، خطاب به علمای مشهور، برای «حسنعلی خان نواب» می‌فرستد:

«پنجشنبه نیز رسید با اینکه از ظهر گذشته است هنوز خبری نرسیده من نمی‌دانم چکار باید کرد واقعاً دچار سرگیجه شده‌ام اعلیحضرت دستخطی نوشته و نامه اخیر جمال‌الدین خطاب به علماء را برای من فرستاده‌اند، من، هم دستخط شاه، و هم نامهٔ مزبور را فرستادم که برای جناب آقای سفیر ترجمه نمائید هرگاه ایشان خواسته باشند نامه سید جمال‌الدین و رونوشت دستخط را به لندن بفرستند مانعی نخواهد داشت من نمی‌دانم سفیر راجع به این موضوع چه فکر می‌کند البته جمال‌الدین به خود من حمله ننموده است ولی تمام مندرجات نامه اخیر او بر علیه اعلیحضرت همایونی می‌باشد.

امین‌السلطان»(۱۰)

سفیر انگلیس، باز پس از وصول نامهٔ امین‌السلطان و دستخط شاه، نامهٔ محرمانهٔ دیگری را در همان روز، برای وزیر امور خارجهٔ انگلیس می‌نگارد:

«نامهٔ محرمانه سرلاسل شماره ۸۳ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲ به مارکیز اوف سالیسبوری وزیر امور خارجه انگلیس.

عالی جنابا

عطف به نامهٔ قبلی این جانب مورخ همین روز اینک با کمال افتخار ترجمهٔ یادداشتی را که امین‌السلطان به عنوان حسنعلی‌خان نوشته و در ضمن دستخط

«لردسالیسبوری» ببرید و مفاد آن را برای او شرح دهید چون در این مقاله، خود شاه مستقیماً مورد هدف تهمت و افترا قرار گرفته لذا از جانب شاه نزد لردسالیسبوری رسماً شکایت نمائید و به او بگوئید که چنین بنظر می‌رسد که کشوری که خودتان را دوست ما قلمداد می‌کنید شماها باعث این همه فتنه و آشوب شده‌اید و همان بلوائی را که در مسئله رژی تنباکو راه انداختید باز هم دارید ادامه می‌دهید.
چگونه ممکن است نام این جزوهٔ عادی را روزنامه گذاشت و گفت که «روزنامه‌ها آزاد باشند» آنهم جزوه‌ای که علناً در مملکت فتنه و آشوب برپاکرده و صلح مردم را بهم زده است. خلاصه چاره‌ای برای این کار باید کرد یا باید او را به حبس بیاندازند یا اینکه به جای دوردستی تبعید نمایند تا اینکه اعلیحضرت همایونی به دوستی و حسن نیت دولت انگلستان اعتماد نماید.

امین‌السلطان

Copy

Gulhek
June. 6. 92

A.C

"I have not failed to communicate to H.M. Principal Sec.t of State for Foreign Affairs the wish which H.M. The Shah had expressed that measures should be taken to put a stop to the writings of Dzemal ed Din in London, and I have now received a Telegram from His Lordship in which he instructs me to inform Y.H. that H.M.G. will be prepared to advise the Persian Minister in London with regard to any publication which he thinks ought to be prosecuted but as a rule H.L. does not advise any foreign power to take proceedings against the Press in England even when there is good cause for doing so. The verdicts depend

H.H.
The Amin es Sultan

نامه‌ای از امین السلطان . . . (اسناد وزارت امور خارجه انگلیس)

دیگر شاه را درباره جمال‌الدین ضمیمه نموده است تقدیم می‌دارد البته جای تعجب نیست که شاه از اتهاماتی که بر علیه او به وسیله سید جمال‌الدین به عمل آمده بشدت عصبانی و متغیر گردیده است و از نتایج سوئی که نوشته‌های او در ایران ایجاد خواهد کرد بیمناک می‌باشد عصبانیت شاه بیشتر از این لحاظ است که سید جمال‌الدین حقایق را درباره اوضاع فعلی کشور ایران فاش نموده است که کمترین شکی را باقی نمی‌گذارد گرچه مقداری از مطالبی را که اظهار نموده اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.

امضاء سرلاسل»[۱۱]

وقتی که ناصرالدین‌شاه از نامه‌های خود به امین‌السلطان نتیجه نمی‌گیرد، بر خشم وی افزوده می‌شود و مجدداً نامه زیر را به وی می‌فرستد:

«جناب امین‌السلطان خیلی جای تعجب است که سفیر انگلستان درباره شیخ جمال‌الدین هنوز جوابی نداده است اگر او چیزی برای شما فرستاده به من اطلاع دهید والا این دستخط مرا به او نشان داده و جواب بخواهید.

در این تردیدی نیست که این شخص شرور و متقلب باید به موجب مقررات قانون تنبیه شود معنی ندارد که او در لندن نشسته و این مزخرفات را علناً بر علیه ما و مقام سلطنت در همه جای دنیا انتشار دهد و نیز در مجله‌ای که به راه انداخته است مردم را برای اختلال و شورش تحریک نماید ما هرگز نمی‌توانیم این مطلب را قبول کنیم که دولت انگلستان دوست ما می‌باشد یا حامی مقام سلطنت ما است با اینکه هیچ کاری را نمی‌خواهند صورت بدهند به این شخص اجازه می‌دهند این همه مزخرفات بنویسد باز هم ادعا می‌کنند انگستان کشور آزادی است»[۱۲]

امین‌السلطان در تعقیب دستخط شاه، نامه‌ای به حسنعلی‌خان‌نواب می‌فرستد:

«بعد العنوان ـ امیدوارم حال شما خوب است. یادداشت شما دربارهٔ مطالبی

که در نامهٔ شمارهٔ ۹۹ لاسل قید شده است در شهر قم به دستم رسید راجع به مسائل مربوط به گمرک دستور لازم به جناب آقای امین‌الملک داده‌ام او کارها را روبراه خواهد کرد من همچنین نامه و جواب جناب آقای سفیر را راجع به جمال‌الدین دریافت داشته‌ام ولی اعلیحضرت منتظر وصول جواب از طرف دولت انگلستان می‌باشند بهتر این است به هر نحوی است جوابی تهیه و برای من بفرستید تا بتوانم به عرض او برسانم.

نظر من این است جواب بدین مضمون تهیه شود دائر بر اینکه «دولت انگلستان آنچه از دستشان برمی‌آید در این مورد اقدام مساعد خواهند کرد».

گرچه آنچه که انگلیسیها می‌گویند صحیح به نظر می‌رسد ولی با این ترتیب این مرد را ـ ناصرالدین‌شاه ـ نباید زیاد مایوس نمود راه عاقلانه این است که درباره کاررژی او به کمک انگلیسیها امیدوار باشد بالاخره برای باز کردن حساب برای مطالبات کمپانی تنباکو به اعتبار کمپانی و وصول اموال رژی سعی خواهیم کرد که به نحو مطلوب عمل نمائیم ... امین‌السلطان»[۱۳].

سفیر انگلیس هم، نامهٔ امین‌السلطان را به ضمیمهٔ نامهٔ ذیل، برای وزیر امور خارجهٔ انگلیس ارسال می‌دارد:

«نامهٔ شمارهٔ ۹۹ مورخ اول ژوئن ۱۸۹۲ سرلاسل به عنوان وزیر امور خارجه انگلستان با کمال افتخار ترجمه نامه خصوصی امین‌السلطان خطاب به حسنعلی‌خان‌نواب را به پیوست تقدیم می‌دارد.

عالی جنابا قسمت اول این نامه راجع به شکایتهائی است که دولت ایران از مأمورین گمرک دارد و تصور می‌کنم لزومی ندارد که در آن مورد زحمتی به آن عالی‌جناب داده شود فقط مطلبی را که از نواب خواسته بودم که به امین‌السلطان بگویم به نظر مبارک می‌رسانم جناب امین‌السلطان اظهار داشته است که شاه مجدداً راجع به شکایتی که از جمال‌الدین دارد در صدد مطالبه جواب از دولت انگلستان برآمده است آنها هنوز در این امید هستند که بلکه کمپانی توتون و

تنباکو بتواند مساعدتهائی به دولت ایران بنماید ضمناً امین‌السلطان در آخر نامه‌اش اظهار کرده که شاه به حاکم جدید شیراز برای توقیف و تنبیه قوام‌الملک که بدون اجازه اعلیحضرت صورت گرفته سخت متغیر گردید است در نامه بعدی سعی خواهم نمود که گزارش جامع این جریان را به عرض برسانم.

از حسنعلی‌خان‌نواب تقاضا کرده‌ام از امین‌السلطان برای این اطلاعاتی که در اختیار ما گذاره است از جانب من تشکر بنماید و به ایشان بگوید که موضوع جمال‌الدین را به نظر جنابعالی رسانیده‌ام ولی من باید یادآور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع به حفظ و حراست اموال و تأسیسات کمپانی تنباکو جز با مراجعه به مقامات قضائی نباید راه دیگری را در نظر بگیرد امضاء لاسل»[۱۴]

وزیر امور خارجهٔ انگلیس، با توجه به نامه‌های شمارهٔ ۸۲ و ۸۳ سفیر خود در طهران، تلگراف زیرا را می‌فرستد:

«عطف به نامه‌های ۸۲ و ۸۳ شما باید با در نظر گرفتن مفاد تلگراف ٤۹ سپتامبر گذشته اینجانب با امین‌السلطان تماس بگیرید»[۱۵].

سفیر انگلیس، پس از وصول تلگراف فوق، این نامه را برای امین السلطان می‌فرستد:

«رونوشت نامه مورخه ٦ ژوئن ۱۸۹۲ سفیر انگلیس در تهران به عنوان امین‌السلطان.

(پس از تعارفات) این جانب به وزیر امور خارجه انگلستان شرحی نوشته و خواسته‌های اعلیحضرت شاه ایران را دایر بر اینکه جلو نوشته‌های جمال‌الدین را باید گرفت بطور مشروح اطلاع داده‌ام من هم اکنون از جناب آقای وزیر امور خارجه به موجب تلگراف دستوری دریافت داشته‌ام که به جنابعالی اطلاع بدهم راجع به اینکه دولت انگلستان حاضر است به سفیر ایران در لندن درباره تعقیب جراید در محاکم رسمی انگلستان نظریات خود را بدهد.

Draft.
Sir F. Lascelles

Telegram.

No. 34

F.O.
June 3. 1892.
5.40 p.m.

[Djemal-ed-Din].

Your despatches 82 & 83. You should make a communication to the Amin-es-Sultan in accordance with my Tel. to Kennedy No. 49 of Sept. 25 last.

متن تلگراف، عطف به نامه‌های شماره ۸۲ و ۸۳

ولی قبلاً عرض می‌کنم مطابق سوابق موجوده حتی اگر برای این کار دلیل محکم و قابل قبولی ارائه شود دیوان عالی کشور هرگز اجازه نخواهد داد که یک قدرت خارجی قدمی بر علیه جراید انگلستان بردارد. دفاع هیئت منصفه و افکار و احساسات عمومی در انگلستان چنان قوی است که به ندرت اتفاق می‌افتد در این موارد قضات رأی موافق بر له مدعی بدهند. امضاء لاسل»[۱۶]

«لاسل» پس از ارسال نامهٔ مذکور، در ۹ ژوئن نامهٔ محرمانه‌ای برای وزیر امور خارجهٔ انگلیس می‌فرستد:

«قلهک ۹ ژوئن ۱۸۹۲ نامهٔ محرمانه، شمار ۱۰٤.

«عالی جنابا با کمال افتخار رونوشت یادداشتی را که با اطاعت از دستوری که ضمن تلگراف شماره ۳٤ داده بودید برای امین السلطان به وسیله اینجانب نوشته شده تقدیم می‌دارد.

من به امین السلطان تذکر داده‌ام که امپراطوری انگلستان حاضر گردیده است که به سفیر ایران در لندن درباره مطالبی که جمال‌الدین در لندن بر علیه دولت انتشار داده است نظریات خود را اعلام بدارد اینک رونوشت شرحی که برای امین السلطان نوشته شده به پیوست تقدیم می‌دارد. «لاسل»[۱۷].

به دنبال این همه مکاتبان و مذاکرات، از مفاد نامهٔ ٦ ژوئن سفیر انگلیس بر می‌آید که وزارت امور خارجهٔ انگلستان برای جلوگیری از فعالیتهای سید به وجود مدرک نیاز دارد و به همین لحاظ «میرزامحمدعلی‌خان» سفیر ایران در لندن، مدارکی به وزارت امور خارجهٔ انگلستان ارائه می‌دهد، تا دیگر سید فعالیتی برعلیه ناصرالدین شاه نکند. این امر از نامهٔ سفیر ایران که به شرح زیر است معلوم می‌شود:

«نامهٔ مورخه ۲۲ ژوئن ۱۸۹۲ میرزا محمدعلی‌خان سفیر ایران به عنوان مارکیز اوف سالیسبوری.

عالی جنابا با کمال افتخار اسنادی را که دیروز راجع به آن با جنابعالی

مذاکره شد حضورتان تقدیم داشتم امیدوارم آن عالی‌جناب هرچه زودتر ترتیبی دهند تا بدان وسیله بنده بتوانم خاطر مبارک ملوکانه را از حیث آسوده نمایم.

با تقدیم احترامات ـ محمد علی»[۱۸].

در اثر اصرار ناصرالدین‌شاه، برای جلوگیری از نشر مقالات سید در ضیاءالخافقین و ایراد سخنرانی در لندن که به موقعیت شاه لطمه زده بود، سفیر ایران به دیدار وی رفته و از وی تقاضای کمک می‌کند.

«ادوارد براون» در کتاب خود، در این زمینه می‌نویسد:

«در مقالات مربوط به ایران از هیچ‌گونه ناسزا به حکومت و شاه دریغ نمی‌کرد تا حدّیکه سفیر دولت ایران در لندن به نزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او نموده که اگر خودداری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید حاضر است یک مبلغ هنگفتی به او تقدیم دارد. ولی سید جواب منفی داد و گفت نه، راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته و شکمش دریده و جسدش به گور عرضه شود. این گفتار که از او سرزده ما را معتقد می‌سازد که قاتل شاه یکی از پیروان سید بوده است...»[۱۹].

نگرانی و حساسیت رژیم ناصرالدین شاه در قبال استمرار مبارزه سید جمال‌الدین اسدآبادی در لندن، از تشبثات حقیرانه و رذیلانه آن، برای سرکوب حرکت و تعطیل نشریه ضیاءالخافقین، که نقشی اساسی در افشای رژیم استبدادی قجری داشت، کاملاً روشن و آشکار است... اما دولت انگلیس برای حفظ مصالح خود، بظاهر برای تعطیل آن نشریه، دنبال «مدرک» می‌گردید! ولی سرانجام با روشی غیر اخلاقی به تعطیل نشریه، اقدام نمود.

آقای صدر واثق می‌نویسد: «... چنین بنظر می‌رسد که طلوع و افول این نشریه در فاصله کمی انجام گرفته باشد، زیرا تا آنجا که اطلاع در دست است، بعد از انتشار دو شماره، دیگر از شماره‌های بعدی آن، خبری در دست نداریم[۲۰]. البته


Legation de S.M.I. le Shah de Perse à Londres.

June 22. 1892

My Lord,

I have the honour to enclose the documents of which I spoke yesterday — and I hope that Your Lordship may soon enable me to send a tranquilizing message to my August Sovereign, the Shah.

I have the honour to be My Lord, with the highest consideration —

Your obedient Servant

M. Ali

The Right Honble.
The Marquis of Salisbury
K.G.

متن نامه سفیر ایران در انگلستان که همراه ترجمه نامه‌های سید جهت اقدام لازم به وزیر خارجه وقت انگلیس ارسال شده است

مقالات این نشریه درباره اوضاع و احوال ایران بوده است، اگر نگوئیم که‌فعالیت‌های شاه و امین السلطان و سفیر ایران در لندن، در تعطیل آن مؤثر بوده، بی‌دخالت هم نبوده است...»[۲۱].

در مورد چگونگی به تعطیل کشاندن نشریه توسط دولت انگلیس، «سید حسن تقی‌زاده» که خود آشنائی با نیرنگ‌های سیاسی داشت، چنین می‌نویسد:

«... مشارالیه از بصره پس از چندی اقامت برای بهبود حالش که علیل‌المزاج شده بود به لندن رفت و در ماه رجب سنهٔ ۱۳۰۹ یک روزنامهٔ عربی و انگلیسی موسوم به «ضیاء الخافقین» در لندن بنا کرد و در هر شماره از این روزنامه وی یک مقاله می‌نوشت در خصوص اوضاع ممالک اسلامی.

مقاله شماره اول راجع به خرابی اوضاع ایران بود و در شماره ۲ مورخ غرّه شعبان، صورت مکتوبی را که خود سید خطاب به همه علمای بزرگ ایران، با اسم آنها نوشته و آنها را به خلع «ناصرالدین شاه» تحریک کرده بود، نشر کرد.

دولت انگلیس به وسائل عجیبی برای تعطیل این جریده متوسل شد وبالاخره وزارت خارجه انگلیس، به آن مطبعه که حروفات عربی داشت و آن جریده را چاپ می‌کرد (در یک قصبه‌ای در حوالی لندن) گفت که اگر روزنامه «ضیاءالخافقین» مداوت کند، دولت انگلیس سفارش‌های خود را که مبلغ کلی در سال می‌شد، از آن مطبعه قطع خواهد کرد و به چاپخانه دیگر خواهد داد. با این تهدید روزنامه خوابید...»[۲۲].

... البته علاوه بر تعطیل نشریه، سلطان عثمانی هم به درخواست ناصرالدین شاه، با نیرنگ‌های دیگری سید جمال‌الدین را از لندن به اسلامبول دعوت نمود و با یادآوری ضرورت حضور سید در اسلامبول، برای ایجاد وحدت بین مسلمانان، او را به این «قفس زرین» کشید... که به چگونگی آن در مقاله‌ای دیگر، همراه اسناد باید پرداخت.

... و اینک برای آگاهی نسل معاصر از محتوای مقالات «ضیأ الخافقین» که خشم استعمارگران و شاه ایران را برافروخت و سرانجام به تعطیلی آن اقدام نمودند، متن کامل شماره‌های پنجگانهٔ آن را که چند سال پیش از تنها نسخهٔ موجود در کتابخانه «بریتش موزیوم» لندن کپی‌برداری کرده‌ایم، یکجا منتشر می‌سازیم.

***

یادآوری این نکته در پایان مقدمه ضروری است:

ناشر مجلهٔ «ضیأالخافقین» خود سیدجمال‌الدین نبود و همهٔ مقالات مندرج در آن هم به‌قلم خود سید نیست، بلکه این نشریه در واقع تریبونی آزاد برای نشر اندیشه‌های مختلف بود و روی همین اصل، ناشران آن، حتی مقالاتی را از دیگر جرائد ــ مانند روزنامه «المقطم» مصر ــ نقل می‌کردند و مقالاتی را به زبان اردو در آن منتشر می‌ساختند تا بتوانند گروههای بیشتری را به خواندن آن جذب کنند...

به‌هرحال بعضی از مقالات سید با نام و امضای مشخص او است و بعضی دیگر با امضای مستعار ــ مثلاً: السید و یا: کهف و قسط ــ منتشر شده است. و در مجموع با توجه به محتوای مقالات، به‌هنگام مطالعه، بخوبی می‌توان دریافت که کدام مقاله از سیدجمال‌الدین حسینی است و کدام یک از دیگر نویسندگان...

والله ولی التوفیق

تهران: سیدهادی خسروشاهی

یادداشتها

۱. «سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین» از استاد مرحوم، سیدمحمد محیط طباطبایی، چاپ تهران، ۱۳۷۰، صفحه ۶۳ تا ۶۶.

این کتاب با مقدمه و کوشش اینجانب بارها در قم و تهران چاپ شده است. چاپ اول آن در تهران، شامل سی مقاله از استاد محیط است که در طول نیم قرن آنها را به‌رشتهٔ تحریر درآورده است و کتاب می‌تواند یکی از منابع اصیل در رابطه با سید باشد... (چاپ‌های قبل، فقط شامل ۱۴ مقاله بود و آخرین چاپ، در واقع جامع‌ترین آنها است و بیاری حق، بزودی با اضافاتی، مجدداً منتشر خواهد شد).

۲. همان مدرک، صفحه ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳. روزنامهٔ اعتمادالسلطنة، صفحه ۳۷ و ۱۴۷.

۴ تا ۱۶. مجلهٔ «خواندنیها» چاپ تهران، سال ۲۴، شماره ۹۷، صفحهٔ ۲۰ و سال ۲۵، شمارهٔ ۵، صفحهٔ ۲۳ـ۲۵ و سال ۲۵ شمارهٔ ۶ صفحهٔ ۲۱ تا ۲۳.

ترجمهٔ این اسناد و گزارشهای وزارت خارجهٔ انگلیس را مرحوم «علی مشیری» به‌عهده داشته و در سالیانی پیش در مجلهٔ «خواندنیها» چاپ و منتشر شده است.

خوشبختانه مجموعهٔ کامل و متن اصلی گزارشها و اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس، همراه ترجمهٔ گزیده‌ای از این اسناد، به کوشش اینجانب اخیراً در ضمن مجموعه آثار مربوط به سیدجمال‌الدین، از سوی نشر «شروق» در تهران منتشر شده است.

علاقمندان به تاریخ معاصر ایران حتماً این مجموعه را مطالعه نمایند.

۱۷. کتاب: «انقلاب ایران»، تألیف: ادوارد براون، ترجمهٔ فارسی، چاپ تهران، صفحهٔ ۲۳.

۱۸. نشریه ماهانهٔ «ضیاءالخافقین» برخلاف نظریهٔ نویسندهٔ مطلب فوق، نه بعد از دو شمارهٔ بلکه پس از انتشار پنج شماره توسط مقامات انگلیسی تعطیل گردید و خوشبختانه نگارنده ــ پس از کاوشی مستمر و علیرغم

اینکه در هیچ‌یک از کتابخانه‌های لندن نسخه‌ای از آن نیافتم ــ سرانجام هر پنج شماره را چند سال پیش در کتابخانه «بریتیش موزیوم» بخش مخطوطات، پیدا کردم و فتوکپی آنها را تهیه نمودم که بیاری خدا جزء مجموعه آثار سید ــ الاعمال الکامله ــ اخیراً از سوی نشر «شروق» تهران ــ مانند دورهٔ کامل نشریه «العروة‌الوثق» چاپ پاریس ــ منتشر شده است.

۱۹. «سید جمال‌الدین حسینی، پایه‌گذار نهضتهای اسلامی»، چاپ تهران، شرکت انتشار ۱۳۴۸، صفحهٔ ۲۴۲. البته مؤلف در کتاب خود از ترجمه‌های آقای مشیری در مجلهٔ «خواندنیها» استفاده کرده است و ما، همان‌طور که اشاره شد، مجموعهٔ کامل متن اصلی اسناد و ترجمهٔ گزیدهٔ آنها را به‌طور مستقل در اختیار علاقندان قرار داده‌ایم.

۲۰. «سیدجمال‌الدین اسدآبادی، رهبر نهضت آزادیخواهی ایران». به‌قلم: سیدحسن تقی‌زاده، چاپ دوم قم، ۱۳۵۰، صفحهٔ ۲۷ـ۲۸.

این اثر یکی از قدیمی‌ترین مقالات تحقیق درباره سید است که نخست در مجله «کاوه» چاپ آلمان، منتشر شده و سپس با مقدمه و توضیحاتی از اینجانب، به‌طور مستقل در تبریز، از سوی نشر سروش و سپس قم توسط انتشارات شفق به‌چاپ رسیده است.

البته امیدواریم که این رساله تحقیق، همراه دو کتاب تألیفِ: لطف‌الله اسدآبادی ــ خواهرزاده سید ــ و صفات‌الله جمالی اسدآبادی ــ فرزند میرزا لطف‌الله ــ در ضمن مجموعه آثار مربوط به سید، منتشر گردد.



ضياء الخافقين

و

استمرار النضال

سيد هادي خسروشاهي

ضياء الخافقين

و

استمرار النضال

... بعد اعتقال السيد جمال‌الدين الأسدآبادي والتطاول عليه ثم نفيه من ايران، بدأ نظام ناصرالدين شاه بنشر الأكاذيب والتهم الوقيحة... إلا ان ذلك لم يفل في عضد السيد عن مواصلة النضال، فبعد ان عرف طبيعة نظام الشاه قام بفضح النظام الاستبدادي الحاكم في ايران، حيث اتصل بكبار العلماء في «البصرة» وطلب منهم مواصلة النضال حتىٰ اسقاط ناصرالدين شاه.

ومن الطبيعي ان يصل التقرير الكامل عن نشاطات السيد في البصرة الىٰ ايران، فأراد ناصرالدين شاه ان ينتقم منه اذ بعث خطاباً الىٰ الباب العالي يقول فيه: بما ان السيد من رعايا ايران ومن اهالي اسدآباد همدان، لذلك يجب ان يعاد الىٰ ايران!

بعد فترة قصيرة تلق «هدايت باشا» متصرف (محافظ) البصرة برقيةً من الاستانة تتضمن اسئلة عن اصل ونسب ومحل ولادة السيد جمال الدين... .

فطلبت «هدايت باشا» من «عبدالحميدالرافعي‌الطرابلسي» قاضي البصرة حينذاك ان يقوم بدون علم السيد بالتحقيق في هذا المجال! ولكن يبدوا ان السيد كان قد انتبه الىٰ حقيقة الأمر اذ قال له: اني كنت عضواً في المجلس الأعلىٰ للمعارف في اسلامبول في عهد حكومة «صفوت باشا» وقد ثبت في سجلات المجلس بأني

«افغاني»! ... ارسل هدايت باشا تقريراً عن التحقيق الىٰ اسلامبول... في هذا الوقت، طلب السيد الذي كان قد استراح من التعب والمشقة اللذان لاقاهما في مقام عبدالعظيم ومعاناة السفر في طريق طهران ـ قم ثم بغداد ـ البصرة، طلب من «المتصرف» الأذن بالسفر الى شبهالجزيرة العربية، لكنه اذ لم يفلح في استحصال الأذن، استشف الخطر المحدق وطلب الأذن بالسفر الىٰ اوربا حيث تمت الموافقة علىٰ طلبة هذه المرة، فلم يتأخر السيد في الخروج من البصرة متجهاً نحو اوروبا... لكن لم يمض وقت طويل اذ وصلت الأوامر برقياً من اسلامبول الىٰ المتصرف وكانت تقضي بمنع السيد من الرحيل واعادته الىٰ بغداد الا ان السيد كان حينها في الباخرة آمناً وبعيداً عن متناول ايدي السلطات العثمانية! وكانت تلك بداية النضال بلا هوادة ضد النضام الاستبدادي لشاه ايران... .

... ذهب السيد مباشرةً الىٰ لندن وما ان وصلها حتى قام بكتابة المقالات والقاء المحاضرات واصدار المنشورات ضد ناصرالدين شاه حيث وجه خطاباً الىٰ الملكة فيكتوريا حذرها فيه من مغبة التحيز لصالح سياسة ناصرالدين شاه الإستبدادية. ويبدو ان السيد التق لدىٰ وصوله لندن سفير ايران المُنحي في بريطانيا ومساعدة في اصدار صحيفة «قانون» (بالفارسية) بصورة منتظمة.

وقد وردت في صحيفة قانون مقالات كانت صياغتها الفارسية لـ «ملكمخان» الا ان معانيها وافكارها كانت جميعاً بنت فكر السيد جمالالدين. كما كان السيد يطبع خطاباته بالعربية في لندن ويرسلها الىٰ علماء العتبات المقدسة مستخدماً توقيع سيد ـ سيد حسيني او الرمز، وكانت تلك الخطابات ذاتها تدرج ايضاً في مجلة ضياءالخافقين (بالعربية) التي كانت تصدر هناك بفضل جهوده الحثيثة. تمكن السيد في فترة قصيرة من تعكير الجو بين بلاط ناصرالدين شاه والحوزات العلمية في سامراء وكربلاء والنجف الأشرف.

اما قضية التنباك، فقد انتهت، بعد فترة من الصراع. لصالح السيد جمالالدين ووفق ما اراد. اذ ان فتوىٰ المرحوم الميرزا الشيرازي التي كانت بلا شك حصيلة

الديباجات السياسية للسيد، هزمت «الشاه» و «امين‌السلطان»* في مواجهة علماء الدين في العتبات المقدسة وطهران، كما اثبتت هذه التجربة الفريدة مدىٰ النفوذ المعنوي الذي يتمتع به العلماء وتأثير تدخلهم المباشر في شؤون البلاد. اثارت هذه النقطة اهتمام السيد بالعلماء في نضاله ضد ناصرالدين شاه، اذ اصابت الخطابات التي كتبها السيد للعلماء والتي لايزال سواد بعض منها موجوداً في الوقت الراهن ـ الهدف الذي توخاه، فعبد ان ذكر الادلة الدامغة حث السيد العلماء الكبار الىٰ النهوض بما يمليه واجب حفظ الدين بمقارعة الظلم والخيانة والاجحاف والأسراف.

استمر هذا الوضع حتىٰ بداية الثورة الدستورية، وكان الذين يرفعون لواء مناهضة الجهاز الإستبدادي القاجاري من علماء الدين والفئات الأخرىٰ قد وقعوا تحت تأثير النشاط الأعلامي للسيد بصورة مباشرة او غير مباشرة. اما الاجانب، الذين اصبحوا شركاء الشاه ورئيس الوزارء في هزيمتهم في هذا الصراع السياسي والإقتصادي حيث فقدوا عميلهم امين‌السلطان بسبب عدم ودعمهم له اثناء الخطر، فقد شنوا حملة دعائية شرسه ضد السيد حيث يذكر المرحوم الميرزا ابوالقاسم‌الطباطبائي: ان رجلاً غريباً طويل القامة، ابيض الوجه، اشقر الشعر ودرويش المظهر قَدِم في تلك الأيام من الهند الىٰ العراق في لباس السوّاح وحضر في مجالس العلماء وطلاب العلوم الدينية في العتباب المقدسة حيث قام بسرد القصص عن علاقته بالسيد ورحلاتها عبر البحار ناعتاً اياه بانه بلا دين وشارب خمر ولا ابالي في القضايا الدينية! هذه الحملة الدعائية المغرضة ضد السيد جمال‌الدين في الحوزات العلمية في سامراء والشهادات التي ادلىٰ بها نفر من وعاظ السلاطين الذين اخرجوا السيد من اعتصامه في مقام عبدالعظيم ومزقوا ثيابه أو جردّوه منها، كان لها اثرها النسبي في التموية بكفران السيد...

حين غادر السيد جمال‌الدين «البصرة» باتجاه لندن، ذكر في اول مقال له في مجلة القرن التاسع عشر، انه قد وصل توّاً من «ايران» وانه علىٰ علم باوضاع ايران

* ـ لقب رئيس الوزراء ابّان العهد القاجاري في ايران.

اكثر من أي شخص آخر، كما اوضح للانجليز بالدليل والبرهان بانهم اخطأوا في معرفة اوضاع ايران عن طريق بعثاتهم السياسية والقنصلية. وقد اثار السيد جمال‌الدين بتعرضه الاعلامى انتباه الانجليز الىٰ ان المتأجرين بالسياسة واصحاب المصالح الخاصة في بريطانيا يحولون دون وصول حقيقة الاوضاع في ايران الىٰ الناس الخيّرين المحبين للانسانية. ويذكر «فرصت» عن لسان جراهام: بان الحاضرين اجهشوا بالبكاء لدي استماعهم لخطاب السيد وحديثه الشجي «الذي ارسل سفير ايران تقريراً مجملاً عنه الىٰ طهران». ان السيد في معظم مقالاته في هذه الفترة لم يستهدف سوى تحطيم ناصرالدين شاه وامين‌السلطان حيث لم يتطرق في مقالاته وخطاباته الىٰ تلك الأفكار السامية حول اتحاد المسلمين والموضوعات الإجتماعية الفلسفية القيّمة. ومن جهتها، فرضت الحكومة الايرانية آنذاك رقابة صارمة للحؤول دون وصول مقالات السيد و «ملكم‌خان» الىٰ ايران حيث كانت تتلق ـ بصورة منتظمة ـ تقريراً سياسياً عن نشاطاتهما السياسية من بعثاتها، وكانت الحكومة الإيرانية تُرغِم الصحف الفارسية الصادرة في طهران واسلامبول بالرد علىٰ شُباب ملكم والسيد. وقد نشرت صحيفة اختر (النجم) في اسلامبول في ١٣٠٩ هـ. ش ملحقاً تفصيليا في مهاجمة السيد وملكم‌خان مليئاً بالشتائم والتهم الا انها مابرحت بعد سنتين ان انضوت كليةً تحت النفوذ الفكري للسيد وانصاره...[1].

ويذكر الاستاذ محيط الطباطبائي في فصل من كتابه: ان احد علماء اصفهان كان مرافقاً للمرحوم مؤيد الإسلام في كلكته وينقل عنه انه شاهد السيد جمال‌الدين اثناء نفيه من ايران الىٰ العراق آخر مرة في احد موانئ الخليج الفارسي راكباً الباخرة وتحدّث اليه حيث شجعه السيد علىٰ تأسيس صحيفة في الهند لخدمة الحرية عن طريق الكتابة. كما وعده بانه سيذهب الىٰ لندن للكتابة في احدىٰ الصحف.

وعندما اعتصم السيد في مقام عبدالعظيم كان رفاقه يوزعون المنشورات السريّة التي كانت تأخذ على امين‌السلطان الجرائم التي كان يقترفها بحق الشعب الىٰ ان حدثت قضية التنابك بعد نفي السيد فكانت تلك المنشورات تشكل مصدر قلق

وأرق للسلطات الإيرانية.

وحينما اعتقل عدد من انصار السيد في طهران ومن بينهم الميرزا رضا الكرماني دلال السوق واحدِ مريدي السيد جمال‌الدين مع الحاج سيّاح مضيّف السيد في اصفهان وعدد آخر من رفاق السيد مع المرحوم الميرزا يوسف‌خان التبريزي (مستشارالدولة) صاحب رسالة يك كلمة (كلمة واحدة) بدت اهمية اصدار الصحف والمقالات السياسية لأولىٰ الأمر في حكومة ناصرالدين شاه الإستبدادية.

ولم يتمكن السيد بعد نفيه من المكوث طويلاً في بغداد فغادرها الىٰ البصرة حيث كان يذهب الىٰ سامراء بمساعدة السيد علىٰ اكبر فال السيري المنتسب من قِبَل الميرزا الشيرازي والذي كان قوام الملك قد نفاه الىٰ شيراز، هناك قام السيد بالتمهيد لاستصدار فتوىٰ تحريم الدخانيات. وما ان تمكن، بدعم مادي من هدايت باشا الطرابلسي ومساعدة بعض الشيوخ العرب في البصرة المدعو «طالب نقيب»، من الوصول الىٰ لندن حتىٰ التقىٰ بملكم الذي كان قد أسّس حديثا صحيفة قانون المناوئة لأمين‌السلطان. كان ملكم يستفيد من معلومات وارشادات السيدت من فضح النظام الاستبدادي الظالم الجاثم علىٰ صدر ايران، بينما كان السيد يحرض رجال الدين والسياسة الشيعة في العراق وايران ضد امين‌السلطان وذلك باصدار مجلة «ضياء الخافقين» بالعربية والقاء المحاضرات ونشر المقالات في الصحف البريطانية. في هذا الوقت بالذات كانت قضية ايران تستأثر باهتمام الصحف الأجنبية خاصة في بريطانيا. وتزامناً مع ذلك نُشرت مقالة السيد جمال‌الدين المعروفة في صحيفة القرن التاسع عشر البريطانية حيث شرح فيها باسهاب اوضاع ايران الداخلية عرضاً الرأى العام ضد اجهزة الحكم في ايران.

وبينما كان «درومond ولف ـ سفير بريطانيا في طهران ـ الذي وضع امين‌السلطان في دائرة المصالح البريطانية مبعداً اياه عن التبعية لجهاز الدولة القيصرية ـ غير راضٍ أبداً عَن حضور السيد في لندن واستخدامه للصحف والمجامع

الحرة لمناوئة حكومة ايران، كان نشر الخطابات العربية الموجهة الىٰ علماء الشيعة الكبار المقيمين في العراق وايران وانتقادها لتصرفات الشاه ووزيره قد اثار حفظية امين‌السلطان فاخذ بالتحرك...[٢]

ردود الفعل تجاه صدور ضياء الخافقين

الحقيقة ان السيد بعد ان خرج من العراق واقام في لندن، بادر بالقاء المحاضرات في لندن والتقى ببعض رؤساء تحرير الصحف البريطانية، ثم اشترك في مجلة «ضياء الخافقين» التي كانت تصدر في نسختين باللغتين الانجليزية والعربية وتنشر مقال واحد علىٰ الاقل حول مفاسد الحكم وخراب اوضاع ايران بتوقيع «السيد» او «السيد الحسيني» وقد صدر اول عدد من هذه المجلة في شباط ١٨٩٢ ـ قبل مائة عام ـ حيث نشر السيد الخطاب كان قد ارسله من البصرة الىٰ الميرزا الشيرازي ـ في العدد الثاني بينما ادرج الرسالة الثانية في العدد الثالث. كانت خطابات السيد الىٰ «الميرزا الشيرازي» والعلماء المعروفين الآخرين، التي اخذت طريقها الىٰ النشر، تطبع بصورة خطابات مستقلة وترسل الىٰ شخصيات طهران ورموز سائر المدن الايرانية وبعض الدول.

بُعيد نشر رسالة الميرزا الشيرازي، بعث سفير بريطانيا في طهران التقرير التالي الىٰ وزير الشؤون الخارجية البريطاني.

الرسالة رقم ١٤ بتاريخ ١٩ كانون الثاني ١٨٩٢

من «فرانك راسل» سفير بريطانيا في طهران الىٰ «الماركيز اف ساليسبوري» وزير الشؤون الخارجية البريطاني.

معالي الوزير

يسعدني ان ارفق لكم طياً الخطاب العجيب جداً المرسل الىٰ الحاج الميرزا حسن الشيرازي رئيس وممثل الطائفة الشيعية في سامراء وقام حسنعلي‌خان‌نواب بترجمته الىٰ الانجليزية.

يبدو ان هذا الخطاب قد كتب في الشهر المنصرم بعد نفي جمال‌الدين من ايران

وقد وصلت في الآونة الأخيرة نسخ منه من لندن حيث يقيم الشيخ الآن ـ الىٰ طهران وتم توزيعها علىٰ بعض الأشخاص.

وقد نوّه امين‌السلطان في عدة مناسبات بالإجراءات والنشاطات التي يقوم بها جمال‌الدين واشار مراراً الىٰ موضوع الحركات السياسية الأخيرة في ايران، اذ يعتقد المومأ اليه ان هذه الإستفزازات تتم بمساعدة واموال روسيا واغلب الظن ان البرقية التي ارسلها الحاج الميرزا حسن الشيرازي الىٰ الشاه والتي طلب فيها من الشاه انقاذ البلاد من هيمنة الأجانب كانت نتيجة تحريض جمال‌الدين الذي اثار في خطابه العواطف الدينية للمجتهد المذكور.

ان امين‌السلطان يقول: مع ان نفي جمال‌الدين من ايران كان بسبب عدائه لبريطانيا، لا ادري كيف يُسمح له بالإقامة فيها والعيش هناك بطمأنينة لكي يواصل هجماته المناوئه لايران.

وقد شرحت لامين‌السلطان انه يكاد يكون من غير الممكن ان تقوم حكومة بريطانيا باتخاذ اجراء ماضد شخص يقيم فيها الا بموجب القانون. ويجب ان اقول اني لم افلح في اقناعه لانه يعتقد لو كانت الحكومة البريطانيا تملك نوايا حسنة وطيبة تجاه ايران يمكنها طبعا ان تتخذ اجراءات لمنع اعداء ايران من اتخاذ لندن قاعدة للهجوم ضد الحكومة الايرانية.

وقد وعدت امين‌السلطان بتقديم خطاب جمال‌الدين الموجّه للمجتهد المعروف الىٰ سعادتكم. ان النص الأصلي للخطاب بالعربية وقد تُرجم الىٰ الفارسية ثم الىٰ الأنجليزية.

قرأت في احدىٰ الصحف نبأ استقبال جمال‌الدين في النادي الوطني الليبرالي في لندن حيث القى المومأ اليه محاضرة تحت عنوان «الازمة الراهنة في ايران»، بيد ان السيد في محاضرته استخدم عقله اذ لم يمس بريطانيا وسياستها الخارجية بسوء في حين انه حمل بشده، في خطابه الموجه للحاج الميرزا حسن الشيرازى، علىٰ السياسة البريطانية.

طبعا اني علىٰ يقين انكم علىٰ علم بالشيخ جمال‌الدين وذلك الخطاب عندما كان لي شرف التمثيل الرسمي لحكومة بريطانيا في القاهرة خلال العامين ١٨٧٨ و ١٨٧٩ بعثت الىٰ معاليكم شرحا حول السيد مبيّناً انه قد يتلقىٰ اموالاً من روسياً ليقوم بنشاطات مناوئه لبريطانيا، كما ان السيد كندى قدم تقريراً، عما يقوم به السيد، الىٰ معاليكم في المخطاب رقم ١١ بتاريخ ٢٠ كانون الثاني ١٨٩١ شارحاً تفاصيل نفيه الىٰ خارج ايران.

تقبلوا فائق الاحترام ـ فرانك راسل[٢]

رسالة السيد تثير حنق الشاه

لم ينزعج الشاه كثيراً من الخطاب الذي وجهه السيد للميرزا الشيرازي والتي كان هاجم فيها شخص ناصرالدين شاه ووصلت ترجمته الىٰ الشاه عن طريق اعتمادالسلطنة، ولكن خطاب السيد الموجّه الىٰ علماء ايران اثار حنقه بشده.

عندما قرأ الشاه الخطاب عاتب الحكومة البريطانية وحمّلها القصور في الأمر طالباً من سفيره في لندن وسفير بريطانيا في طهران وضع حد لنشاطات السيد ومعاقبته اذ بعث بخطابين الىٰ امين‌السلطان، ترجمتها كالآتي:

«حضرة امين‌السلطان ـ اننا ابلغنا مراراً احتجاجنا كتباً وشفاهاً سواء بواسطة سفيرنا في لندن او سفير بريطانيا في طهران ضد الأباطيل والمقالات المغرضة لميرزا ملكم وطلبنا طرد المومأ اليه من لندن ومن كافة البلدان التابعة للامبراطورية البريطانية، او ان يأخذوا منه التزاماً بالكف عن هذه التصرفات الاستفزازية وامتهان عرش السلطان ولكن لم نصل الىٰ اية نتيجة، ثم قنا بنفي الشيخ جمال‌الدين وهو واحد من اسوء الخلق علىٰ وجه البسيطة وكان يقوم بالإخلال وتعكير الاجواء، حيث ذهب الىٰ لندن والتحق بملكم‌خان وبدأ استفزازاته بواسطة اصدار صحيفة بالعربية ووزّع اعداداً منه في القفقاز وايران.

وها قد ارسل اخيراً نسخاً من العدد الأخير الذي صدر بالعربية ليوزّع بين الناس في ايران واليكم نسخة منه لمتابعة الأمر. انه هذه المرة بدأ بالاستفزازات

السافرة مشجعاً وداعياً العلماء والناس في ايران للقيام بالشغب والإخلال حتىٰ انه هاجمنا نحن شخصياً.

وهكذا كشف عن نفسهِ كجاني وطبقاً لقانون اى بلد فان شخصا كهذا يسئ الىٰ العرش مباشرةً ويخون السلطان علنا محكوم بالإعدام وجزاءه الموت الزؤام او علىٰ الأقل يجب ان يحكم عليه بالسجن المؤبد في احدىٰ المناطق النـائية. يجب ان تطلبوا من سفير بريطانيا الحضور وتبلّغوه رسمياً بآراءنا وان تعطوه كتابنا هذا ليقرأه وتسلموه نسخةً منه بالإضافة الىٰ الترجمة العربية لرسالة جمال‌الدين ليبعثها جميعاً الىٰ وزراء بريطانيا بل يرسلها الىٰ نواب البرلمان ايضاً. فاذا ظهر لهم ان الحق معنا عليهم ان يحكموا عليه بالسجن المؤبد والا كـيف يمكـننا ان نـصدق ان الحكـومة بريطانيا تدافع عن عرشنا ووجود شخصنا في حين ان شخصاً مفسدا واحمقا كهذا يمرح ويسرح في بريطانيا ويقوم بنشر امور كهذه»[٥].

ارسل سفير بريطانيا خطاب الشاه (التي ارسلت بتاريخ ٢٨ ابريل ١٨٩٢ الىٰ سفارة بريطانيا) مرفق بخطاب سرّى الىٰ وزير الشؤون الخارجية البريطاني.

«الخطاب السـري رقم ٨٢ بتاريخ ١١ مايو ١٨٩٢

من السير لاسل سفير بريطانيا في طـهران الىٰ المـاركيز آف سـاليسبوري اشارةً الىٰ كتابكم رقم ١٤ المؤرخ ١٩ كانون الثاني نرسل لكـم طـياً نسـخةً مـن خطاب شاه ايران الموجّه الىٰ امين‌السلطان، هذا ونعلمكم بأن السيد جمال‌الديـن ارسل خطاباً الىٰ علماء ايران حمل فيه بشده علىٰ الشاه. كما نـرسل لكـم تـرجمـة خطاب جمال‌الدين الذي أثار حنق واحتجاج الشاه اذ ان الشاه يعتقد ان كاتب هذا الخطاب يستحق الموت او السجن المؤبد كحد ادنى.

اني اخبرت امين‌السلطان بارسال هذه الخطابات الىٰ معاليكم لتطلعون عليها ولكن في نفس الوقت نوهّت بانه سيكون من المستحيل لحكـومة الامـبراطـورية البريطانية ان تتخذ اي اجراء ضد شخص يقيم في لندن الا بموجب القانون.

مع احتراماتى ـ السير ـ ف ـ لاسل

حينما وصلت نسخ من خطاب السيد الموجه الىٰ «بعض علماء ايران» بواسطة احد انصاره الىٰ سفارة ايران في روسيا، توسّل «ميرزا محمودخان علاء الملك» سفير ايران في روسيا الىٰ «مورير» سفير بريطانيا لعله يقف بوجه اجراءات السيد حيث ارسل السفير البريطاني كتاباً سرياً يحمل رقم ٨٧ بتاريخ ٢٧ ابريل ١٨٩٢ من «سان بطرزبورغ» الىٰ وزير الشؤون الخارجية البريطاني. وكان مضمون هذا الكتاب مشابهاً تقريبا لخطاب «سرلاسل» المذكور اعلاه مع اختلاف طفيف.

بعد كتابة الخطاب الأوّل الىٰ امين‌السلطان قام الشاه في نفس اليوم بكتابة خطاب آخر وذلك من شدّة غيظه واستيائه:

ان ماكتبه هذا اللعين الشيخ جمال‌الدين ما هو في الحقيقة ـ من الألف الىٰ الياء ـ سوى شتم واستفزاز واخلال ضد العرش، بهذا الدليل الواضح اذا لم يزجوا بشخص كهذا في السجن علىٰ الأقل فأني صداقه يمكن ان تدعيّها بريطانيا تجاهنا، كيف يمكنني ان اصدق مايبدونه من صداقه ينبغي عليكم ان تطلبوا اليوم من سفير بريطانيا ان يأتي لقاءكم، واقراءوا له هذا المكتوب وسلموه نسخة منه مع الخطاب المكتوب بالعربية، فبهذا الدليل الدامغ الذي يرونه امامهم حيث امتهن جمال‌الدين عرش السلطان يجب ان يحكموا عليه بالسجن المؤبد بدون تأخير وبعكسه يجب ان نيأس كليةً من صداقة بريطانيا[٧].

ارسل امين‌السلطان هذا المكتوب مرفقاً بكتابه التالي مع خطاب السيد الموجه الىٰ العلماء المعروفين ـ الىٰ «حسنعلي خان نواب»:

«ها قد جاء يوم الخميس ومع ان الظهر انقضى لم يصل بعد اى خبر لا ادري ما العمل اني حقا اصبت بالذهول، جلالة الشاه كتب مكتوباً وارسله لى مرفقاً بخطاب جمال‌الدين الأخير الموجه الىٰ العلماء، لقد ارَسلت لكم مكتوب الشاه الخطاب المذكور لكي تترجمونها للسيد السفير ومتىٰ ما اراد السفير ارسال خطاب السيد جمال‌الدين ونسخة من المكتوب الىٰ لندن لا مانع في ذلك لا ادري كيف يفكر السفير حول هذا الموضوع طبعا سيد جمال‌الدين لم يهاجمني انا شخصياً ولكن جميع

ماورد في خطابه الأخير مناويئ لجلالة الشاه.

امين‌السلطان»[٨]

قام سفير بريطانيا، بعد وصول خطاب امين‌السلطان ومكتوب الشاه، مرة اخرىٰ بارسال خطاب سرى آخر في نفس اليوم الشؤون الخارجية البريطاني:

«الخطاب السري للسير راسل برقم ٨٣ بتاريخ ١١ مايو ١٨٩٢ الىٰ الماركيز اوف ساليسبوري وزير الشؤون الخارجة في بريطانيا.

سعادة الوزير

الحاقاً بخطابي السابق المؤرخ في نفس هذا اليوم ابعث اليكم بكل اعتزاز المذكرة التي كتبها امين‌السلطان الىٰ حسنعلي مرفقةً بمكتوب آخر من الشاه حول جمال‌الدين، طبعاً لاغرو في ان الشاه قد استشاط غضباً من الإتهامات التي نسبها اليه السيد جمال‌الدين وانه يخشىٰ النتائج الوخيمة التي ستحدثها خطابات السيد في ايران. ان جل حنق الشاه هي ان السيد جمال‌الدين كشف حقائق حول الأوضاع الراهنة في دولة ايران لا تبقٰ ادنىٰ شك الا ان قدراً مما قاله السيد يبدو مبالغاً فيه.

التوقيع السير لاسل»[٩]

عندما لم يحصل ناصرالدين شاه من خطاباته الىٰ امين‌السلطان علىٰ ادنىٰ نتيجة، ازداد غضباً فارسل له من جديد الخطاب التالي:

«حضرة امين‌السلطان انه لمن دواعي العجب ان سفير بريطانيا لم يقدم جواباً بعد. اذا كان قد بعث اليكم بشيء ما اعلموني بذلك واذا لم يفعل سلموه هذا المكتوب وطالبوه بالجواب.

لاشك في ان هذا الشخص الشرير والمزوّر يجب ان يعاقب بموجب القانون اذ ما معنىٰ ان يجلس في لندن وان ينشر هذه الأباطيل علنا ضدنا وضد العرش في كافة انحاء العالم كما يحرض الناس في المجلة التي يصدرها علىٰ الإخلال والشغب، اننا لا يمكن ان نقبل ابداً ان تكون حكومة بريطانيا صديقةً لنا او مدافعةً عن عرشنا مع انهم لايريدون ان يفعلوا شيئاً يسمحون لهذا الشخص بأن يكتب كل هذه الأباطيل

ثم يزعمون ان بريطانيا بلدٌ حر»[١٠]

بعث امين‌السلطان خطاباً الىٰ حسنعلي‌خان‌نواب معقباً علىٰ مكتوب الشاه:

«بعد العنوان ـ ارجو ان تكونوا بصحة جيدة. استسلمت في مدينة قم مذكرتكم حول المواضيع المدرجة في الخطاب رقم ٩٩ للاسل، حول القضايا المتعلقة بالجمارك اصدرت الأوامر اللازمة الىٰ السيد امين الملك وهو سيسوىّ الأمور كما استلمت خطاب وجواب سعادة السيد السفير حول جمال‌الدين الا ان صاحب الجلالة. بانتظار وصول جواب من جانب حكومة بريطانيا والأفضل ان تعدّوا وتبعثوا جواباً بأى طريقة ممكنة لكي يتسنى لى تقديمه اليه.

اني اعتقد ان الجواب يمكن ان يكون بهذا المضمون وعلى النحو التالي:

«ان السلطات البريطانية ستتخذ ما بوسعها من اجراءات في هذا المجال».

ومع ان ما يقوله الأنجليز يبدو صحيحاً الا اننا يجب ان لا نخيّب امل هذا الرجل ـ ناصرالدين شاه ـ بهذه الطريقة، السبيل الأمثل هو ان يكون علىٰ امل مساعدة الأنجليز وسوف احاول فتح حساب لمطالبات شركة التنباك برصيد الشركة وتحصيل اموال الريجي علىٰ النحور المنشود...

امين‌السلطان[١١]

بادر سفير بريطانيا بارسال خطاب امين‌السلطان مرفقاً بالخطاب التالي الىٰ وزير الشؤون الخارجية البريطاني:

«الخطاب رقم ٩٩ بتاريخ الأوّل من حزيران ١٨٩٢ من السير لاسل الىٰ وزير الشؤون الخارجية البريطاني.

يشرفني ان ارسل لكم طياً ترجمة للخطاب الخاص لأمين‌السلطان الموجّه الىٰ حسنعلي‌خان‌نواب.

معالي الوزير الجزء الأول من هذا الخطاب حول شكاوي حكومة ايران من مأموري الجمارك واعتقد انه لاتوجد ضرورة لكي اثقل علىٰ معاليكم في هذا المجال فقط اعلمكم بالموضع الذي طلبت من نواب ان ينقله الىٰ امين‌السلطان. حضرة

امين‌السلطان يقول أن الشاه يحاول من جديد استحصال جـواب مـن الحكـومة البريطانية حول شكواه من جمال‌الدين انهم مازالوا يأملون عسىٰ ان تقدم شركة التبغ والتنباك مساعدات لحكومة الايرانية كما صرح امين‌السلطان في آخر خطابه ان الشاه ابدي امتعاضه الشديدَ من الحاكم الجديد لشيراز بسبب اعتقال وتـوبيخ قوام الملك بدون اذن صاحب الجلالة. سأحاول في الخطاب القادم ارسال تـقريراً شامل حول الموضوع.

طلبت من حسنعلي‌خان‌نواب ان يشكر نـيابةً عـني امـين‌السـلطان عـلىٰ المعلومات التي وضعها تحت تصرفنا وان يقول له اني اخبرت معاليكم مـوضوع جمال‌الدين ولكني يجب ان انوّه ان الحكومة الامبراطورية ينبغي ان لا تسلك سبيلاً آخر في مجال حفظ وصيانة اموال وممتلكات شركـة التـنباك سـوىٰ الرجـوع الىٰ السلطات القضائية.

التوقيع لاسل»[١٢]

ارسل وزير الشؤون الخارجية البريطاني، بناءاً علىٰ الخطابين رقم ٨٢ و ٣٨ لسفيره في طهران، البرقية التالية:

«اشارةً الىٰ الخطابين رقم ٨٢ و ٨٣ عليكم الاتصال بامين‌السلطان مع الأخذ بعين الاعتبار مفاد البرقية ٤٩ التي ارسلتها في سبتمبر الماضي.»[١٣]

ارســل سـفير بـريطانيا، بـعد وصـول البرقـية اعـلاه، هـذا الخـطاب الىٰ امين‌السلطان:

(بعد التحيات) لقد كتب شرحاً مُسهباً لوزير الشؤون الخارجية البريـطاني وابلغته تفصيليا بمطالب صاحب الجلالة شاه ايران القاضية بمنع مقالات جمال‌الدين من الصدور وقد تلقيت الآن من وزير الشؤون الخارجية أمراً برقيا باحاطتكم علماً بان الحكومة البريطانية مستعدة لتقديم آراءها حول مقاضاة الصحف في المحاكـم الرسمية البريطانية الىٰ سفير ايران في لندن.

لكني اود ان اعلمكم بانه طبقاً للسوابق الموجودة حتىٰ اذا قُدّمت ادلة دامغة

ومقبولة فإن محكمة النقض والابرام لن تسمح ابداً ان تقوم احدى القوىٰ الأجنبية بخطوةٍ ضد الصحف البريطانية. ان دفاع هيئة المحلفين والرأى العام والمشاعر العامة قويٌ لدرجة انه نادراً ما يبدي القضاء رأيهم لصالح المدّعي.

التوقيع لاسل»[١٤]

بعد ان بعث الخطاب المذكور، ارسل «لاسل في ٩ حزيران الخطاب السري التالي الىٰ وزير الشؤون الخارجية البريطاني:

«قلهك ٩ حزيران ١٨٩٢ الخطاب السري رقم ١٠٤

«معالى الوزير يشرفني اذ ارسل لكم نسخةً من المذكرة التي قمت بكتابتها لامين‌السلطان وذلك امتثالاً لامركم الذي كنتم قد اصدرتموه في البرقية رقم ٣٤.

اني نوّهت لامين‌السلطان بان امبراطورية بريطانية اعربت عن استعدادها لابداء رأيها لسفير ايران في لندن حول المواضيع المناوئة للحكومة التي قام جمال‌الدين بنشرها في لندن. اقدم لكم طياً نسخة من الخطاب الموجه الىٰ امين‌السلطان.

لاسل»[١٥]

اثر كل هذه المكاتبات والمباحثات، يظهر من فحوىٰ خطاب ٦ حزيران للسفير البريطاني ان وزارة الشؤون الخارجية في بريطانيا كانت بحاجة الىٰ مستند لمنع نشاطات السيد، لذلك قدم «الميرزا محمدعلي‌خان» سفير ايران في لندن مستندات الىٰ وزارة الشؤون الخارجية في بريطانيا، لكي يكف السيد عن القيام بنشاطات مناوئه لناصرالدين شاه. ويظهر هذا الأمر جليّاً في الخطاب التالي لسفير ايران:

«الخطاب المؤرخ ٢٢ حزيران ١٨٩٢ من الميرَزا محمد علي‌خان سفير ايران الىٰ الماركيز اوف ساليسبوري.

معالى الوزير يشرفني ان ابعث اليكم بالوثائق التي بحثنا بشأنها بالامس ارجو من معاليكم ان تتخذوا الترتيبات اللازمة باقصى سرعة لكي اتمكن من

اراحة بال صاحب الجلالة من جميع الجهات.

مع فائق الاحترام ـ محمدعلي»[١٦]

على اثر اصرار ناصرالدين شاه على منع نشر مقالات السيد في ضياء الخافقين والقاء المحاضرات في لندن التي كانت وجهت ضربة لمكانة الشاه، سارع سفير ايران الىٰ لقاءه طالباً منه المساعدة.

يتحدّث «ادوارد براون» في كتابه عن هذا الموضوع فيقول:

«كان السيد في مقالاته حول ايران لايتوانى عن سب الشاه وحكومته الىٰ الحدّ الذي سارع فيه سفير الحكومة الايرانية في لندن الىٰ لقاءه محاولاً تهدئته عارضاً عليه مبلغا كبيراً من المال إن هو كف عن الكتابة والمحاضرة حول هذا الموضوع. لكن السيد اجاب بالنفي وقال لا، لن ارضى الا اذا قتل الشاه وبقرت بطنه ودفنت جثته في القبر. هذا الكلام الذي ادلى به يجعلنا نعتقد ان قاتل الشاه كان من اتباع السيد...»[١٧]

ان قلق وحساسية نظام ناصرالدين شاه اذاء استمرار نضال السيد جمال‌الدين الأسدآبادي في لندن يبدو واضحاً جلياً من خلال التشبثات الحقيرة والدنيئة لقمع الحركة وتوقيف مجلة ضياء الخافقين التي كان لها دور رئيسي في فضح النظام الاستبدادي القاجاري... اما الحكومة البريطانية كانت تبحث في الظاهر عن «مستند»! حفظاً لمصالحها واخيراً قامت بتوقيف المجلة بطريقة غير اخلاقية. يقول السيد صدر واثق: «... يبدو ان طلوع وغروب هذه المجلة قد؟ تم في مدىٰ قصير، فحسب المعلومات المتوفره لدنيا، بعد صدور عددين ليس لدينا علم بالاعداد التالية الأخرىٰ[١٨]. وطبعاً كانت مقالات هذه الصحيفة حول اوضاع وقضايا ايران، واذا لم نقل بان نشاطات الشاه وامين‌السلطان وسفير ايران في لندن كانت ذات تأثير في اغلاقها فانها كانت ذات دخل في ذلك...»[١٩].

حول كيفية اغلاق الصحيفة بواسطة الحكومة البريطانية، يتحدث «السيد حسن تقي‌زاده» الذي كان على علم بالألاعيب السياسية فيقول:

«... سافر المومأ اليه، بعد فترة قضاها في البصرة، الىٰ لندن لعلاج من الوعكه التي المّت به وفي شهر رجب عام ١٣٠٩ اسس صحيفةً بالعربية والأنجليزية تدعى «ضياء الخافقين» في لندن وكان يكتب في كل عدد منها مقالة حول اوضاع البلدان الاسلامية.

كانت مقالة العدد الأول حول خراب الأوضاع في ايران وفي العدد الثاني المؤرخ غرة شعبان، نشر نسخةً من الخطاب الذي بعث به الىٰ جميع علماء ايران الكبار وحرضهم فيه علىٰ تنحية «ناصرالدين شاه».

استخدمت الحكومة البريطانية طرق عجيبة لاغلاق هذه الصحيفة واخيراً ابلغت وزارة الخارجية البريطانية المطبعة التي كانت تمتلك الحروف العربية وتطبع الصحيفة (في احدىٰ القصبات في ضواحى لندن) انه اذا استمرت الصحيفة في الصدور فأن الحكومة البريطانية ستوقف تعاملها مع المطبعة وستعامل مع مطبعة اخرىٰ مما سيلحق اضراراً فادحة بها. بهذا التهديد احتجبت الصحيفة عن الصدور...»[٢٠].

طبعاً بالاضافة الىٰ اغلاق الصحيفة، فان السلطان العثماني استجابة لطلب ناصرالدين شاه وبألاعيب اخرىٰ دعىٰ السيد جمالالدين من لندن الىٰ اسلامبول حيث نوّه بضرورة حضور السيد الىٰ اسلامبول لأيجاد الوحدة بين المسلمين مستدرجاً ايّاه الىٰ هذا «القفص الذهبي»... حيث سنتناول كيفية ذلك في مقالخاص مع الوثائق الخاصة.

و من الضرّورى أن نشير الى انّ الناشر للمجله، لم يكن السيد جمالالدين نفسه كما انّ كلّالمقالات المندرجه ايضاً ليست بقلمه و هذا ما يفهمه القارئ الباحث. و يتفطّن بهالعارف العالم باهدافه السامية... والسلام.

سيدهادي الخسروشاهي
مدير مركز البحوث الاسلامية ـ قم: ايران
محرمالحرام ١٤٢١ هـ.

مراجع البحث

١ ـ «سيد جمال‌الدين اسد آبادي و بيداري مشرق زمين» تأليف: الأستاذ محمد محيط طباطبائي، أعدّة وقدّم عليه: سيد هادي خسرو شاهي، طبعة تهران، ص ٦٢ ـ ٦٦.

٢ ـ نفس المصدر، ص ١٢٨ ـ ١٢٩.

٣ ـ «روزنامه اعتماد السلطنة» ص ٢٧ ـ ١٤٧.

٤ ـ ١٦ ـ مجلة «خواندنيها» العدد ٩٧، السنة ٢٤ ص ٢٠ والعدد ٥. السنة ٢٥ ص ٢٣ ـ ٢٥ و العدد ٦ السنة ٢٥ ص ٢١ ـ ٢٣ ترجمة الوثائق الىٰ الفارسية بواسطة السيد علي مشيري ـ لندن.

١٧ ـ انقلاب ايران ـ تأليف: ادوارد براون، الترجمة الفارسية، ص ٢٣.

١٨ ـ مجلة ضياء الخافقين قد طبعت منها، خمسة اعداد فقط.

١٩ ـ سيد جمال‌الدين الحسيني، تأليف: سيد صدر واثقي، ص ٢٤٣.

٢٠ ـ سيد جمال‌الدين اسدآبادي، رهبر نهضت آزاديخواهي ايران، تأليف: سيد حسن تقي‌زاده، الطبعة الثانية، ص ٢٧ ـ ٢٨.

السيدجمال الدين الحسيني (الافغانی)
ـ بالأشتراك مع الاخرين ـ

ضياء الخافقين

ـ جريدة فى العلوم و السياسة و
الاخبار الصحيحة ـ

السنة الاولى ـ الاعداد ١ ـ ٥
لندن ـ ١٨٩٢ م



العدد ١ | السنه الاولى

ضِيَاءُ الخَافِقَين

Dia - ul - Kharikain
(TEH LIGHHT OF THE TWO HEMISPHERES)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة
الأثنين في ١ شباط سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراک (خالص اجرة البريد)

في انكلترة:

عن سنة	عن ستة اشهر
١٣ شليناً	٧ شلينات

في الخارج:

١٤ شلينا	٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات:

عن كل صفحة ١٠ ليرة انكليرية

عن نصف صفحة ٦ ليرة انكليزية

عن ربع صفحة ٣/٥ ليرة انكليزية

(تدفع سلفاً)

(والاعلانات يصدر ترجمتها في الانكليزي)

يجب ان تخابر الادارة راساً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

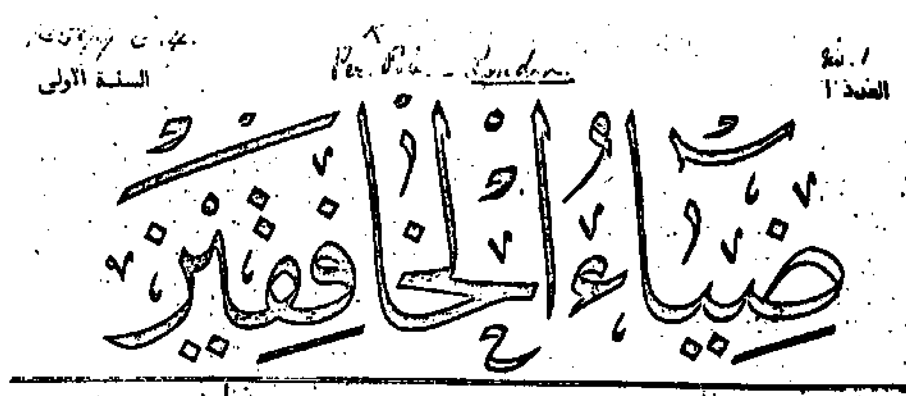
مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج و لا تُرَدّ لاصحابها أدرجت او لم تدرج. وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلّق بالإشغال.

واما التلغرافات فيكون عنوانها «ضياء ـ لندن». Dia, london

فهرسة

العدد ١ — السنة الاولى



Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

الاثنين في ١ شباط سنة ١٨٩٢

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد)

في انكلترا — ١٣ شلينا عن سنة، ٧ شلينات عن ستة اشهر

في الخارج — ١٤ شلينا، ٨ شلينات

(الدفع سلفاً)

الاعلانات بونصات

عن كل صفحة ١٠

نصف " ٦

ربع " ٣½

(الدفع سلفاً)

(والاعلانات يصير ترجمتها الى الانكليزية)

يجب ان تخابر الادارة رأساً أو وكلاؤها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج ولا ترد لاصحابها أدرجت ام لم تدرج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالاشغال .

واما التلغرافات فيكفي عنوانها "ضياء - لندن"

"Dia, London."

فهرسة

ضياء الخافقين

ان للشرق على الغرب ديون كان لولاه ايفاها لهلم كان الشرق مشكاة لمصباح العلم ومعرضا تعرض فيه العقول بدائعها والافكار بدائعها وكان الغرب مطروقا في ليل الجهالات وحندس الضلالات . ولما ظهر مصداق قوله تعالى "وتلك الايام نداولها" والقى العلم مقاليده في ايدي رجال الغرب وفتحوا به كنوز كل شيء وابواب كل ثروة ووجب تأدية تلك الديون للميسرة بعد النظرة قامت عاصمة العلم المقتبس ومطلع شمس الحرية مدينة لندره ففكت الرقاب من حبال الاسر والاستعباد ونشرت العدل والامان . ولأن الغرب ابقى الشرق مسبحة تزار فيها الضواري على عجائب القلاد فاخذ الانكليز يطوفون اركان الارض بمشعل الحرية ومنجل الانتقام حتى استأصلوا جمهور تلك

ضِيَاءُ الْخَافِقَيْنْ

ان للشرق علىٰ الغرب ديونا كان اولاه اياها ايام كان الشرق مشكاة لمصباح العلم ومعرضا تعرض فيه العقول بضائعها والافكار بدائعها وكان الغرب مظروفا في ليل الجهالات وحندس الضلالات . ولما ظهر مصداق قوله تعالى «**وتلك الايام نداولها**» والق العلم مقاليده في ايدي رجال الغرب وفتحوا به كنوز كل شيء وابواب كل ثروة ووجب تأدية تلك الديون للميسرة بعد النظرة قامت عاصمة العالم المتمدن ومطلع شمس الحرية مدينة لوندره ففكّت الرقاب من جدال الاسر والاستعباد ونشرت الامن والامان. ولولا الغرب لبقي الشرق مسبعة تزأر فيها الضواري على ضعاف النقاد فاخذ الانكليز يطوفون اركان الارض بمشعل الحرّية ومنجل الانتقام حتى استأصلوا جمهور تلك الفضائع والبرهان على ذلك في قوّة المحسوس فاننا لم نر في الشرق قوما قاموا فحلّوا ربقة الاسر والذلّ بايديهم مع ما نراهم فيه الآن من شمول الامن على ارواحهم واعراضهم واموالهم فتعيَّن ان ذلك الخير جآءهم بسعي غيرهم ولاشك ان رجال الانكليز في مقدَّمة هذا الغير .

ولمَّا كان من الضروري ان يتواصل الشرقي بالغربي فيعرف الشرقي ان معظم خيره نتيجة عمل الغربي فيشكره علىٰ اعادة حقّه اليهَ بفوائده من غير ما طلب ويعلم الغربي ان الشرق عرف ذالك الفضل فيزداد نشاطا ويسعى دائبا في خير الشرق وجب ان يقوم جماعة من احد الجانبين بنشر جريدة تكون باللسان العربي لانه اهمّ لسان في الشرق ولكونه لسان الدين الاسلامي وباللسان الانكليزي

لتكون واسطة هذا التعارف والتواصل. ولقد مضى على هذا الوجوب زمن ولم ينتبه للقيام به احد لأن الانسان كثيرا ما يشتغل بغير الضروري ويهمل الضروري حتى تنبّهه الحوادث عليه فيتقّظ له. فلهذا قد تَشَكَّلت شركة انكليزية في مدينة لوندره لنشر ضِيَاء اَلخَافِقَيْن علىٰ اساس متين ونظام دائم بهذا البيان ومن الله التوفيق .

موضوع الجريدة ـ حصول التعارف والتواصل بين الغربيين والشرقيين .

الشرق والغرب

الشرق في ذهوله عن قوامه وغفوته عن شئون يدعو اليها عزّ بقائه قد عدم الاستبداد بأمره وفقد الاستقلال في وجوده. حتّى افتاق فى رمقه ان يسنده الغرب بعز أئمه. واضطرّ ان يركن الى سقطات خُوانه في بقية حيوته .

أقطار قد دانت له عنوةً وحملتْ ألوية سلطانه. أرجاءٍ قضى مرّ الحاجة ان تلتفّ به خشية هلاكها. أنحاءٍ خلست تحت جلبابه اتّقاء كوارث كشرت عن نابها (عياذاً به منه) .

فصار للغرب برهان ظاهر وسلطان قاهر ويد طولى لايشذّ عنه شارد او لا يسبقه مبادر .

فان أنف الشرق الآن وشمخ بأنفه ان يجثو بفناء الغرب مستمدًا به راجيا طوله وقد فرّط من قبلُ فى حرز سيادته ألا وهو العلم والعدل فمازاد الا كمداً ونكدا .

نعم انّ سوء اختياره في مباديه قد انخرط باستمراره فى سلك الطبيعة. وهي لا تنسلخ عن كيانها فجأة فعليه اذا أثارته النّعَره ان يتدرّج في احالتها باتّباع محجّة حقّ بها للغرب ان يفوز بسامى مقامه. اصول فاضت بمظاهر مبهجة تبهر اللّب ويحار فيها خِريّت الحدس ويقف دونها وغول الخيالَ .

ومن له بهذه. وقد ضرب الحجاب فلا يرى من الغرب الاّ هياكل وصورا تجول فى ارجاء المشرق بقوة. وهو فى جهل عما حتم عليه بسلطان لا محيص له عنه ولا يذال فى حاجة اليه وان كان مرًّا فى مذاقه كلاً طبعه. ولا تيسّر له مابه يخفّف على

نفسه عذاباً يورثه التناكر ولا قصدَ فيدعوا بالويل والثبور.

ثم ان الغرب قد نضخ بالكيس وانفجرتْ فيه عيون الحذق وسالتْ اودية العرفان فطمى فطفح ففاش سيلاً عرمرماً أطبق الشرق وكظّت به شعابه وغيرانه. ونفذ فى زوايا الاخصاص وصعد الى شواهق القصور. وتمثل فى اوعية حاجاته اشكالا وبرز فى مرايا أمانيه صورا وألوانا فتشابكا وتلاصقا وامتزجا حتّى صار كلّ عنصراً لايتقوّم الآخر فى كيانه الا به ولا يستوى فى بقائه الاّ عليه الاّ انّ الغرب فى سلطانه قيّوم يقسره الطبع ان يدفع آثاراً يُطاوعه الشرق فيها على اختلاف سليقته وتنوّع صيغته وهو فى تململ حسرةً علىٰ استقلاله وكيف لا وانّ التبجّح يتبع الرضى وقد عدمه المضطّر فى اطوارٍ ماسبقها فى تلبّسه اختيارٌ يتزح به ... وان الغرب فى حثيث سيره لايفاجئه فى اكناف الشرق الاّ تماثيل متقطبّة تجبهه بفظاظتهاواشباح متعبّسة تنخسه بغلظتها فيستشيط حنقاً ويتوقّد غيظا زعماً منه ان قد حمل اليه خيراً كثيرا فعليه ان يتلقّاه بالبشروالبشاشةفيستبدل الرفق بالقسوه واللين بالخشونه وجميل الصنع بالقهر... وليس لتلك الغلظة وتيك القسوة من علّة الاّ الجهل بأسباب قضت على كلٍ بما يحقّ له ماداوم طوره ولازم شأنه. وضلّ كلّ عن الوسائل التى ترضى بها النفوس فى مزاجها وقد ساقتها شؤنها اليه وقسرتها فواعل الطبيعة عليه فهى لاتزال فى رباطها هذا فى تضارب وتنافر وتشاجر. لا الرئاسة تُرضى السائدة منها ولا ضرورة الحاجة تُريح الأخرى.

وان الامة الأنجليزية لما وشجت عروقها بأرومات الشرق اكثر من الآخرين كان ضجرها أشدّ والنكير عليها اعظم. فساقتها التدا فعات العنيفة الى وسيلة بها وحدها تهدأ الخواطر وتطمئنّ القلوب. واليها ترفع الافكار تناقضاتها ابتغاء لوجهة الحقّ الذي بها يخلص عن شرب الباطل ويتقشع دونه أوهام تنبثق من الرجل والشره فتبعث على السخط .... وتلك الوسيلة ان يُبين كل من الشرق والغرب ماطوته سريرته فتبعتها سيرته ويكشف كلّ عن علل دفعته الى التواصل واضطرته عليه. ويعرض جلياً على الآخر دواعى النفور والحنق فى رباط حكمتْ به الطبيعة فى

سيرها .... فقامت جماعة في الأمّة الانجليزية بانشأ جريدة باللغة العربية او الانجليزية (ضياء الخافقين) كي تكون ترجمانا أميناً يفي بهذا المقصد الأقصى. ويسكّن بكشفه عن الحقائق القارّة روع القَلِق الذى لولاه لأثارته ظلمات الأوهام مرّةً وأفزعته أخرى. (المكاتب)

كشف النقاب
عن حالة مصر العمومية

لم تزل المسالة المصرية موضوعاً للبحث والمحاورات بين الجرائد وخطباء السياسة وكثر فيها الخلط وتعددت الاقوال وتخالفت فيهاالافكاروعمد كل فريق الى ما يوافق هواه ويرتبط بغرضه وينعقد بفائدته واخترع لاقواله انواع الاسانيد وحاول لتاييد افكاره توضيح الادلة والبراهين على علاتها وشوائبها وكل دائب في مسلكه ذاهب في طريقه مجتهد في تعزيز كلمته وتاييد حجته غير ملتفت الى فحص الامر وكشف الحقيقة بل همة الجميع ان يطعن هذا الجانب في اقوال الجانب الاخر بما يستطيعه من المغالطات والتمويهات حتى حفيت الاقلام وملّت الآذان فخرج المتفرج من هذا الميدان ميدان تسابق الكتّاب وارباب التحرير لم يع حرفاً ولم يفهم خطاباً ولم ير اثراً لسابق او خبراً عن متاخر بعد ان تأزر الميدان والتفّ بغبار الآهواء وقسطل الأغراض فحُجبت شمس الحقيقة وتساوى الناظر اليه والمحتجب عنه. وكانه قد تقرر في جداول السياسة لعمومية ان هذا الملعب يتجدد وينعقد في كل سنة مرة ثم ينتهي على غير فائدة وبدون نتيجة وبعد ذلك تنحلّ تلك الأفكار والاقوال كما تنحلّ احرف الصحف التي نقشتها بعد طبعها فتعود الى خاناتها.

وانّا بعون الحق لانريد دخولاً في مثل هذا الباب ولا اشتراكا في أسهم هذا الميدان ولا يجمل بنا ان نختلط بتلك الفرق او نميل الى احداها بعد ان جعلنا مركزنا في جانب الحق الفاصل والعدل الساطع.

فيتعين علينا اولا ان نبسط الشرح في احوال مصر بسطاً عاما وننظر بوجه الاجمال الى فروعها ومتعلقاتها ثم نستنتج اوفق الطرق الموصلة الى تحسين الاحوال وحفظ الحقوق والمنافع. ولأجل ذلك نبحث في اربعة وجوه ـ (الوجه الاول) علاقة مصر بالدول. (الثاني) علاقتها بالدولة العلية. (الثالث) علاقتها بانكلترا. (الرابع) حالتها الداخلية الحاضرة.

علاقتها بالدول

ان بعد موقع القطر المصري عن مركز اوروبا وعدم التصاقه باملاك الدول الاوربوية وعدم دخوله في حصول التوازن الاوروباوي لم يجعل له من العلاقات المرتبطة بمصالح الدول المقام الاول منها. فاكبر ماتهتمّ له الدول بشأن مصر ثلاثة اشياء ـ (اولا) وجود حكومة كافلة لدوام الامنية العمومية على رعاياها وحفظ حقوقهم وارواحهم ـ (ثانياً) حرية التجارة وتبادل المواصلات ـ (ثالثا) انتظام المالية على وجه يضمن تسديد اقساط الديون في مواعيدها. فاذا توفرت لها هذه الامور لم يبق للمسألة المصرية كبير شأن ولا عظيم اهمية. لكن ربما اتخذتها بعض الدول العوبة في اليد تعاكس او تستميل بها دولة اخرى على مقتضى ظروف السياسه انما لا يتعدى ذلك صفحات الجرائد وبطائق السفرآء والسنة الوزرآء فاذا نيل الغرض او حصل اليأس من نواله سكنت تلك الاقوال وانخفضت الاصوات ولم يتغير في المسالة شيء مطلقاً.

هذا هو مبلغ المساله المصرية من الاهمية في سياسة الدول وهي احرص من ان تولد منها اسباباً يتوقف عليها امر حرب وسلم.

ولديها من المشاكل التي تهمها مباشرة من هذا القبيل جمهور عظيم. واصغر بلدة في اصغر مملكة من ممالك البلقان لها عندها من الشان و جليل الخطب ماليس لعموم القطر المصري وسودانه لما يتوقف على ذلك من خلل التوازن الاوروباوي او قوامه. ومع ذلك فقد راينا بعض الدول قد رضخت لحكم الضرورة في كثير من الاحوال التي مست صوالحها وخُرقت لاجلها المعاهدات في تلك الجهات وتدرعت

بالصبر على هذا المضض تفادياً مما عساه ان يجرّ الحرب التي تتحاشاها عموم اوروبا. فما بال البلاد التي هي اصغر اهمية في هذا الباب والدليل القاطع على صدق ماتقدم انه لم تبق دولة من الدول الاّ وصرحت او لمحت برضاها عن الحال الحاضرة في مصر. وهذه المانيا قد اشار مشيرها سابقاً على انكلترا بضمها الى بلادها فلم تلتفت الى ذلك. وهذه اوستريا اعلنت مرارا ان ليس لها علاقة سياسية بمصر تمنعها من الموافقة على الحالة الحاضرة. وهذه ايطاليا لا تخرج تصريحاتها وتلميحاتها عن راي هاتين الدولتين. ودولة الروسيا اقامت زمناً لا تتحرك بكلمة في المسالة حتى دعاها اليوم داعي السياسة ان تتحد بفرنسا لنوال بعض الاغراض ورأت من ضمن ذلك جلب الدولة العلية الى جانبها ودخل في سياستها وجوب هذا. فشرعت تستميل الدولة نحوها وتجذبها بحبال الآمال التي من ضمنها حلّ المسالة المصرية. فاذا تم لها هذا الغرض وتورطت الدولة في الدخول معها ماطلتها حتى تنال مأربها من ذلك الاتحاد.

فلم يبق من الدول العظيمة الا دولة فرنسا التي تدّعي بحق في مصر وبارتباط علاقات متينة قديمة لا يليق الاقدام على مسّها وليست تستطيع السكوت عليها. ثم يتفرع على ذلك وجوب تأييد نفوذها ومحبتها لمصلحة المصريين وحقوق الدولة. فاما من جهة علاقاتها المتينة فهي لاتمتاز في شيء عن علاقة بقية الدول التي بيّناها ولسنا نعلم لنفوذها في مصر تكييفاً او تحديداً. أهو عبارة عن انتشار اللغة الفرنساوية في القاهرة وتعليم بعض شبان المصريين في مدارسها او لوجود موظفين فرنساويين في الادارة المصرية. فان كان الامر كذلك ونشأت عنه حقوق مقدسة لها واننا ننبهها ان تطالب بمثل هذه الحقوق كلا من الروسية واليونان والسويسرا لان اللغة الفرنساوية منتشرة في تلك البلاد اكثر من مصر والتمدن الفرنساوي مشتهر فيها ولايخلو الامر من وجود موظفين فرنساويين هناك.

اما ان كان الغرض من تأييد النفوذ الفرنساوي في مصر هو علو شأن رعاياها فيها وتقديمهم على سواهم وطاعة اولي الامر للكلمة الفرنساوية والاشارة

التي تصدر من القنصل بما تهوى افراد رعيته فيهتضم حق الوطني ويضحى فريسة لظلم الوالي ووطأة النفوذ الاجنبي كما حصل له في ايام بعض الولاة السالفين فيصل الحال الى ما وصل اليه من ذل الوطني وضياع حقوقه واثقال كاهل الحكومة بالديون فذلك مضرّ بمصلحة المصريين التي تهواها فرنسا. ومعاكستها لما يجري من الاصلاحات الحالية مضرّ بتلك المصلحة ايضاً. بقي حبها لمصلحة الدولة العلية وتأييد سلطتها المقدسة على مصر فاذا صدقت هذه المحبة ينبغي عليها ان تبدأ باخلاء الجزائر اولاً وتونس ثانياً ثم ترفع اطماعها عن الشام ثالثاً حتى تستقيم وتصدق تلك الدعوى .

نعم ان ارباب الغايات يتخيلون لفرنسا حقاً وهو حق الفاتح لبلدة افتتحها ثم خرجت عن يده فهو يترصد الفرص لنوال ذلك الحق الذي ضاع منه ويشمئز ممن يقف سدًّا امامه يمنعه من الحصول على ما فاته. غير ان سياسة الفتوحات قد انطوى امرها في فرنسا وانقضى نحبها مع الملوك والامبراطورات الذى كان من سياستهم افتتاح البلاد الشرقية لتأسيس دولة عربية تكون تحت حماية فرنسا. وليس ذلك الان من مشرب الحكومة الجمهورية التي لا همّ لها الاّ حفظ مركزها المهمّ في اوروبا واجرآء الاصلاحات اللازمة لداخليتها حتى تصل الى عرش السعادة المنقوش عليه بحروف النور (الاخاء والمساواة والحرية) وتصير مثالاً لبقية الامم تتبعه لا انها تلتفت الى الفتوحات والحروب التي ينشأ عنها خراب العالم المتمدن .

وان ما نسمعه من الضوضاء بخصوص المسالة المصرية فهو ناشئ عما يصدع به الرعايا الفرنساويون قنصلهم في مصر لفزعهم من الحالة الحاضرة واسفهم على الزمان الماضي فيخابر القنصل وزارته فيظهر اثر ذلك في الجرائد .

علاقتها بالدولة العلية

ان الدولة العلية هي صاحبة الحق المقدس في مصر ولها السيادة عليها واننا اذا نظرنا بعين الانصاف الى الحالة الحاضرة نرى ان نفوذ الدولة لم ينقص شيئا عما كان عليه في الزمن السالف فانه بعد ان افتتحها السلطان سليم كانت مصر في يد

المماليك في حالة الفوضى يعيشون فيها فساداً كيف شاءوا ولا تنال الدولة من منافعها شيء سوى مايتيسر للوالي الذي يرسل في كل سنة جمعه من بقية ما في ايدي المماليك الى ان تولاها محمد علي فال في سياسته الى اتباع اشارات فرنسا وقبول نصائحها وحاولت ان تستعمل قوته ونفوذه في نوال اغراضها من تأليف دولة عربية فافتتح لاجل ذلك البلاد الشامية والحجازية والسودانية وكاد الامر يتم وتنسلخ مصر وما والاها من حوزة الدولة العثمانية لو لا انه قد تأسس في سياسة الانكليز ومنافعها منذ القديم وجوب المحافظة على الدولة العليه وتأييد سلطتها فاستدرك الامر ودفع الخطب وخرجت مصر من تلك الحوادث مستقلة استقلالا داخلياً وانحصرت حكومتها في عائلة محمد علي وذرّيته بعد ان لم يتمكن من الاستقلال التام لكن بقي مبدأ الاستقلال كامنا في النفس تنتظر لأجله الفرص. ولم تزل الولاة من بعده يتوارثونه كابرا عن كابر دائبين في السعي للحصول عليه لحد ايام الخديوي السابق فكان هو أشدّهم تمسكاً بهذا المبدأ وانهضهم عزيمة لقضائه واعظمهم تلهفا للوصول اليه فلم يمض يوم من ايام ولايته الا وهو يشتغل لاجله حتى اثقل مصر بالديون لتكاليف تجهيزاته لهذا الامر وخفض نفوذ الدولة في مصر عما كان يرفعه من سطوة الاجنبي وهمّ مراراً ان يجاهر بما اضمره ودبره لكن الظروف لم تساعده على ذاك وارتبكت عليه موارد صوره ومصادرها حتى خلع من منصبه .

هذا حال نفوذ الدولة العلية في مصر سابقاً. كانت سلطتها مهددة في كل حين بالزوال معرضة في كل آن للاضمحلال. اما الآن فانها اثبت قدماً واقوي دعامة والكل يعترفون بها لايخشى عليها ادني خطر ولايخاف عليها من انحلال واحكام الفرامين الم يُنقَضْ منها حرف ولم تخترق لها حرمة والسلطة الدينية والسياسية مؤيدة ولها الان مندوب سياسي في مصر مطلع علي ماكبر وصغر. في داخلية البلاد اذا وجد مايخل بشأن الدولة فلا يسكت عنه. فسلطة الدولة اليوم في مصر احسن مما كانت عليه في السابق .

علاقتها بانكلترا

ان علاقة انكلترا بمصر هي كعلاقة بقية الدول لكنها تفضل عليها بامرين مصلحتها في قنال السويس الذي هو الطريق الوحيد لاملاكها الشاسعة في الهند وارتباطها بما تعهدت به من اصلاح احوال مصر الداخلية على نمط يضمن للجميع حفظ حقوقه وصوالحه حيث اضطرتها المصلحة العمومية والخصوصية لاجابة حاكم البلاد لما استدعاها لاطفاء الفتنة التي استفحلت فكادت تذهب بجميع الحقوق فلبّت دعوته بسفك دماء رجالها وبذل اموالها بعد ان استدعت الدولة العلية صاحبة السلطة للقيام بتلك المهمة واستعانت بعدها بفرنسا فتقهقرت عن مساعدتها. ثم تقدمت انكلترا فاطفأت الفتنة وباشرت الاصلاح ولزم لاستيفاء ذلك وجود جيش احتلال لها في مصر وتوظيف بعض رجالها في الادارات للسعي في طريق تنظيمها واعلنت للكافة انها تنسحب بعساكرها من مصر بعد ان يتالف لها جيش يحميها من الطوارئ الداخلية حتى تصير مصر حكومة منتظمة قادرة على حماية نفسها داخلاً وخارجاً مع حفظ امتيازات الدولة العلية فيها. فقامت في وجهها قيامة اصحاب الاهواء والاغراض الذين لايسرّهم وصول مصر الى تلك الدرجة بل لا يروق باعينهم الا ما كانوا فيه من انتزاف ثروة البلاد واستعباد اهلها وجعلها معرضة لنفاذ اغراضهم في كل وقت. واخذوا يطالبونها منذ مباشرتها لاصلاح الاحوال المصرية بالجلاء عن مصر واقاموا امامها جسراً من المماكسات في كل صغيرة وكبيرة داخلا وخارجا وكثرت شكواهم من توظيف رجال الانكليز وتداخلهم بيستطيعون اجراء الاصلاح وهم في بلادهم بدون ان يحضروا الى مصر ويتوظفوا في ادارتها على ان عدد اولئك الرجال الآن لم يبلغ عدد المتوظفين في الحكومة المصرية من بعض الدول الاجنبية. وقد عمدت انكلترا الى تخفيض عدد جيش الاحتلال كلما تم تشكيل فرقة للجيش المصري الذي تؤلفه حتى وصل الى ثلاثة آلاف وهو غاية مايمكن تخفيضه .

ولو اننا سلمنا للمعارضين في طلباتهم وانسحبت العساكر الانكليزية اليوم

قبل ان تصل الحكومة المصرية الى النظام المطلوب في القاهرة وثبات الحال والاستعداد الكافل لحفظ بلادها فمن يضمن لانكلترا سلامة طريقها للهند وحفظه من التعدي! فسيقولون ان معاهدة القنال تضمن ذلك. لكن من نظر الى شأن المعاهدات في اوروبا بخصوص الشرق والتفت الى ما اخترقته ايدي المطامع من معاهدة برلين في وقت السلم فضلاً عن وقت الحرب ومعاهدة باريس من قبل وما نراه اليوم من تمحل الاسباب لجواز السفن الحربية الروسية من الدردنيل علم ان عقد المعاهدات وحده لايحفظ شيئاً ما لم تكن هناك قوة تدافع عن حرمتها. ثم من يضمن من جهة اخرى تحسين المالية ودوام ثقة اوروبا والمداينين بها. وهذا خطاب مستر غلادستون ما كاد ينطق به لبعض اغراضه في الانتخابات الجديدة من وجوب اخلاء القطر المصري قريباً حتى انخفضت اسعار القراطيس المصرية انخفاضاً مؤثراً مع علم الناس بمقدار ما يتفوه به مستر غلادستون من هذا القبيل وانه تعود ان ينطق بمثل ذلك عند قرب الانتخابات ليعارض به الوزارة الحالية فاذا سقطت واستبدلت بوزارته لم ينحرف ادنى انحراف عن اتباع سياستها في مصر.

حالتها الداخلية الحاضرة

ليس ينكر المعاند ولا يجحد الجاحد ان مصر اليوم سالكة في طريق النظام والحرية مسلكاً لم تسلكه الامة المصرية في اي دهر من الدهور منذ عهد الفراعنة الى اليوم. فالاهالى آمنون على ارواحهم واموالهم وقد غلت ايدي حكام الاستبداد عنهم حتى تساووا بهم في الحقوق والمزايا. وتخففت الضرائب تخفيفاً مهماً عن كواهلهم وتمتّعوا بحرّية الافكار والجرائد وذاقوا لذة المساواة في القانون وانتظمت الاحوال المالية فنمى الايراد وزاد عن المنصرف بمبلغ نصف مليون جينية في الميزانية الجديدة وقد احسن الجميع بتباشير التقدم والنجاح ولم يبق الا الاستمرار على سلوك هذا الطريق حتى تصل مصر الى منتهى نظامها المطلوب.

وان لنا افكار جمة وملاحظات كثيرة فيا يختص بالاحوال الداخلية لاصلاح ما بقي من الخلل وما يوجد من الفساد سنأتي على تسطيرها في الجريدة بالاسهاب

متتابعة.

جملة القول

من حيث ان دولة الايام ودورة الازمان قضت على الشرقي ان يستعين بالغربي في نظام اموره وحسن احواله وان يرد الغربي اليه ماكان اقترضه من التمدن والمعارف والعلوم ايام كان الغرب في جاهليته وغياهب ضلالته فيجب على المصريين ان يتقبلوا هذه المساعدة والمعاونة بقبولٍ حسن ويصبروا لحكم الضرورة التي حكمت عليهم و على انكلترا بالتداخل في امورهم وان يستفيدوا لانفسهم منها حتي يصلوا الى نقطة الكمال في التمدن والتقدم وتصير حكومتهم موسسة على دعائم الوطنية والحرية فتنسحب انكلترا من بينهم بعد ان تتركهم مثالاً للشرق يحتذيه في التقدم والنجاح. وهم احزم رأياً من ان يميلوا الى ارباب الاغراض والاهوآء الذين لا يريدون بهم خيرا. وانّا نجلّهم عن ان يكونوا بمنزلة الصبي الذي يفزع ويشمئزّ من تلقي العلوم في المدرسة و يحاول الانقطاع او الهروب تفادياً من ثقل الدراسة فاذا بلغ اشدّه ذاق لذّة العلم وحلاوته فاستقبح ما فرط منه .

فينبغي ان يعاونوا الانكليز ويساعدوهم في طريق اصلاحهم فيذوقوا حلاوة التقدم وفائدته اولاً فاولاً . (ب)

***

[ان جريدتنا هذه مستعدة لنشر كل مايرد اليها من المقالات التي تشير الى سدّ خلل او دفع ضرر او رفع مظلمة او ترشد الى اصلاح فاسد ومداركة خطاء في الاحوال المصرية الداخلية فيتنبه القوم الى وجوه الاصلاح وتفوز المصلحة العمومية بذلك والله يهدينا الى ابلغ صواب. (رئيس تحرير الجريدة]).

معاهدات الدول

لما علمت هيئة الاتحاد الثلاثي انه لا قبل لها بالظفر على فرانسا والروسيا اذا اشتبكت الحرب بين الفئتين ورأت ان دوام اشتغال الدولتين المذكورتين بزيادة التجهيزات الحربية يقضي عليها بالمقابلة بالمثل وان دولة اوستريا التي هي احد اركان تلك الهيئة وصلت الى درجة العجز عن السير في هذا الطريق كما ان دولة ايتاليا صرحت عند تجديد التحالف الثلاثي بان ماليتها اصبحت لاتقوى على دوام احتمال اعباء النفقات الحربية نظرا لما اصاب اهل بلادها من الفقر المدقع الذي اضطر الكثير منهم الي الهجرة ومفارقة الاوطان بسبب ماتحملوه من أثقال الضرائب والرسوم وما ألم بتجارتهم من الكساد العظيم بعدم امكان الاتفاق بين فرانسا وايتاليا على المعاهدة التجارية وتحققت دولة آلمانيا انها ليست اقل افتقارا من حليفتيها الى الاقتصار في امر التجهيزات المذكورة فلهذا اختارت تلك الهيئة مسألة الحرب المالي حيث ظنت انها تضعف بواسطة ماتجريه فيها من الخدع قوة فرانسا المالية فينعكس هذا الضعف بالطبع الى الروسيا فتتهادى اركان الدولتين المذكورتين الى السقوط ويقع الهرج والمرج في فرانسا اولا فتضعف ماليتها فلاتستطيع مساعدة الروسيا بقوة المال فتقف عندما هي عليه ولا تجد سبيلا لزيادة التجهيزات الحربية ولذلك امتنعت بيوت المانيا التجارية عن قبول الاوراق التي اصدرتها دولة الروسيا في مقابلة القرض الاخير وحيث كانت منافع الحكومة الانكليزية تقضي عليها بالسعي في اضعاف قوة الروسيا وقد صادف هذا الاوان زمن اشمئزاز بيت روشلد

وغيره من بيوت المالية العظيمة فى لوندره واعتراضها على دولة الروسيا لداعي قسوتها واعتدائها على الاسرائيليين وطردهم من بلادها امتنعت تلك البيوت عن المداخلة فى امر القرض المذكور وتنحت عن قبول اوراقه فقابلت بيوت التجارة الفرانساوية والروسية هذا الامر بالامتناع عن ابتياع اوراق المانيا وانكلتره واوستريا وايتاليا وسعت في بخسها كل السعي حتى نشأ عن ذلك تعطيل كثير من المعاملات وارتبك العالم المالي في كل جهة اشد ارتباك عادت أهم خسائره على الفرانساويّنالان الشق الاخر عاكسهم بصورة مهمة كاد أن يقضي مفعولها على بيوتهم التجارية بالخراب والدمار لولا قوةدعائم تلك البيوت واستعداد ماليتها لمقابلة الخصم بمثل ماجاء به فاشترت البيوت الفرانساوية اوراق القرض الروسي وهي غير مكترثة بما اصابها من الخسائر في هذا الامر الذي فيه تاييد شركة الروسيا واعلاء شأنها .

اما توجه المسيو غيرس الى باريس فهو وان كان ظاهره يدل على ان القصد منه احكام الولاء بين الروسيا وفرانسا وابدآء الشكر لفرانسا على ما اظهرته من الهمة والمسا عدة الاّ اننا علمنا من بعض الاخبار الحقيقية انه حصلت المذاكرة بشأن الاعمال التى تتخذها حكومة انكلترة ليرسخ بها قدمها في مصر واستقر الرأى على فتح الكلام في المسألة المصرية بصورة جدية حتى اذا تيسر اخراج الانكليز من مصر قويت كلمة فرانسا واستظهرت الروسيا على انكلتره وامكن بهذه الواسطة ضم الدولة العلية الى الاتحاد الثنائي فتقوى شوكته ويعتز جانبه وتتحقق له الغلبة والفوز على الشق الاخر فقد تبين ان قوة الحزبين اصبحت متوازية متكافئة وثبت ان الظفر والنصر لايقترنان الا بالحزب الذي يتماوج بين جيوشه اللواء العثماني وهذا هو السبب الذي اضطر جميع الدول الاوروباوية الى المسَابقة في التهافت على محبة الدولة العلية والتزلف اليها وحمل رئيس هيئة الاتحاد الثلاثي وغيره من اكابر الرؤساء واعاظم الحكماء وفطاحل رجال السياسة في الكون ان يجعلوا دار السلطنة العثمانية محطا لرحالهم وكعبة لآمالهم فهم يعدونها بالمنافع الجمّة والفوائد

العظيمةوكل منهم يخطبها للقرب من حكومته والاتحاد مع دولته ولكن فات على الجميع ان جلالة السلطان عبد الحميد يعلم ان هذا التزلف لم يكن الا لقصد الاستظهار والاعتزاز بقوة دولته العلية فهو لا يصغى الى تلك المواعيد ولا يغتّر بزخارف الاقوال ولذلك لا يحيد عن جادة الحيادة والتخلي عن الميل والانحياز الى جهة مخصوصة بل يعامل الجميع على نسق واحد من المساواة في كافه الامور والشؤون ولا يعتمد في كل حال الاّ على الحكمة وملازمة السكون حرصاً على منفعة دولته وتأملا في العواقب وحفظا للسلم العام ولايتصور ان جلالته يستعين بفرانسا على انكلتره فى حل المسالة المصريه واخراج الانكليز من مصر لانه خبير باحوال الجمهورية الفرانساويه لايخفى على حكمته مايكنّه ضميرها من سوء النية متى خرج الانكليز بواسطتها ولايقال انه يغفل طرفة عن مصر وانما هو ينتظر في امرها حلول الوقت الذي يمكن جلالته من حلّ اشكال المسألة على وجه يوافق مصلحة الدولة العليّة .

هذه خطة السياسة المتخذة لدى الدولة العليّة ولاريب في انّها أحكم سياسة تضمن حسن الحال وشرف المكانة وجليل الفوائد في الاستقبال وعلى هذا يحق للدولة العثمانية ان تفتخر بوجود زمام امورها في يد جلالة السلطان عبد الحميد الثاني فهو الذي انقذها بهمته العلية وتدابيره الصائبة من وهدة السقوط وجدد مجدها واعاد عزها ولا شك انها ستصل في عهد خلافته العظمى الى اعظم ماكانت عليه في ايام اجداده الكرام فان الحال دليل الاستقبال. (المكاتب)

الخلافة

ان مؤرخي الشرق يخصّون صفائح تـواريخـهم بـذكر السـلاطين والوزراء وقوّاد الجيوش والحوادث الّتي لهم بها علاقة تامّة ويهملون عامّة الناس وشئونهم غالباً سعدوا او شقوا. وتراهم يطرون في أوصاف قصور الملوك ونـعوت خـيولهم وطرز موائدهم والوان اطعمتهم وأزياء القائمين بالخدمة ويطوون جيلاً عظياً تحت طيّ كلمةٍ واحدة حتّى انّ الحريص على كشف احـوال الامـم الراغب الى مـعرفة سيرها فى معالم المدنيّة ومدارج العلوم الطالب لاكتناه صعود الشعوب وهـبوطها لايزيده خوضه في اوراق تلك الكتب الاّ حسرة وندامة يتبعها دوار وحيرة .

لاريب ان لذلك الاهتمام وذاك الأهمال أسباباً شتّى وأعظمها العقيدة الدينية. وانّها هي الّتي تسري في جميع خـطرات النـفوس وفـزعات القـلوب وحـركات الجوارح وبها تتهّيأ الأمّة وعليها تقوم العائلة ان خيراً فخيراً وان شرّا فشرّا. وقد التزمت جريدة "ضياء الخافقين" ان تذكر تاريخ القرن التاسع عشر خصوصاً مايتعلق بالشرّق .لذلك وجب ان نبيّن عقائد المسلمين في السلطنة والسلطان ، لانهم لشدّة تماسّهم بالمغرب وتشابك مصالحهم به يكون ذكر احوالهم أهمّ من الأمم الشاسعة التي لازالت تواريخها محتجبةً تحت ستائر الخرافات .

انّ السلطنة عند المسلمين كافةً هي انفاذ احكام شرعها الله لتنوير العـقول وتهذيب النفوس وتعديل الأعمال بعد القدرة على استنباطها من القـرآن والسـنّة المحمديّة. وللاشعار الى هذه الرئاسة الروحانية والجسمانية يعبّرون عـن السـلطنة

بالأمامة والخلافة ويحسبونها في السمّو والنقاوة تلو رتبة النبوّه .

والسلطان (او الامام او الخليفة) من يتحقق بالشرع في باطنه ويقوم بانفاذه في ظاهره.

ثم أن طائفةً من الخوارج (وهم الذين حاربوا عليّا كرم الله وجهه في نهروان ويقطنون الآن في سواحل عمان وزنجبار وجروه وشنكيت) ذهبت الى عدم وجوب الخليفة مستدلاً بانّ الشرع فريضةً على كلّ ذمّةٍ ويجب على كل انسان ان يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر والبغي. وهذا الحق المشاع كافلٌ لصون الشرع وبثّه في العالم وبه يقوم النظام العامّ فلا ضرورة لتسليم الزمام الى يد رجلٍ واحدٍ يستغويه الشيطان ويقعد به عن اقامة الحق ضعف الجنان .

وطائفةٌ اخرى منهم حكمت بوجوب نصب امام عادل عالم بمدارج الدين من ايّ قبيلة كان وفي ايّ ارضٍ نبغ حرماً على نظام الشرع وتجنّباً عن الفوضى ووجلاً من الهرج والمرج .

وانّ الشيعة أطبقت على انّ الأمامة في عليّ واولاده الى يوم القيمة وانّه حقّ على الله لطفاً منه ان يختار من تلك السلالة اماماً معصوما يصون به الدين عن الزيغ والخلل اقامة للحجّة على الخلق. الاّ ان الزيديّة منها (وهم سكّان بلاد اليمن) زعمت ان الامام لابدّ ان يكون من سلالة زيد بن عليّ بن حسين بن علي. وانّ الاسماعيليّة (قاطني النجران وبعض سواحل الهند) حصرته في ذريّة اسماعيل بن جعفر الصادق (وهو من احفاد عليّ) وانّ الاثنى عشريّة اعتقدت انّ الامامة في اولاد موسى بن جعفر وان عدد الخلفاء الحقّة أثنى عشر اوّلهم عليّ وآخرهم محمد المهدي وهو غائب عن انظار الناس منذ الف وخمسين عاماً وسيظهر ذاك الأمام الحقّ ويملأ الارض قسطاً وعدلاً بعد ما ملئت ظلماً وجورا .

وانّ أهل السنة والجماعة قد اجمعت على ان الخليفة لابد انّ يكون قرشياً عادلاً عالماً باحكام الشرع قادراً على استنباطها من القرآن والسنّة المحمدية عارفاً بفنون السياسة مقداما في الحروب قوياً في الشدائد حافظاً للحدود الشرعية ومع كل

هذا انّ صحة خلافته انّما هي باجماع أهل الحلّ والعقد. واذا عدم القائم بأمر المسلمين شرطاً من هذه الشروط فهو متغلب لا طاعة له على الناس البتّة. هذا هو خلاصة عقائد المسلمين في السلطنة والسلطان وسنشرع في اصل المقصود في العدد القادم ومن الله العناية.
(الشيخ محسن)

احوال فارس الحاضرة

انّ لصراخ الفارس دويّاً في آفاق الأرض. قد أقفرت البلاد وبارت الاراضي وغارتْ الأنهر وتبدّد الناس في شاسعات الأقطار شذر مذر. انّ سواد العراق ومُدن القفقاز وامصار ماوراء النهر وقُرى الخوارزم وقصبات بين النهرين غصت بوجوه غبرة. ذراری الأماثل وسلالة الأفاضل يكدّون آناء الليل واطراف النهار في أعمال خسيسة وحرف دنيئة تأنف منها النفوس وتعاف منها الطباع. انّ الايران بسعتها قد ضاقت على أبنائها. ونبت باهلها وليس في تلك البسيطة الرحبة الاّ أخصاص حقيرة واكنان صغيرة ودور حرجة يستكنّها شعث غبر رثّ الثياب كانّهم ينازعون الموت ويراقبون الأجل. الجور قد تمثّل في تلك البلاد سلطاناً قاهراً لا يُحدّ طوره ولا يُسبر غوره. والقسوة برزت بصورة بشعة وهيئات شنيعة تقشعّر منها الجلود. جدع الأنوف وقطع الآذان وشقّ البطون وجزّ الرؤوس اعمال عاديّة وافعال يومّية لا يستغرب منها السامع ولا يستبشعها الرائي. ودونها فظائع تأبي النفوس البشرية عن استماعها وتجم دون ذكرها وتضطرب حياءاً وخشيةً كلّما خطرت في لوح خيالها. الحكومة قهرت الشرع فأبادَته وكرهت النظام المدنّى فمجّته وازدرت بناموس العقل والفطرة فطمسته. فلا يسود فيها الاّ الهوس ولا يأمر الاّ الشره ولا يقوم بالأمر الاّ القهر والزور ولا يحكم الاّ السيف والكيّ والسوط. يلذّها سفك الدماء وتباهى بهتك الأعراض وتعجب باستلاب اموال الأرامل والأيتام. فلا أمان في تلك البلاد. وانّ قاطنيها لا يرون وسيلةً لصون الحيوة من انياب الظلم القاهر الاّ الفرار. قد

هرب خُمس الايرانيين الى الممالك العثمانيّة والبلاد الروسيّة وتراهم يجولون في الأزقّة والأسواق بين حمّال وكنّاس وزبّال وسقّا. وهم برثة ثيابهم وكلوحة وجوههم وخساسة حِرفتهم يستبشرون بالنجاة ويشكرون الله على بقية الحيوة ... لا حَدّ في الأقطار الايرانية للضرائب والجبايات والخراج والمكوس. انّ الجرائم ليست لها حقائق أحرزها الشرع وحكم بها العقل. والجزاء لايحده حصر. كلّ هذه تحت سلطان الهوس والشره والقهر. لا دستور للحكومة ولا نظام ولا قانون. كلّ يفعل ما يقدر عليه وتدعو شهوته اليه ولا رادع لقضاء الحاكم ولا مانع لحكمه. يأخذ الجار بالجار ويدمّر قريةً بذنبٍ يدّعيه على رجلٍ (ولا ذنب له) كلٌّ مسؤول لديه عن الكل ..... الحاكم يقدّم للشاه على حسب عظم الحكومة وصغرها تقدمةً (بيش كش) ويلتزمها على نفسه كلّ سنة شكراً لتوليته (ولا شهريّة له) ثم انّه يأخذ من كل من يستصحبه لخدمة الحكومة او خاصّة شخصه من مدير و كاتب ومعاون وشُرطي وجلاّد و طبّاخ وفرّاش وسائسٍ وبغّال مبلغاً جزاءاً لاستخدامه (ولا شهريّة لهؤلاء أبدا). وهذه القطيعة الضارية والضباع الجائعة تثب فجأةً على البلاد فتفترس وتنهش وتبلع وتدمّر ولاشفقة تكفّ ولا عقل يزجر. فالويل كلّ الويل لقوم قضتْ الأقدار عليهم بحكومة جائرة وحشيّة كهذه... وانّ الحاكم واتباعه للاستحصال على مانقدوه اولاً وما التزموا على ذمّتهم لا يدعون في مدّة الحكومة وهي غير معلومةٍ عملاً شنيعا وفعلاً فظيعاً وأمراً بشعاً الاّ ويرتكبونها .. يعلّقون النسأ بشعورهن ويضعون الرجال مع الكلاب العقور في الجوالق ويسمّرون الأذان على الواح من الخشب ويدخلون زماماً في العرنين ويديرون ذاك المظلوم بتلك الهيئة المحزنة في الأزقة والأسواق وانّ أهون العذاب عندهم الكيّ والضرب بالسياط .

وانّ الحكومة الايرانيّة لا تمون العساكر وليس لهم لا شهريّة ولا جراية فانّما تكلهم الى قدرتهم في الغصب وحذقهم في السرقة. تدبّر فيا يكابده الأهالي ويقاسيه من هذه الحكومة الجائرة الحمق. أليست هذه هي الأمّة الأيرانيّة الّتي سادت الأمم في زمانها. أليست هذه هي الأمّة الفارسيّة التي أحيت العلوم في العالم الأسلامي

وأقامت الديانة على دعامة الحق بقوّة براهينها وقوّمت اللغة العربيّة بعالي تصانيفها. أسفاً على هذه الأمّة كيف أبادها الجور وبدّدها الظلم حتّى سقطت عن عداد الأمم العظيمة وكاد ان يندرس رسمها وينطمس اسمها. اين العلماء واين حملة القرآن واين حفّاظ الشرع والقائمين بأمر الأمّة واين نُصراء الحق والعدل . (السيّد) .

ترجمة ما في القسم الانكليزي

انكلترا لدي المحافل الأجنبية

بقلم الجنرال سير فريدرك كولدسمد

[انه نظرا لضيق المقام واهمية المقالات الاخرى لا نستطيع في هذا العدد ان نأتي بترجمة كلّ المقالات الانكليزية مستوفياً ولكنّنا ندرج لقرّائنا ملخصها]

قال: ـ ان العاقل البصير يعلم ان من واجبات السفير او نائب الأمة لدى دولة اجنبيّة الاطلاع على اخلاق سلطان البلاد التي يتعيّن سفيراً فيها وأن يكتنه آرآئـه وارآء الرعيّة فيه وفي دولته وأبناء جنسه ولكن من سوء الحظّ نرى انّ سفراء الدولة الانكليزية وسائر مستخدميها في الخارج يقصرون في هذا الامر المهمّ ويهملون هذه الفريضة العظيمة. وانما مبلغهم من العلم ما يبلغ أسماعهم من الاجانب وما رأوه في اوراق الكتب وطي السجلات. ويزعم بعضهم انّ معرفة شيء من اللغات الاجنبية كاف بواجبات خداماته وانه يقدر بها على استنباط خفيات الأمور وحلّ المشاكل ودفع المضارّ. ويحسب انّه يمكنه القيام بوظيفته بأعانة المترجمين وسائر بطانته ايًّـا كانت مع انّ البطانة كثيراً ما توجب اضراراً باهظة اذا لم تكن من اهـل الصـلاح والقدرة. فيمكنني ان أقول بناءً على هذا انّ الانسان اذا لم يكن بنفسه قادراً على اداء وظائفه هذه فلا يليق للحكومة ان ترفعه الى هذه المنزلة الرفيعة. وانّ الذين نجحوا من سفرآء الانكليز في خدمتهم هم الذين كانت لهم خبرة تـامّة بـأحوال البـلاد واخلاق الاهالي وكانوا يعرفون طبائع الشعب واميالهم وما تطمح اليـه نـفوسهم

ومن عدم منهم ذلك فقد خاب أمله وضلّ سعيه واضرّ بالأمة الانكليزية وجعل كلمتها هي السفلى وذهب بسطوتها التي كانت راسخة في تلك البلاد من قبل. فاذا قلنا بوجوب الخبرة والنباهة لسفرائنا الذين في عواصم اوروبا فيجب علينا ان نعترف بانّ سفرائنا في الاستانة وطهران أحوج الى الخبرة وكثرة الاطلاع باحوال الامم الشرقية ودولها منهم. لانّ هاتين العاصمتين أهمّ المراكز بالنظر الى السياسة الانكليزية من سائر العواصم لانّ مطامع الدول الافرنجية متوجهة نحوهما. هذا هي بلاد فارس التي تترقب الروسية ان تثب عليها فجأة وانّها قد اعدّت جيشاً عظيما من التركمان ومدت قضبان الحديد في اطراف بلاد خراسان ولو لم يهتم سفير الانكليز في طهران لقضي الامر. ولا يخفى ان مباراة الروسية لانكلترا لا تنحصر في انفاذ كلمتها ونشر قوتها بل تجاريها في التجارة ايضا. ما فتحتت انكلترا باب التجارة في نهر كارون الا سعت الروسية في تسهيل طرقها في طرف خراسان وزد على ما تقدّم انّها قد اجبرت الشاه على اعطاء امتياز السكك الحديدية لها وكل هذه ترشدنا على أنّ سفيرنا في بلاد فارس يجب ان يكون يقظاً عارفاً مقدماً قادراً على دفع المضار عن تلك البلاد التي هي متجر لبلادنا وباب من ابواب الهند.

خلاصة مقالة

الاستاذ فامبري في تقدّم العلوم عند المسلمين

قال العلامة الشهير الاستاذ فامبري في مقالته ان العلوم في قاطبة العالم الاسلامي قد تقدمت تقدّماً عظيماً عمّا كانت عليه سابقاً وقد علم ابنآء الشرق ضرورة اكتساب العلوم والفنون التي هي بغية الانسان وقد جدّوا لأسترجاع ما فاتهم من المجد في الزمن القديم حين كانت بلاد الشرق محور التقدم ومهد سعاده الجنس البشري ومَنبت أرباب القلم وقد خلصت الامم الشرقية انفسها من ظلمات التعصب وسطع ضيآء العلم في ارجاء البلاد العثمانية خصوصاً في ايام جلالة السلطان عبد الحميد وشُيّدت المدارس وأُنشئت الجرائد وترجمت الكتب الأفرنجية. واما الفارسيوّن فانهم وان كانوا فطرةً يرغبون الى اكتساب العلوم والمعارف ولكن الشاه لشدّة حرصه على جمع المال لا يساعدهم على مرغوبهم ولذا لا يسود في اقطارهم الاّ الجهل والناس يئنون تحت هذا الغلّ القمل. وقد حان للغربيّ ان يعامل الشرقيين بعد ترقياتهم العظيمة هذه في غالب الاقطار ويكلمّهم بالقلم والقرطاس بدلاً عن السيف والترس ويجب عليه ان يعاونهم على اكتساب وسائل المدنيّة ونشر الفنون كما هو اللائق بالكمّل من اهل الخير في القرن التاسع عشر. ولما كان الشعب الانكليزي اول من جدّ لسعادة الشرق فيسرّنا جميعاً ان قد بزغ في مدينة لوندن ضياء لأنارة الخافقين ونرجو له الفوز والنجاح .

قوة الروسيا في اسيا

ملخص ماقاله الماجور ولف ماري هو ـ اذا نظرنا الى مواقع الاراضي في افغانستان وتعمّقنا في حالة الافغانيين علمنا انّ العسكريّة الروسية في اسيا وان كانت قوّية لا توجب لنا خطرا في البلاد الهندية. نعم انها تطمع في خراسان منذ مدة مديدة ولكنها لا تقدم الاّ بعد موت الشاه فلا صحة لقول المرجفين الذين يزعمون ان الروسية ستهجم على الافغانسان قريباً فانها تعلم انّ خطوة منها نحو تلك البلاد تبعث القبائل على الاتحاد مع الجيش الانكليزي لمكافحتها. والذي يجب علينا ان لانذهل عنه هو انّ الروسية لاتالوا جهدًا في القاء الفتن في اوروبا ولا تزال تجدّ في اضعاف الدولة العثمانية فيجب على الدولة الانكليزية ان تسعى في حفظ حقوق تلك الدولة وتؤيد حلفائها سدًّا لمطامع الروس وكفًّا لشرهها .

ادبيات عثمانية

ادبياتسز ملت دلسز انسان قبيلند ندر

زمان سابقده عثمانلى ادباى مشهوره سى وار ايدى لكن شو صوك سنة لرده سايهٔ فيضوايهٔ جناب پادشاهيده عثمانليارده اون سنه دن برى ادبيات بر ترقئ فوق العاده كوستروب عثمانليجه پك چوق كتب ادبيّه وحكميّه وتاريخيّه وعلميه وفنيّه طبع ونشر اولندى. اسلاف ومعاصرين ادباى عثمانيه نك آثار جليله سى جداً شايان اعتنا اولد يغندن بعض بى خبر اوروپاليلرى ايقاظ ايچون ادبيات مبحوث عنها مطالعه سنى توصيه ايدرم. (ويلسن)

مراسلات

مصر

(لمكاتبنا المخصوصي)

القاهرة في ٦ جانيوري سنة ١٨٩٢

اعظم المنافع التي اشتهرت في الديار المصريّة بعد احتلال الجيوش البريطانية لها اصلاح الري وتوسيع نطاقه حتى كثر انتفاع الزارعين بماء النيل الذي كان ينصبُّ في البحر المتوسّط فيذهب الكثير منه سدى ولا تروى به الاراضي. امّا الآن فقد كثرت الترع المتوزعة في اراضي مصر السفلى واصلحت القناطر الخيرية المبنيّة اعلى رأس الدلتا فصار الفلاح يزرع الارض هناك صيفاً وشتاءً وعُمِّقت الترع ووسمت في مصر العليا فلم يعد يخشى على الاراضي من القيظ والظما اذا لم يتمال فيضان النيل ولا تجدب الارض هناك من الشرق كما كان يحدث بها في السنين السالفة حين كان الجوع يشتد على الاهالي الذين تجدب ارضهم. وقد جادت الارض جوداً لم يعهد في السنين السالفة فانهم يقدرون حاصلات القطن بنحو اربعة ملايين ونصف مليون قنطار في هذا العام وذلك اعظم ماجنته مصر من القطن من اول ابتدائها بزرع القطن الى الآن. لكن اسعار القطن قد هبطت هبوطاً فاحشاً لم يعهد له مثيل في سالف الاعوام فان قنطار القطن يباع اليوم ارخص مما كان يباع في العام الماضي بنصف ليرة استرلينية. وكان في العام الماضي رخيصاً جداً بالنسبة الى الاعوام السابقة. والسبب في هذا الرخص العظيم كثرة الحاصلات هنا وفي الولايات المتحدة

باميركا وكثرة الموجود منه في اسواق انكلترا. وقد صدرت بلاد مصر في هذا العام نحو ٦٢٠ الف اردب من القمح الى الخارج واصدرت في العام الماضي ٢٧٩ الف اردب فقط وزاد الصادر من كل حاصلاتها في هذا العام عمّا كان في العام الماضي. ولو كانت اسعار القطن اليوم كما كانت في سني الحرب الاهلية بالولايات المتحدة لأمكن مصر ان تغتني غنى وافراً قبل مضي عشر سنين.

قد استعفى فخري باشا ناظر الحقانية لخلاف وقع بينهُ وبين عطوفتلو مصطفى باشا فهمي رئيس نظار مصر. وقد عيّن ابرهيم باشا فؤاد رئيس محكمة الاستئناف ناظراً للحقانية وهو من الرجال الممدوحين ويؤمل ان تجري احوال الحقانية والمحاكم الأهليّة مجرى حسناً في ايامه باتفاقه مع مستشار الحقانية على تحسين احوال المحاكم. وقد سرَّ تعيينهُ قوما وساء آخرين لوجود غيره من اهل الكفاءة الذين كانوا أسمى منه منصباً وأقرب الى منصب النظارة وأقدم عهداً منه في خدمة الحكومة ولكن قيل بانّهم منعوا من هذه الوظيفة لكونهم ليسوا من المسلمين.

تذكرون ان المستر غلادستون خطب خطبة عندكم منذ شهرين او اكثر وقال فينا انهُ يجب على انكلترا الاهتمام بالجلاء عن القطر المصري. وقد اثَّر كلامهُ هذا تأثيراً غريباً هنا وحرك خواطر الاهالي فباتوا ينتظرون خروج الانكليز قريباً من هذه الديار ولاتزال الجرائد عندنا في حجاج وجدال على هذه المسالة وخصوصاً لمّا ظهر من تقرّب فرنسا من روسيا انهما تقصدان مقاومة انكلترا في هذه البلاد. ومع ان اللورد سالسبري خطب خطبة ردَّ بها على المستر غلادستون فكلامهُ لم يمح تأثير كلام غلادستون في الاذهان حتى الآن. والحق يقال ان الفرنسويين يقاومون الانكليز هنا اشدَّ مقاومة حتى لايتغلّب نفوذ الانكليز على نفوذهم ويبذلون جهدهم في الكتابة وفتح المدارس والتعليم واستعمال كل الوسائط التي تمكّن قدمهم في البلاد وتعظّم نفوذهم فيها. ومع ان الانكليز قابضون على زمام كثير من الوظائف المهمّة في الحكومة المصريّة فالفرانسويون لا تفوتهم فرصة في التعويض عما يعوزهم من ذلك بالتماس الوسائط الاخري. ولا ندري ما تكون عاقبة هذا الجهاد الشديد والصراع

المديد بين الأمّتين في هذه الديار. ولا ريب ان مصر تخسر كثيراً من المنافع باعتراض الواحدة لما تجريه الاخرى لخير المصريين.

صادق مجلس نظار مصر على ميزانيتها لسنة ١٨٩٢ وتبيَّن من هذه الميزانية ان مربوط ايراداتها يزيد على مربوط مصروفاتها ٥٥٠ الف جنيه وذلك بعدما تتجاوز الحكومة للاهالي عن ٩٠ الف جنية تقريباً من الضرائب. وقد تحسَّنت المالية المصرية تحسّناً عجيباً في هذه السنين حتى قال الخبيرون بماليات الدول ان الماليّة المصرية تفوق كل ماليّة سواها في حسنها ماعدا ماليّة الولايات المتحدة باميركا. ومع ان واردات الجمارك وصادراتها تزيد في هذا العام عمّا كانت في الاعوام السالفة فالناس يشكون من كساد التجارة ووقوف حركة الاشغال.

كثر التعدي من قتل ونهب وسلب وسرقة في هذه الديار منذ اعوام حتى اضطرَّت الحكومة ان تهتم اهتماماً خصوصيًّا بحفظ الامن العام وعيّنت الخفراء واختارت الاكفاء من الضباط وجعلتهم ضباطاً للبوليس وقد ظهرت نتيجة ذلك قليلاً فان عدد القتلي قَلَّ الى النصف منذ ثلاثة أشهر عمّا كان عليهِ في مثل هذه الأشهر من السنة الماضية وكذلك عدد السرقات. ويؤمّل انهُ لايمضي زمان طويل حتى يستتب الامن في انحاء هذه البلاد.

جعل السيَّاح يتقاطرون الى هذه البلاد حتى اوشكت الفنادق ان تمتلي بهم منذ اليوم. وقد زارتنا منذ مدَّة امبراطورة النمسا متنكرة فأعجب الناس ببساطة معيشتها وسذاجة زيّها وكان عندها قرينة ولى عهد اسوج ونروج واحد برنسات النمسا وكثيرون من سُراة اوربا ويسرّنا انّ عدد السياح آخذ في الازدياد بهمة الخواجات كوك الذين يسهلون لهم السياحة ولكن معظم الربح من هؤلاء السيَّاح لا يزال يذهب الى جيوب الاجانب والقليل منهُ الى جيوب الاهالي لعدم استطاعة الأهالي على مناظرة الاجانب في التكسُّب من السيَّاح الاوروبيين.

هذا وانّي سأرسل اليكم في المرّة الاتية رسالة اغزر مادَّة واوفي شرحاً راجياً ان اطلعكم على حاجات اهالي هذه البلاد وآرائهم وآمالهم حتى تتحقق امانيهم في

جريدة ضياء الخافقين التي وقع اسمها موقعاً عظيماً عندهم قبل ان ينظروها .

مصر في ١٢ كانون الثاني

لقد انكسفت شمس سعدنا ووقع ظلام الحزن في قلوبنا بوفاة وليّ امرنا سمو الخديوي توفيق باشا فامن احد الاّ وادمعت عينه حين بلغه خبر هذا المصاب العظيم ولا بد ان تفاصيل هذا الرزية بلغتكم تلغرافياً وسأُرسل اليكم بعض معلومات لنشرها في العدد الثاني من ضياء الخافقين .

[ونحن نشارك مكاتبنا في هذا الاسف العظيم والرزية الكبرى فان الخديوي توفيق كان سليم النفس محبّاً للخير ولو ان الزمان ما ساعده على ما يبتغيه وما سعفه على ما يرتضيه .

ونهنئ المصريين بالخذيوي الشاب الذي قد تربّي تربية حسنة في البلاد الافرنجية واعترف بحذقه وسلامة طويّته اولو الحذق من الغربيين ونهنئ جلالته بهذه الرتبة السامية التي ورثها كابراً عن كابرٍ ونرجوا ان تسعد مصر وتفوز بكل الخيرات في زمن الخديوى عباس باشا وفقه الله لكل خير]

الاستانة

(لمكاتبنا الخصوصي)

الآستانة في ١٢ كانون الثاني

ان الناس هنا يشتغلون في المحافل السياسة باتحاد دولة الروسيا بالحكومة الفرنساوية مع التباين الحاصل بين امبراطورية مطلقة وحكومة جمهورية ويرون ان المقصود من هذا الاتحاد هو معاكسة انجلترا في مقاصدها وارباب الافكار الدقيقة في السياسة ينظرون الى هذا الاتحاد بعدم الاكترات لانهم يعلمون ان جلالة السلطان قد تقلبّت عليه أساليب السياسة ووقف على جميع الحقائق وعلم ما تكنّه الدول وما تظهره وصار لا يميل الى هذه الظواهر لعلمه ان كل دولة لاتنظر الا في منفعة ذاتها ورواج اعمالها ولو كان في ذلك خسارة كل الدول ولهذا ترى دائماً من اوامر جلالة السلطان وارادته ومنهجه السياسي الميل والركون الى الحيادة والوقوف موقف التأمّل والتبصّر لأقتطاف ثمرات المنافع والفوائد لممالكه وبسياسته هذه الحكيمة قد حفظ في يده مفاتيح السلام الاورباوى ولولا حكمته وتبصره وعدم جنوحه الى رأي اى دولة لانصدع باب السلم مراراً عديدة في هذه المدة الأخيرة لان امكان انفصام عرى السلم تكرّر وقوعهَ ومع كل هذه المشاكل التي حدثت في عالم السياسة قد ابان بافكاره الذاتية وتدابيره الخاصة عن اتصافه بالحكمة البالغة والسياسة الدقيقة وانّ الواقفين على حقائق الاحوال هنا يرون ان الدول مهما بذلوا الجهد في ترويج مقاصدهم ووضعوها في ظروف محكمة الاتقان

وسحروا بها أعين الناس في مسرح سياستهم فان جلالة السلطان يراها على حقيقتها ولا تلفته تلك الظواهر عن منهجه في المحافظة علىٰ السلم وانتهاز الفرصة لمنافع ممالكه والحيادة للسلامةِ من هذه الاخطار وان كان يوجد في السراى السلطانية بعض من يميل الى حكومة كذا ودولة كذا فان هذا لا يؤثر مطلقا على سياسة جلالة السلطان لوقوفه على حقايق الامور.

قد انعم جلالة السلطان على حضرة اسماعيل باشا الخديوي السابق بدار واسعة في الاستانة تساوي اكثر من ستين الف ليراً فألتمس أن يحسن عليه بعد ذلك بعشرة الاف ليراً يصرفها في فرش تلك الدار قولاً بانه أصبح فقيراً وانّ ثروته نبضت وان لا قدرة له على صلاح الدار المذكورة ولما كانت الاقتصادات المالية لاتساعد على صرف هذا المبلغ الجسيم صرف له خمسة الاف ليرا فاخذها وهو غير راضٍ كان له على الدولة دين يطالبها به.

قد تاسف الجميع على وفاة الخديوي توفيق باشا وقد صدرت الارادة السنية بتعيين البرنس عباس مقام ابيه وسأرسل اليكم ما لزم في هذا الشان للعدد الآتي.

اخبار

* لقد حزن الناس عموماً واستولى الشجن على الافئدة وكادت الاكباد ان تتفتت من هذه الرزية الكبرى والمصيبة العظمى التي عمّت البلاد البريطانية وطمّت اقطارها وهي فقد البرنس البرت نجل ولي العهد في ريعان عمره وعنفوان شبابه. ومما زاد الناس كمداً وأسفاً انهم حينما كانوا يجدون في تجهيز لوازم التهاني لزفافة في ٢٧ فبريوري فاذا رأوا أن قد تحوّلت حجلة العرس بمحفّة الجنازة ولا ترى احداً الاّ وهو يندب هذا الفقيد باكي العينين متحسراً على هذا التبدل العجيب وكان عمر المرحوم ٢٨ سنة رحمة الله عليه رحمة واسعه .

* سرّنا ما بلغنا من مكاتبنا في بيروت ان جريدة (لسان الحال) قد صدرت ثانيا فنتمنى لها الخير والنجاح ونثني على صاحب امتيازها ومحررها البارع كل الخير لخدمتها لبلاد سوريا والشرق، قد صدرت جريدة جديدة في بيروت اسمها (الاحوال) ومحررها حضرة الفاضل خليل افندي البدوي وهي في غاية الاتقان كتابة وطبعاً وقد رأينا في صفحاتها فوائد شتى لابد ان تاتي خيراً لمطالعيها فنرجوا لها التوفيق.

* قد حضر الى مدينة لوندن منذ اربعة اشهر العلامة الشهير والسيد النبيل والفاضل الجليل الشيخ جمال الدين الحسيني الافغاني وكان حصل له من الشاه اهانات تانف الاسماع من ذكرها والقي القبض عليه وارسل من بلاد فارس مقيد اليدين والرجلين الى بغداد فنها ذهب الى البصرة ثم اتى الى هذا الطرف فرحب به الشعب الانكليزي واكرموا مثواه وكتبت عنه كل الجرائد والقى خطباً في المحافل

العظيمة بخصوص احوال العجم الحاضرة .

* اننا بعونه تعالى ندرج في العدد الاتي شطراً من تاريخ القرن التاسع عشر .

منزل الغرباء الشرقيين

قد رسمنا في جريدتنا هذه صورة الفندق الذي ليس له مثيل في اوروبا تماماً. ولا يخفى ماله من المنافع للشرقيين القادمين الى هذه البلاد خصوصاً الفقراء وارباب الحرف والنوتية. وكان اول من اسسه البرنس البرت زوج الملكة سنة ١٨٥٦ وان مهاراجه دولب سنج اول من اعطى ٥٠٠ جينيه لتاسيس هذا الفندق، وعدد عظيم من وجهاء هذه البلاد اعطوا مبالغ جسيمة للنفقة عليه. وقد عدّ الواردون الى هذا المنزل المنيف في مدة ٣٣ سنة فبلغ عددهم ثلاثة عشر الف. ولا شك ان فندقاً كهذا في مدينة لوندن جدير بكل مدح ويستحق الاسعاف من الاغنياء واهل الخير رحمة بالفقراء وشفقه علي الغرباء .

اعلان

العدد ٢ ضِيَآءُ الْخَافِقَيْنْ السنه الاولىٰ

Dia - ul - Kharikain
(TEH LIGHHT OF THE TWO HEMISPHERES)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة
الأثنين في ١ اذار سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزى في انكلترة:

عن سنة	عن ستة أشهر
١٣ شليناً	٧ شلينات

في الخارج:

١٤ شليناً	٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات:	ليرة انكليزية
عن كل صفحة	١٠
عن نصف صفحة	٦

(تدفع سلفاً)

(والاعلانات يصدر ترجمتها في الانكليزي)
يجب أن تُخابر الادارة راساً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتيات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج و لا تُرَدّ لاصحابها أدرجت اولم تدرج. وباسم مدير الجريدة أن كانت تتعلق بالإشغال.
واما التلغرافات فيكون عنوانها «ضياء ـ لندن». Dia, london

فهرسة

انَّ جريدة (ضيآء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر وشبهرد في محل ادارة الجريدة ـ ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت ـ لندن و تُطبَع في مطبعة الخواجات
كيلبرت و روبنكتن ـ ليميتد ـ سينت جانس هاوس ـ كليبركينويل ـ لندن
GIIIBERT & RIVINGTON, LIMITED, ST. JOHN'S HOUSE, CLERKENWELL, LONDON.

السنة الاولى — العدد ٢

THE

Eastern and Western Review.



قيمة العدد الواحد — ست بنسات

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزي

في انكلترة :—

عن سنة — عن ستة اشهر

١٢ شلينًا — ٧ شلينات

في الخارج :—

١٤ شلينًا — ٨ شلينات

(تدفع سلفًا)

الاعلانات — ليرا انكليزية

عن كل صفحة ١٠

„ نصف „ ٦

(تدفع سلفًا)

(والاعلانات يصير ترجمتها في الانكليزي)

يجب ان تخابر الادارة رأسًا لم وكلائها في البهات بامر الاعلانات

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

الاثنين في ١ اذار سنة ١٨٩٢

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج ولا ترد لاصحابها ادرجت ام لم تدرج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالمال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها "ضياء — لندن"

"Dia, London."

فهرسة

جريدة (ضياء الخافقين) ينشرها الخواجات الكسندر و شركاه في محل ادارة الجريدة — ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت — لندن . وتطبع في مطبعة الخواجات :—

جلبرت و رفنكتن — لميتد — سينت جانس هاوس — كلاركنول — لندن .

Gilbert & Rivington, Limited, St. John's House, Clerkenwell, London.

حيرة الحكماء

كلّت القريحة وونى الحذق ووهنتْ الكياسة وعجز الحدس فتضاربت الافكار وتعارضت الحجج وتناقضتْ الآراء. قد اكفهرتْ آفاق الشرق واظلمتْ أقطاره فضلت سكّانه عن الرشد وتاهتْ في بيداء الجهاله ففاجاها الفقر من كمينه واستلب قويها وتركها أشلاء لاحراك لها. اوّه كيف هبط الشرق من ذروة مجده الى حضيض الذلّ ولِمَ انكسفت شمس نهيته التى طالما أضاءتْ العالم بانوار العرفان وبِمَ اندرستْ معالم عقوله الساميه وعلام انطمست بدائع صنائعه واين الثروه التي كانت ببهجتها تبهر العيون وتدهش الألباب وكيف اضمحلتْ تلك القوّة القاهرة التي ساد بها الأمم وفتح الأرجاء ودوّخ البلاد.

قد اعتركت آراء الحكماء في استنباط اسباب قضتْ عليه بالدمار والوبال كلٌّ سلك مذهبا وأرى لصدق الرأى منزعاً بنى عليه الوسائل التي يجب اتخاذها للعلاج.

فمن ذاهب ان الأستبداد في الحكومة والسلطان في الولاية الأستقلال في الأمر والنهي هي التّى نزفت قوى الشرقين وأوهنتْ هممهم العالية وعزائمهم الماضية وقعدت بهم عن معالى الأمور واقنعتهم بخساسة العيش ووطّنتْ نفوسهم للذلّ والصغار.

ومن ذاعم انّ الدين لمّا تلاعبتْ به النفوس الدنسة وتواردت عليه الآراء الركيكة التي نزحتْ بها العقول السخيفة أظلم المشاعر فوقفتْ عن استهداء مسالك خيرها وأفتر نزعات النفوس الى معارج سعدها وسقطت به الأمم الشرقية عن عداد الأمم الغربية وتساوى عندها الجهل والعلم والعزّ والذلّ والفقر والغنى.

ومن ظانّ انّ تخالف الأديان وتباين المذاهب وتغاير الطرق والمسالك هي

التي اوجبتْ التقاطع وألقتْ الشقاق بين الشرقين فاهتمّ كلّ بنفسه وجدّ في الذود عن حوزته غير مبال بما يعرو جاره ويمسّ مساكنه من الدواهي والبلآيا. وانّ الخير عزيزٌ قدره جليل مقامه لاتناله الأيدى الاّ بالتكافوء و التعاضد فلمّا تفرقت الكلمة وتشتّت الشمل عجز كلّ عن استجلابه فاستخلفه الشرّ وعمّ جميع أقطار الشرق.

ومن راجم انّ الحرارة أرختْ الأعصاب وأوهتْ الجوارح فتثاقلت لأبدان وفشلت القوى وخنست الهمم وساعدها على أثارها خصب الأراضي ووفير النعم فعدم الشرقيّ ملكة النشاط والاجتهاد عقم عقله عن أجالة الافكار لنيل الأوطار ففاته السعد والشرف. هذه هي آراء الحكماء في سقوط الشرق. ولكلّ فيما رآه وجهه ولكن ليست تلك الأمور التي سردناها عللاً تامّة للسقوط وان كان لكلّ تأثير ما فان الشرق قد تلبّس بها منذ نجم في بسيط الوجود وذكر أسمه في الواح التاريخ وقد كانت له معها السعادة العظمى والكلمة العليي والشأن الرفيع والمقام المنيع. ونحن نعرض العلّة الحقيقيّة على الرغبة في عرصتها.

وامّا الآن فنكتفي بهذه الجمل الوجيزة. انّ الفضائل هي الروابط التي تجعل متكثرات الأحاد فى هيئة جامعة وصورة وحدانية بها تتشكل العائلة وعليها تقوم الامّة. وهي قد انعدمت من الشرق.

وان الرذئل هي حقيقة التقاطع وماهيّة التلاشى. ولقد تمكّنت في الشرق من النفوس حتى لا تسع غيرها ترى كُلاً يدور على محوره وهو في مركزه لا يتبع الاّ هوسه ولا ينظر الاّ الى نفسه.

ومهما يكن السبب لهذه الخيبة والخذلان فالعلاج حصر في عزائم نفوس أبيّة فدت ذواتها وتجردت عن شؤونها لاتقوم الا لخطبة ولا تقعد الاّ للوعظ ولا تمشي الاّ جهادا في سبيل الأمّة وذودا عن حقوقها حبّا في اسعادها. ومن لنا بهذه النفوس وكيف الوصول اليها. آهٌ من الحرمان ايم الله لقد ابيضّت الأعين من الانتظار وبلغت القلوب الحناجر وكاد القنوط ان يرخى ستاره وأوشك ان يقضي عدل الحق بالموت الأبدي انا للّه وانّا اليه راجعون ولا حول ولا. (خليل).

* (قد وردت الينا الرسالة الاتية من مكاتبنا في بغداد كما ذكر في المراسلات):

بلاد فارس

بسم الله الرحمن الرحيم

حملة القرأن. وحفظة الأيمان. ظهرأ الدين المتين. ونصراء الشرع المبين. جنود الله الغالبة في العالم. وحججه الدامغة لضلال الأمم. جناب الحاجّ الميرزا محمد حسن الشيرازي. وجناب الحاجّ الميرزا حبيب الله الرشتي. وجناب الحاجّ الميرزا أبي القاسم الكربلائي. وجناب الحاج الميرزا جواد الأقا التبريزي. وجناب الحاج السيّد علي اكبر الشيرازي. وجناب الحاج الشيخ هادي النجم آبادي. وجناب الميرزا حسن الآشتياني. وجناب السيّد الطاهر الزكيّ صدر العلما. وجناب الحاجّ آقا محسن العراقي. وجناب الحاجّ الشيخ محمد تقي الاصفهاني. وجناب الحاجّ الملاّ محمد تقي البجنوردي.

وسائر هداة الأمّة. ونوابّ الأئمّة. من الأحبار العظام. والعلماء الكرام.

أعزّ الله بهم الاسلام والمسلمين. وأرغم انوف الزنادقة المتجبرين آمين.

طالما تاقتْ الأمم الافرنجيّة الى الاستيلأ على البلاد الأيرانيّة حرصاً منها وشرها. ولكم سولّت لها امانيها خدعاً تمكّنها من الولوج في أرجائها وتمهّد فيها سلطانها على غرّة من أهلها تحاشياً من المقارعة الّتي تورث الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلّما سنحت لها الفُرص وقضت بها الفترات. ولكنّها علمت انّ بلوغ الأرب والعلياً في عزّ سلطانهم ضرب مي المحال لأنّ القلوب تهوى اليهم طرّا. والناس جميعاً طوع يدهم يأتمرون كيفما أمروا ويقومون حيثما قاموا لامرّد لقضائهم

ولادافع لحكمهم. وانّهم لا يزالون يدأبون في حفظ حوزة الأسلام. لا تأخذهم فيه غفلة ولا تعروهم غرّة ولا تميد بهم شهوة. فخنست وهي تتربّص بهم الدوائر وتترقّب الحوادث أيم الله انّها قد أصابتْ فيما رأتْ لانّ العامّة لو لا العلماء وعظيم مكانتهم في النفوس لالتجأت بطيب النفس الى الكفر واستظلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول الذليلة الجائرة الخرقي الّتي قد عدمتْ القوة وفقدت النصفة وأنفت المجاملة فلا حازتْ منها شرفا ولا صانت بها لنفسها حقا ولا انشرح منها صدرها فرحا.

ولذا كلّما ضعفت قوّة العلما في دولة من الدول الاسلاميّة وثبت عليها طائفة من الافرنج ومحتْ اسمها وطمست رسمها. أنّ سلاطين الهند وأمراء ماوراء النهر جدّت في أذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله في خلقه... و انّ الافغانيين ما صانوا بلادهم عن أطماع الأجانب وما دفعوا هجمات الأنجليز مرّة بعد أخرى الاّ بقوّة العلماء وقد كانت في نصابها.

ولمّا تولّى هذا الشاه (الحارية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجا ويخفّض شأنهم ويقلّل نفوذ كلمتهم حباً بالاستبداد بباطل أوامره ونواهيه وحرصاً على توسيع دائرة ظلمه وجوره. فطرد جمعا من البلاد بهوان ونَهْنَهَ فرقة عن أقامة الشرع بصغار وجلب طائفة من أوطانها الى دار الجور والخرق (طهران) وقهرها على الأقامة فيها بذلّ. فخلاله الجو فقهر العباد وأباد البلاد وتقلّب في اطوار الفظائع وتجاهر بانواع الشنائع. وصرف في اهوائه الدنيّة وملاذّه البهيميّة ما مصّه من دماء الفقراء والمساكين عصرا. ونزح من دموع الأرامل والأيتام قهرا (ياللاسلام).

فاذا اشتدّ جنونه بجميع فنونه فاستوزر وغداً خسيساً ليس له دين يردعه ولا عقل يزجره ولا شرف نفس يمنعه. وهذا الماق ماقعد على دسته الاّ وقام بأبادة الدين ومعاداة المسلمين. وساقته دنائة الأرومة ونذالة الجرثومة الى بيع البلاد الأسلامية بقيم زهيده. فحسبت الأفرنج انّ الوقت قد حان لاستملاك الأقطار الايرانية بلاكفاح ولا قتال. زعمت انّ العلماء الذين كانوا يذّبون عن حوزة الاسلام

قد زالت شوكتهم ونفد نفوذهم. فهرع كلٌ فاغراً فاه يبغي ان يسرق قطعة من تلك المملكة.

فغار الحق وغضب على الباطل فدمغه فخاب مسعاه و ذلّ كلّ جبّار عنيد. اقول الحقّ انكم يا ايّها القادة قد عظمّتم الاسلام بعزيمتكم وأعليتم كلمته وملأتم القلوب من الرهبة والهيبة. وعلمت الأجانب طرًّا انّ لكم سلطاناً لا يقاوم وقوّة لا تدفع وكلمة لا تردّ. وانكم سياج البلاد وبيدكم ازمّة العباد. ولكن قد عظم الخطب الان وجلّت الرزية لأن الشياطين قد تألبّت جبراً للكسر وحرصاً على الوصول الى الغاية وازمعت على أغراءُ ذاك المارق الأثيم على طرد العلماء كافة من البلاد. وأبانت له انّ أنفاذ الأوامر أنّما هو بانقياد قوّاد الجيوش وانّ القوّاد لا يعصون للعلماء أمرا ولا يرضون بهم شرّا فيجب لاستتباب الحكومة استبدالهم بقوّاد الأفرنج. وأرثٌ لذاك البليد الخائن رآاسة الشُرطة وقيادة فوج القزّاق نموذجاً (كنت واضرابه). وانّ ذاك الزنديق وزملائه في الالحاد يجدّون الآن في جلب قوّاد من الأجانب والشاه بجنونه المطبق قد استحسن هذا واهتزّ به طربا.

لعمر الله لقد تحالف الجنون والزندقة وتعاهد العته والشره على محق الدين واضمحلال الشريعة وتسليم دار الأسلام الى الأجانب بلا مقارعة ولا مناقره.

يا هداة الأمّة انّكم لو أهملتم هذا الفرعون الذليل ونفسه وأمهلتموه على سرير جنونه وما أسرعتم بخلعه عن كرسيّ غيّة لقضى الأمر فعسر العلاج وتعذر التدارك.

انتم نصراء الله في الأرض . ولقد تمحصّت بالشريعة الالّهية نفوسكم عن أهواء دنيّة تبعث على الشقاق وتدعوا الى النفاق ويئس الشيطان بقذفات الحقّ عن تفريق كلمتكم. فأنتم جميعاً يد واحدةٌ يذود بها الله عن صياصي دينه الحصينه ويذبّ بقوتها القاهرة جنود الشرك وأعوان الزندقة. وانّ الناس كافّة (الاّ من قضى الله عليه بالخيبة والخسران) طوع امركم. فلو أعلنتم خلع هذا (الحارية) لأطاعكم الأمير والحقير وأذعن لحكمكم الغنيّ والفقير (ولقد شاهدتم في هذه الازمان عيانا

فلا أقيم برهانا) خصوصاً وانّ الصدور قد حرجت وانّ القلوب قد تفطّرت من هذه السلطنة القاسية الحمق الّتي ماسدت ثغورا ولا جنّدت جنودا ولا عمّرت بلادا ولا نشرت علوما ولا أعزّت كلمة الأسلام ولا اراحت يوماً ما قلوب الأنام بل دمّرت وأقوت وأفقرت واذلّت ثم بعدَ ضلّت وارتدّت. وانّها سحقت عظام المسلمين وعجنتها بدمائهم فعلمت منها لبنات بنت بها قصورا لشهواتها الدنية. هذه آثارها في هذه المدّة المديدة والسنين العديدة تعسا لها وتبت يداها.

واذا وقع الخلع (وتكفيه كلمة واحدة ينبص بها لسان الحقّ غيرةً على دينه) فلا ريب انّ الذي يخلف هذا (الطاغية) لا يمكنه الحيدان عن أوامركم الآلهيّة ولا يسعه الاّ الخضوع بعتبتكم عتبة الشريعة المحمدية. كيف لا وهو يرى انّ مالكم من القوّة الربانيّة الّتي تقلبون بها الطغاة عن كرسى غيّهاوانّ العامّة متى سعدت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم ولعاً وحلمت حولكم هياما وصارتْ جميعاً جنداً للّه وحزباً لأوليائه العلماء.

ولقد وهم من ظنّ انّ خلع هذا (الحارية) لا يمكن الاّ بهجمات العساكر وطَلَقات المدافع والقنابر. ليس الأمر كذلك. لانّ عقيدةً ايمانيّة قد رسختْ في العقول وتمكّنت من النفوس. وهى انّ الرادّ على العلما رادٌّ على الله (هذا هو الحقّ وعليه المذهب) فاذا أعلنتم (يا حملة القرآن) حكم الله فى هذا الغاصب الجائر وأبنتم أمره تعالى في حرمة أطاعته لانفضّ الناس من حوله فوقع الخلع بلا جدال ولا قتال.

ولقد أراكم الله فى هذه الأيام أتماماً لحجته ما اولئكم من القوّة التامّة والقدرة الكاملة وكان الذين في قلوبهم زيغ في ريب منها من قبل. اجتمعت النفوس بكلمة منكم على أرغام هذا الفرعون الذليل وهامانه الرذيل (مسئلة التنباك) فعجبت الامم من قوّة هذه الكلمة وسرعة نفوذ هاوبُهتَ الذى كفر. قوّة انعمها الله عليكم لصيانة الدين وحفظ حوزة الأسلام. فهل يجوز منكم أهمالها وهل يسوغ التفريط فيها حاشا ثم حاشا.

قد آن الوقت لأحياء مراسم الدين واعزاز المسلمين. فاخلعوا هذا (الطاغيه)

قبل ان يفتك بكم ويهتك اعراضكم ويثلم سياج دينكم. ليس عليكم الآ ان تعلنوا على رؤوس الأشهاد حرمة أطاعته فاذاً يرى نفسه ذليلاً فريدا يفرّ منه بطانته وينفر منه حاشيته وينبذه العساكر ويرجمه الأصاغر.

أنكم يا ايّها العلماء والذين قاموا معكم لتأييد الدين بعد اليوم في خطر عظيم. قد كسرتم قَرَن فرعون بعصى الحق وجدعتم أُنف الحارية بسيف الشرع فهو يتربّص فَرصاً تساعده على الانتقام شفاءاً لغيظه ومرضاة لطبيعته التّي فطرت على الحقد واللجاج فلا تمهلوه أيّاماً ولا تمكّنوه ان يقبض زماما. اعلنوا خلعه قبل اندمال جرحه.

وحاشاكم أيّها الراسخون في العلم ان ترتابوا فى خلع رجل سلطانه غصب وأفعاله فسق واوامره جور وانّه بعد أن مصّ دماء المسلمين ونهش عظام المساكين وترك الناس عراةً حفاةً لا يملكون شياءً حكم عليه جنونه ان يملّك الأجانب بلادا كانت للأسلام عزّا وللدين المتين حرزا وساقته سورة السفه الى آعلاء كلمة الكفر والاستظلال بلواء الشرك.

ثم اقول انّ الوزراء والأمراء وعامّة الأهالى وكافة العساكر وابناء هذا (الطاغية) ينتظرون منكم جميعاً (وقد فرغ صبرهم ونفذ جَلَدهم) كلمة واحدةً حتّى يخلعوا هذا الفرعون الذليل ويريحوا العباد من ضرّه ويصونوا حوزة الدين من شرّه قبل ان يحلّ بهم العار ولات حين مناص والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

(السيد الحسيني)

العلم والمال

العلم وما ادراك ما العلم كنز يحرس صاحبه والمال كنز يحرسه صاحبه والعلم يزكو على الانفاق والمال ينفد على الاطلاق والعلم يعطيه صاحبه متلذذا والمال يعطيه من يعطيه متألما قال احد العلما لو أعطى لى العلم والحكمة على شرط ان لا انشرهما ما قبلتهما والعلم فوق سلطان الدهر يبق على حدثاثه والمال تحت سلطان الدهر وحكم الصدفة ينتقل من مكانه ولقد استولى احد الملوك على بلد ما وكان بها عالم فقد في القتلى زوجته واولاده واحترق بيته وماله فرأى العسكر عليه خلاف مايرونه على وجه من أصيب بمصيبة فاخذوه الى الملك فسأله عما فقد فقال ما فقدت شيأ أنّ مالى بتمامه معى فعجب الملك بهذا الكلام واخذ ويتشكك فى انتصاره وما نفعه أن غلب أمّة اذا عجز ان يغلب واحدا. والعلم محفوظ لصاحبه بعد موته والمال تحت حكم الضياع في حياته وكم من قهّار طار صيته في المشرق والمغرب وغيّر بفتوحاته الالسنَ والعواته وتألّه بجبروته واستعبد الناس برهبومة لم يبق في صحيفة الدهر من اسمه الاّ بعض ما تركته أرضَة الفنأ من نقاط واسم ابى حنيفة والغزالي يسطعان ويلمعان على جبهة الزمان لايفنيان ولو شاب الفتيان وان بقيت تلك النقاط من اسم ذلك القهار فهى ايضا من بعض فضل العلم والعلم اذا زاد افاد والمال اذا زاد اهلك واباد والعلم باعث على الخير والمال باعث على الشر كلاّ انّ الانسان ليطغى أن رآه استغنى ويتصف بالعلم من ملك القليل منه ولا يتصف بالغنى من ملك جبالا من الذهب وفضل العلم بديهى يجل عن اقامة البرهان ولو وُجِد انسان وخالف في ذلك وروّج اقاويل في تفضيل شيء عليه فقد فضّل العلم وهو لا يدرى.

(ستأتي البقية)

ممَّ تشكون وماذا تبغون

نقلا عن جريدة (المقطم)

[أن اهمية المقالات الاخيرة في المقطم تستوجب التفات ذوي الالباب وارباب السياسة فرأيْنا لزوم طبعها في جريدتنا حتى يطّلع عليها من فاته ذلك من اهل الشرق والغرب]

يتصفح القراء الجرائد فيجدون في احداها ذمّ ما تمدحه الاخرى وفي هذه استهجان ما تستحسنه تلك فيقتصر جمهورهم على مطالعة الأخبار اليوميّة ويقولون ما لنا وللمناقشات السياسيّة وآراء الجرائد الخصوصيّة فانّها مهامه يضلّ السائر فيها ولجج يضيع الغائص على لآليها. او ينحازون الى هذه الجريدة لمشاركتها لهم في الاهواء ويعرضون عن تلك مراعاةً لزيد وعمرو وينسون ان القول الحق أحق بالاتباع وان سلطان البرهان والقياس اولى بان يطاع. قال لنا بعض العقلاء الواسعي الاطلاع اني وجدت طريقة بسيطة مختصرة لمعرفة الغث من السمين والزائف من الصحيح من المقالات الّتي أتصفحها في جرائدنا المحليّة وذلك انه اذا كانت الجريدة من الجرائد المعارضة وضعت نصب عيني ثلثة امور قبل مطالعة مقالاتها أولها ما هي دعوى صاحب المقالة وثانيها ما هي ادلته على صحة دعواها وثالثها ماهو الامر الذي يشير به لمنفعة البلاد. واذا كانت الجريدة من غير الجرائد المعارضة أقتصرت على الأمرين الاولين اذ الامر الثالث معروف. فاذا وجدت في المقالة ما يفيد تلك الامور أبقيتها عندي قصد الاستعلام عن حقيقة ما قيل فيها والاّ

علمت انها كلام في كلام ولم أُعرِها جانب الاهتمام. وقد اغياني ذلك عن عناء كثير اذ لم اجد بين جرائدنا ما يستوفي هذه الشروط غير النزر اليسير.

ولقد طال الجدال والنضال بين الجرائد في حقيقة ما ينفع مصروما يعود بالخير على المصريين حتى صفرت وطاب المقصرين فانقلبوا من البحث العقلي والنقلي الى الجافاة والمعاداة بالعربدة والتقريع في الكلام. ولكن ما الفائدة من الشقشقة وتكثير الكلام وما المنفعة من النزاع والخصام. فالقصد من مقالات الجرائد ان يظهر كتّابها لقرّائها حقيقة ما ينفعهم. وما ينفع البلاد وذاك يتّم بايراد الحقائق واقامة الدليل والبرهان على صحة الآراء لا بشقشقة اللسان واغلاظ الكلام ولا بالتهويل والايهام.

وقد مضى على هذا القطرسنون والمعارضون يندّدون وينتدون ويدعون ان البلاد صائرة الى البوار والدمار ويسترون الامور عن عيون البسطاء ويكابرون في الحق الصريح الواضح. فهب ان ما يقولونهُ صحيح وانّ النظام الحاضر يجرُّ الشرّ والضرر على البلاد فما بالهم يقتصرون على القمنيف والتنديد ولا يظهرون للناس النظام الذي يرقي البلاد وينفع العباد. وما بالهم يكتفون بالذّم والطعن على كل ماهو موجود ولا يظهرون لنا ما هو خير منه وابق لمصلحة البلاد واهلها. فلقد فرغت جعاب المنددين وهم يرشقون النظام الحاضر بسهام الملام ويسلقون رجالهُ بألسنة حداد. ولكن هل قام فيهم رجل أشار بما هو خير لمصر وانفع لاهلها ـ هل استطاع أحد منهم ان يصف لمصر نظاماً اصلح من نظامها الحالي. لا لعمر الحقّ وكتاباتهم اعظم شاهد عليهم.

ولا يخفى ان بعض المعارضين هم من الاجانب وبعضهم منّا نحن رعيّة الحكومة المصرية. امّا الاجانب فغايتهم معروفة ولو كانوا لا يعترفون بها والنظام الذي يرومونه معلوم ولو كانوا يستحيون ان يقرُّوا به فهم يطلبون ان تعود الاحوال الى ما كانت عليه قبل الاحتلال اي ان تعود المراقبة الانكليزيّة والفرنسويّة على البلاد وان يطلق باع الاجانب في هذه الديار حتى يجتنوا المنافع منها كما كانوا

يجتنونها قبلاً. ولا عبرة بما يقولونه ويدعونه. غير ذلك فانّ هذه هي غايتهم وهذه هي منيتهم لانها لم يهبّوا الى المعارضة وذمّ الاحوال الحاضرة الاّ بعدما حرموها ومنعوا منها. واما المعارضون من رعيّة حكومتنا المصرية فلا يدري الاّ الله ما هي غايتهم ولا ماهي منيتهم لانهم يرفضون ما طلبوه أمس ويذّمون غداً مامدحوهُ اليوم ولا يعينون علة حقيقية يشكون منها ولا يجاهرون بغاية واضحة يسعون اليها. هذا وما تبوّأ الجناب العالي عرش الخديويّة حتى بتنا جميعاً نرجي تحقيق الاماني وبلوغ الآمال. فلو فرضنا ان سموّهُ سأل الشاكين من رعيته مـمّ تشكون وماذا تريدون وايّ نظام غير النظام الحالي تطلبون فماذا يجيبون وماذا يطلبون.

يقول لهم ان المغفور لهُ والدي سنّ لأصلاح بلاده ورعيّته نظاماً جرى عليه في حكمه فأتمّ اموراً وأبقى لي اموراً أتمّها بعده اتّباعاً لنظامه وجريا على خطته. وقد وغدت امتّي باتباع نظامه والجري على خطته فماذا تبغون غير ذلك وممّ تشكون.

ان هذا النظام ألغي السخرة عن فقرائكم وأبطل الكرباج فـأمنتم الجلد بالسّياط وقلّل الرشوة حتى كاد يلاشيها فهل تشكون من ذلك وهل تبغون عود تلك المظالم والمغارم اليكم.

ان هذا النظام حسّن ماليّتنا المصرية حتى انها بعد ما باتت على شفا الافلاس منذ بضع سنين اصبحت اليوم من احسن ماليّات الدول العظيمة الاوربّية وبعد ما كان العجز يتماظم فيها كل سنة زاد دخلها عن خرجها في السنة الماضية نحو الف الف جنيه ننفقها لخير البلاد والرعّية أمن هذا تشكون او غير هذا تبغون.

انّ هذا النظام زادنا بحمد الله يسراً فبعد ما كانت حكومتنا تستدين كل سنة القناطير المقنطرة من الاموال حتى استدانت في اقل من ١٥ سنة مئة الف الف جنيه اصبحت مستغنيةً عن الاستدانة مع ايفاء فوائد تلك الدَيون في حينها بل لديها الآن ما يقارب مليوني جنيه من المال احتياطاً لصروف الزمان. أمن هذا تشكون او غير هذا تبتغون.

ان هذا النظام خفّف عن رعيتي وسكان بلادي اثقال الضرائب واحمال

الاموال فتنازل لهم المرحوم والدي عن ٦٠٠ الف جنيه في السنة وترك لهم اكثر من مليون جنيه من المتأخرات وأبطل الاموال عن اطيانهم التالفة وقد تغازلت لكم بالامس عن ٨٥ الف جنيه كل سنة من ثمن الملح و ٦٠ الف جنيه كل سنة من عوائد الباطنطة. أمن هذا تشكون او غير هذا تبغون.

ان هذا النظام حسّن الري ووسع نطاقه في بلادي حتى تساوي بنعمته الرفيع والوضيع وآمنوا ضرّ الغرق وشرّ الشرق واغزر لهم الماء للزرع الصيفي حتى شهد الكبير والصغير انّ مصر لم تَر في زمانها ما رأته من اتقان الري في هذه الايام. أمن هذا تشكون او غير هذا تطلبون.

ان هذا النظام انشأ لكم جيشاً مصريّاً شهدت بحسن انتظامِه البلاد القاصية والدانية وأُعترف بشجاعته ابطال السودان ورجال النجومي ودقنه ولا نستحيي ان نقابله بالجنود الانكليزية وان نفاخر به الجيوش الاوربية ومن بعد ما كان عدده في اوائل نشأته ٥ آلاف زدناه شيئاً فشيئاً حتى أبلغنا نحو ١٤ الفاً وكلّما تيسّر لنا المال بلاتثقيل على الرعّية زدنا عدده حتى نبلغه الثمانية عشر الفاً التي عيّنتها لنا دولتنا العليّة. أمن هذا تشكون او غير هذا تبغون.

انه في عهد هذا النظام أنشئت لكم محاكم يتحدث بتقدمها وارتقائها الخاص والعام فرَفعت الظلم وأُبطلت الاستبداد عنكم وساوت في الحق والعدل بين صعلوككم وأميركم وصغيركم وكبيركم وهي كل يوم في افتراح جديد واصلاح مفيد والمأمل لها في المستقبل اكثر ممّا تمّ في الماضي. أُمن هذا تشكون او غير هذا تبتغون.

ان هذا النظام حوّل لكم حكومتنا من حكومة استبدادية مطلقة الى حكومة دستورية مقيدة وأُقام لكم مجلس شورى ينوب عنكم في ترويج مصالحكم والدفاع عن رغائبكم ويكاد يشبه مجالس النواب في بلدان اوربا وكلمته تزيد كل يوم نفوذاً ورأيه يزداد كل عام اعتباراً وأنتم ترون انّ حكومتنا تعرض كل امر يختص بكم عليه وتبرمه بالاتفاق معه فيه. فقولوا لنا ممَّ تشكون وما ذا تبتغون.

فهذه حقائق لا تردُّ ولا تبقي وجهاً لشكوى. نعم ان كل الاصلاحات الّتي ذكرت لاتزال بعيدة عن الكمال ولكن المثابره على النظام الجارى تؤدي الى اتمامها كلّها بعون الله. علي انه لابدَّ من امر آخر معها وهو زيادة الاعتناء بالتعليم وتعميم المعارف ولا نقصد بذلك لوم القائمين بأعباء المعارف اذ هم على قدر بساطهم يمدون أرجلهم ولكن لاغنى لهم عن زيادة كثيرة في المال والرجال حتى يهذَّب احداثنا التهذيب الذي يصيّرهم رجالاً يديرون مهام الامة ويرفعون راية الوطن. وهذا ما علقت به الآمال في ظل اميرنا الظليل الذي ربي في مهد المعارف واغتذى بألبان العلم منذ نعومة اظفاره فحكى الكهول علماً وادراكاً وتوّلى المهام بالحزم والحكمة.

ورُبّ قائل يقول ان النظام حسن ولا شكوى لنا منه وانما الشكوى من المحتلين الذين اعانونا عليه فنحن نشكو منه ونندّد عليه ليس كرهاً له في الحقيقة ولا لانّ لدينا نظاماً اصلح منهُ بل لان المحتلين احتلو بلادنا فاخمدوا الغيرة الوطنيّة فينا واماتوا الحياة الادبية والعواطف الاستقلالية منّا وأخربوا قلاعنا وحصوننا وما قصدهم الاّ امتلاك بلادنا وابطال سيادة الدولة العليّة علينا. فالاستقلال أُحبّ الينا وأعزّ لدينا من كل ما سواه ولا خير في المنافع الّتي تمت لنا ايّام الاحتلال ان كان من ورائها فقد الاستقلال. فلهذا تنكر الاصلاح ولو كان مشهوراً ونذّم نفعهُ ولو كان ممدوحاً حتى يمحي كل اثر للاحتلال.

سياسة السخافة وسياسة الحصافة

ان مرقاً يصرّون على انكار معظم الاصلاحات الّتي نالتها مصر ايام الاحتلال ويذمون الحسنات الّتي تأتت لها منه ليس انكاراً لها في الحقيقة بل كرهاً منهم للاحتلال وتوهماً بانهّم اذا أعترفوا بتلك الاصلاحات ومدحواهاتيك الحسنات لزمهم الاعتراف بوجوب دوام الاحتلال وهان عليهم فقد الوطن والاستقلال. فهم لا يفرقون بين الاصلاحات الّتي تمت على يد المحتلين وبين مسألة دوام الاحتلال مع ان الفرق بينهما كالبعد بين الثريّا والثرى والتسليم باحد الامرين لايستلزم التسليم بالاخر بوجهٍ من الوجوه . فالخلط بينهما خلط في التميز وخطأٌ في

الادراك ولذلك كانت السياسة المبنّية على هذا الخلط سياسة سخيفة يضحك منها ذوو الحجى والحصافة.

والاعتراف بانّ الاحتلال عاد على هذه البلاد بالنفع والاصلاح هو اعتراف كلّ الذين لا مأرب لهم في أخفاء الحق وانكار الواقع ولكن شتان بين هذا الاعتراف وبين التسليم بوجوب دوام الاحتلال. فجمهور الاهالي الذين يعترفون بالمنافع الّتي أحرزتها مصر في زمان الاحتلال والذين يسعون في افادة البلاد منه على قدر الامكان لا يوافقون على دوام الاحتلال الى ما لا نهاية لهُ ونحن نجاهر بذلك في مقدمتهم جميعاً. ولو بحثت عن الاسباب الّتي تحملنا وتحمل غيرنا على ذلك لوجدتها مختلفة باختلاف المذاهب والمصالح. ففريق يقول ان العالم ميدان جهاد وكفاح فالسابقون السابقون واذا طال احتلال الانكليز لهذه الديار الي ما شاءالله كثر النازحون منهم الى بلادنا والمستوطنون فيها والمستثمرون لاموالهم. بنتاجها وخيراتها. والانكليز قوم يفوقوننا نحن الشرقيين علماً وتهذيباً وهمة وعزيمة ومالا واقداما فاذا جاورونا وجارونا سبقونا الى خيرات بلادنا فلا يطول الزمان حتى يصبحوا هم الاغنياء ونمسي نحن الفقراء وهم السادة والامراء ونحن الصعاليك الأذلاء طبقاً لمقتضي السنة الطبيعية وهي انه حيث تناظر جنسان او نوعان او صنفان وتزاحما على بقعة واحدة ابتلع أقواهما اضعفهما او اباده ولا شاء. فاذا جاءنا الانكليز ونحن على مانحن عليه من الضعف والقصور وقلة الاستعداد عاد الامر علينا وبالاً في آخر الأيّام ولذلك نودُّ ان لا يكون احتلالاً دائماً كما نودُّ انهم لا يجلون عن بلادنا الاّ ونحن بمأمن من احتلال غيرهم لها. ولعلّ هذا هو السبب الذي يلتفت اليه كلّ الذين ينظرون الى بعيد ويقدرون لعواقب الامور ويعتمدون على حكم العقل.

وفريق يقولون انّ بلاد مصر بلاد اسلامّية فلا يهون علينا ان تكون ملكاً لدولة غير اسلامية. نعم انّ الفوائد الّتي حصلت لنا من الاحتلال كثيرة ولكنّا لانودُّ ان يكون احتلالاً دائماً لئلا تخرج البلاد من قبضة المسلمين الى قبضة سواهم. وهذا

عذر يقبله المنصفون ولو لم يكن لهم فيه مصلحة خصوصية. وقد حادثنا كثيرين من أئمة الامة وعلمائها الاعلام واعيانها العقلاء في هذا الشأن فوقفنا لهم على اقوال في غاية الحكمة والسداد ولا تطابق آراء العامة ورغائبهم في شيء من هذا القبيل.

وفريق يقول اننا عثمانيون ومنيتنا ومصلحتنا هما ان تبقى سيادة الدولة العليّة مستحكمة على الدّيار المصريّة فاذا دام الاحتلال وتقرّرت سيادة الانكليز على هذه الديار بطلت سيادة الدولة العلية ولذلك لانوافق على دوام الاحتلال ولو كنّا لا ننكر المنافع والاصلاحات الّتي تمت لهذا القطر في ايّامه. وهذا القول ايضاً قول مقبول ومحمود لأنّه صادر عن اخلاص وولاء.

وفريق يقول اننّا مصريون ومنيتنا أن تكون مصر للمصريّين فاذا دام الاحتلال حرمنا بلادنا وعدمنا الاستقلال. وهو قول يدلّ على حميّة ومحبة وطنيّة وهو في الحقيقة فرع من القول السابق ذكره.

فهذه اشهر الاسباب التي توجب علينا نحن العثمانيين رعيّة الحكومة المصريّة عدم الموافقة على دوام الاحتلال البريطاني لهذه الديار وهي اسباب يقبلها الانكليز أنفسهم ويسلّم بصحتها ذوو الالباب. ومهما قلناها واعدناها فلا يسع منصفاً ان ينكر تكرارها علينا ولما يعيبنا الناس جميعاً اذا سكتنا عن ذكر هذه الاسباب الحقيقية وتشبثنا بالباطل وانكرنا الحق الصريح.

فاتضح مما تقدَّم ان الانسان يمكن ان يمدح كل ماتمَّ من الاصلاح في زمان الاحتلال وان يعترف بكل الفوائد الّتي استفدتها مصر منه في الماضي والّتي تستفيدها في المستقبل وهو مع ذاك اشد الناس معارضة لدوام الاحتلال في الديار. وعندنا انه اذا رام المصريون تقصير زمان الاحتلال في بلادهم وجب ان يجروا على هذه الخطة وان يقابلوا الاصلاحات الّتي يجريها المحتلون بالقبول والاقبال عليها ويتشبهوا بهم في السعي والاجتهاد والسهر على مصالحهم وترقية بلادهم. فهذه هي الوسائط الّتي تقصر زمان الاحتلال وتعجل يوم الجلاء وهذه هي الخطّة الّتي جرى عليها المغفور له الخديوي الماضي والّتي جاهر سموّ الخديوي الحالي بالجري

عليها مع رجال حكومته علماً منهم بانّها ترقي البلاد في مراقي الاصلاح والنجاح فتعجلّ جلاء الانكليز عن هذه الديار. وقد مضى على الاحتلال تسع سنين وذوو المآرب والاغراض يوهمون البسطاء والسذّج بان الاحتلال ينتهي اليوم والجلاء يتم في هذا العام وهذه الدولة طلبت كذا وكذا وتلك الدولة قالت كيت وكيت. فماذا افاد الايهام وماذا نفع القول والتهويل. أأجلى الانكليز عن البلاد ام اخرجتهم فرنسا بحكمتها وسياستها وسيفها وصولتها.

والانكليز لا يقولون في كل تلك السنين الاّ قولاً واحداً وهو انّا دخلنا البلاد بمشيئتنا ونخرج منها بمشيئتنا متى أكملنا عملنا فيها وتقارير السِر بارنغ وغيره من رجاله تُعد المصريين وَعْدا واحداً وهي انّا نخرج من بلادكم متي تأصلت الاصلاحات الّتي غرسناها فيها.

الم يئن لنا ان نتأمل حقيقة الاحوال ولا نغترّ بزخارف الاقوال وان نسعى الى تقصير الاحتلال في الطريق الذي يوّدي الى تقصيره فماذا يجدي تعليق الآمال باهداب المحال والاصغاء الى اشاعات وخرافات يتسلى بها البهّال. الأنرى ان الذين اشاعوها بادروا الى انكار شيوعها عند ماكذبناها والى الحمق والجهالة عزوناها. أولا ترى من خلال خطبة اللورد سالسبري ما يشفُّ لك عن حقيقة الحال حيث قال ان المغفور لهُ الخديوي السابق كان حليفاً لنا وأعزّ اصدقائنا وان كل الدلائل الّتي نعلمها تدلّنا على ان سموّ الخديوي الحالي يكون منّا كما كان والده رحمه الله وطيّب ثراه. أتريد قولاً افصح من هذا واوضح على بقاء المسألة في نصابها بكل مسبباتها واسبابها. وما لك تصدّق قول المرجفين بتماظم الخلاف بين دولتنا العليّة والمحتلين. ألا ترى من خلال كلام اللورد سالسبري وميضاً يدلّ سناهُ على ماهيج الناس منذ مدّة بمعناه فمدح سالسبوري للحزم التركي والثبات التركي والحكمة التركيّة والدراية التركيّة لا يخلو من معنى مقصود يفهمه ذوو البصائر الثاقبة الجليّة.

ولا يخفي انّ مسألة الجلاء عن هذه الديار لا علاقة لها بسياسة مصر المحليّة الا

من وجه واحد قال جناب السياسي الشهير السِر بارنغ في تقريره انّ مسألة الاحتلال تحلّ بالنظر الى اعتبارات شتّى بعضها خارج عن سياسة مصر المحلية وامّا ما يتعلق منها بمصر فهو اتمام الاصلاحات الّتي شرع فيها بعد الاحتلال. ومن رأي جناب السر المذكور ان يدوم الاحتلال حتى تتأصل تلك الاصلاحات في البلاد ورأيه يطابق رأي دولته وأُمّته فالمحافظون والاحرار جميعاً متفقون الآن على احتلال البلاد حتى تتّم الأصلاحات الّتي أشار بها السربارنغ. ومادام الانكليز انفسهم متفقين على ذلك فلا تثنيهم دولة أُخرى عن عزمهم. فسياسة الحكمة والحصافة هي ان نسعى جميعاً سعي أُولي الجد والعزائم في اتمام تلك الاصلاحات وادارة مهامنا بالاقدام والاحكام في ظل سمو الامير الخطير الناشر راية التقدم في طيلعتنا العاقد لواء العزيمة والهمة في مقدمتنا هذه هي السياسة الّتي تنيلنا المنى وتحقّق لنا الآمال وتقصّر زمان الاحتلال والّا فانّ الاركان الى اراجيف المرجفين واشاعات المحرّفين تعلّق بحبال الهواء وتعلّل بالمحال.

خروج الانكليز من مصر

نقلاً عن جريدة (المقطم)

كتب الينا لوذعيّ ألمعيّ من أفاضل مصر وأعيانها يطلب في وصف المقالتين الاخيرتين اللتين أنشاناهما في المُقَطَّم تحت عنوان «ممَّ تشكـون ومـاذا تـبغون» «وسياسة السخافة وسياسة الحصافة» ويشهد انّا «أفرغناهما في قالب قوي الحجة محكم البرهان تام الاقناع» الى ان يقول «ولكن كلّ ما اوردتموه فيها مـبنيّ عـلى تقدير ان الاحتلال غير دائم وانه ينتهي بعد مدة من الزمان.

فلو صحّ هذا التقدير ما بقي وجه للرّد عليكم ولا للاعتراض على اقوالكم. ولكن هذه هي القضية الّتي ننازع فيها ولا نسلم بها فانه لو كان المحتلون يريدون الجلاء فعلاً لا قولاً لوجدوا الى الجلاء سبلاً او عينوا لاحتلالهم حداً اوأرونا مـن دلائل الجلاء دليلاً. وما سمعنا انهّم هم او غيرهم احتّلوا بلاداً ثم رحلوا عنها مـن انفسهم وتركوها لاهلها بارادتهم واختيارهم بل بأكراه غيرهم لهم على تركها او بطرد اهلها لهم منها.

وعليه فالمحتلون يقصدون احتلال البلاد احتلالا دائماً وامتلاكها كما امتلكوا غيرها. وقد قلتم صريحاً انكم في مقدمة الذين لا يوافقون على الاحتلال الدائم مع اعترافكم بما تمّ على يد المحتلين من النفع والاصلاح لهذه الديار فلزمكم بهذا القول معارضة هذا الاحتلال بما عهدناه في يراعكم من الادلة القاطعة والشواهد المفحمة» انتهي.

وقد تلقينا هذا الاعتراض بالبشر والسرور علماً منّا ان حضرة المعترض من العقلاء الذين ينظرون في الاقوال الى الحجة والبرهان ولا ينطقون من الهوى ولا تضله الاوهام عن محجة الهدى. وقبل الشروع في الرّد عليه نذكر اعتراضاً آخر لبعض الاصدقاء وهو ان المقصود من سياسة فرنسا في هذا القطر تقصير زمان الاحتلال في مصر حتى لا يكون احتلالاً دائماً فسياستها موافقة لغايتنا الّتي جاهرنا بها في آخر مقالاتنا وعليه فليس لنا وجه لشكوى من سياستها المصرية والواجب ان نؤيدها بمانكتبه في جريدتنا كما يؤيدها غيرنا وسنردُّ على هذا الاعتراض الثاني بعد الفراغ من الرد على الاعتراض الاول.

اما من حيث الاحتلال فنحن واثقون انه لا يكون احتلالاً دائماً وانّه لا بد للمحتلين من ترك هذا الديار آجلاً ان لم يكن عاجلاً وانهم يبقونها لاهلها مصداقاً لقولهم ان مصر للمصريين ولا ينسخون سيادة الدولة العلّية عنها على ممر السنين. واعتقادنا هذا مؤيد بأدلّة عقليّة ونقليّة وأقيسة تمثيليّة مبنيّة على شواهد تاريخية لايشوبها ريب ولا مين.

فاولاً ان انكلترا تعهدت بالجلاء عن هذا القطر تعهداً ثابتاً محفوظاً عليها وأيدت هذا التعهد بوعود وعدتها وزارة الاحرار وكرّرتها ثم اعادتها وزارة المحافظين مراراً ولم تقل قولاً ينكث عهودها ولم تأت فعلا يخلف وعودها. ولم نعهد انّ انكلترا نكثت عهداً مثل هذا العهد او أخلفت وعداً مثل هذا الوعد من يوم ابتداء دولتها الى هذا اليوم الذي اصبحت فيه من أعظم الدول شأناً وأوسعها سلطاناً.

أفمن الصواب والعقل ان ننزل الظن منزلة اليقين فنُكذّب تلك الوعود ونستخف بهاتيك العهود لمجرّد انّ الاحتلال قد طال عما كان يقدّر له في بادى الامر او لسبب انّ انكلترا تأبى اليوم ان تعيّن له حداً.

وثانياً. ان انكلترا جاءتنا بأقطع دليل على انّها لا تبغي ضم هذه البلاد الى املاكها ولا ابطال سيادة الباب العالي عنها وقد كان ذلك في العام الماضي حين تعهّدت مصر بدفع خراج الدولة العليّة فائدة للدين العثماني الذي حوّلته الدولة

العليّة حتى يستهلك ذلك الدين بعد ستين سنة. وبعبارة أخرى انّ مصر تعهدّت تعهداً جديداً بدفع الخراج للدولة العلية مدّة ستين سنة أخرى.

وكفى بذلك دليلاً على ان سيادة الدولة العلية باقية على هذا القطر ستين سنة على الاقل لا يعتورها ضعف ولا يشوبها نقصان. فلو كانت انكلترا تقصد احتلال هذه الديار الى ما شاء الله او لو كانت تقصد أن تنسخ سيادة الباب العالي عنها وتبسط ظلّها عليها أكانت توافق على تعهّد مصر بدفع الخراج للدولة بستين سنة أخرى او ما كانت تفرغ جهد المقل المكثر في منع هذا التعهد او طلاق مصر من هذا التقيد. فتأمّل ايّها العاقل وأحكم ايّها المنصف أليس هذا دليلاً قاطعاً من انكلترا على انّها لا تبغي دوام الاحتلال ولا ابطال السيادة العثمانية عن هذه الديار. هذا ولم يبرح من الاذهان انه لمّا عرضت الدلة الفرنسوّية وضع مصر بمعزل عن الدول كما فاه به وزير خارجيتها منذ أشهر قليلة رفضت انكلترا ذلك بلسان اللورد سالسبري وزير خارجيتها وقالت انّا احتللنا مصر وهي تحت سيادة الدولة العلية وسنخرج منها وهي تحت سيادتها ايضاً خلافاً لما تبتغيه الدولة الفرنسوّية.

وثالثا. انّ انكلترا مشهورة بالمحافظة على سياسة آبائها واجدادها وهو المعبَّر عند ارباب السياسة بتقليداتها السياسيّة ولم تخرج عن مقتضى هذا التقليدات في جهة من الجهات ولا مع دولة من الدول حتى تخرج عن مقتضاها في الديار المصريّة مع الدولة العليّة. وربّ معترض يقول اغتراراً باقوال الجرائد الفرنسوّية انّ انكلترا أخذت قبرس من الدولة العليّة غيلة وغنيمة باردةً ولم تحفظ على تقليداتها السياسّية وقد طمحت أبصارها الى اخذ مصر كما اخذت قبرس قبلها. نقول انّ هذا اعتراض من لا يدري شيئاً عن مسألة قبرس. فانّ انكلترا احتلتها وتوّلت ادراتها بسماح من الدولة العلية وبموجب معاهدة دفاعية معقودة برضى الدولة العليّة ايضاً و ذلك انّه لما استولى الروس على باطوم واردهان و قرص بعد حربهم الاخيرة مع الدولة العليّة باتت أملاك الدولة في آسيا في خطر منهم وخافت انكلترا على مصالحها في الشرق فعقدت معاهدة دفاعية مع الدولة العليّة سنة ١٨٧٨ فحواها ان خراج

قبرس يبق للدولة وانّ انكلترا تحتلها ما دام الروس في باطوم واردهان وقرص وتتعهد بان تتحد مع الحضرة الشاهانيّة على محاربة الروس اذا ارادوا الاستيلاء على اراض من اراضي الدولة العلية في آسيا وان تردهم عنها قوّةً واقتداراً والمعاهدة المذكورة مشهورة ومأثورة وقد أوردنا طرفاً منها في العام الماضي فاحتلال انكلترا لقبرس مطابق لتقليداتها السياسية تمام المطابقة ولا غبن ولا حيف فيه على الدولة العلية فانها سمحت به مقابل تعهد الانكليز بعونتها على محاربة الروس اذا اعتدوا عليها في آسيا.فتأمل هذه الحقيقة الثابتة واحكم بعدها على صدق الذين يعدون احتلال قبرس اكبر الاوزار ويدّعون انّ فرنسا حليفة الدولة العلية بعد امتلاكها للجزائر واحتلالها لتونس على غير رضى من أهلها ولا من الدولة ويصدّقون خرافات جرائدها مع انّ جرائدها تنكر تعهد دولتها بالجلاء عن تونس على حين تعهدت فرنسا بذاك مرتين في معاهدتين رسميتين ثابتتين.

ورابعاً. نعم انّ احتلال الانكليز لمصر قد طال عمّا كان ينتظره المصريون والمحتلّون أنفسهم وقد شهد لذلك جناب السِرافلن بارنغ في تقريره حيث ابان الاسباب الّتي أُوجبت طول هذا الاحتلال. وهي اسباب واضحة مقبولة ولكن مجدد طول الاحتلال عما كان ينتظر لايفيد انه يكون احتلالاً دائماً. واماقول المعترض الفاضل انّا ما سمعنا بأن المحتلين او غير المحتلين تركوا بلاداً باختيارهم وارادتهم بعد احتلالهم لها وانما تركوها بقوّة غيرها او باخراج اهلها لهم منها فهو قول مردود بشواهد كثيرة تاريخية سمعناها وتحققناها.

فلا يخفى انّ انكلترا أحتلت الجزائر اليونانية المعروفة بالجزائر الايونيّة وهي اربعون جزيرة سبع كبار والبواقي صغار وبقيت مستولية عليها من سنة ١٨٠٩ الى سنة ١٨٦٤. ولمّا رأت انّ اهاليها راغبون عنها ميّالون الى الانضمام الى قومهم اليونان ووجدت فرصة مناسبة لذلك سنة ١٨٦٤ عقدت لهم معاهدة وضمتهم الى بلاد اليونان في تلك السنة. وتمّ ذلك بسعى غلادستون وبمشيئة انكلترا ورغبتها بعد ما احتلت تلك الجزائر ٥٥ عاماً فتأمل. ولا يخفى ايضاً انّ انكلترا احتلّت جزيرة

هليغولند في البحر الشمالي سنة ١٨٠٧ ثم تركتها لآلمانيا بأرادتها واختيارها في العام الماضي عند تعيين مناطق نفوذ الدول في افريقية فخرجت منها بعد ما احتلتها ٨٤ عاماً. ولا يخفى ايضاً انّ انكلترا حاربت الافغان سنة ١٨٧٩ واحتّلت كابول وقندهار عنوةً وبقيت فيها مدة ثم اجلت عنها بارادتها واختيارها. ولا يخفى ايضاً انّ انكلترا حملت على الحبشة بعشرة آلاف جندي من جنود الهند في ايام النجاشي تبودورس واوغلت في بلاد الاحباش حتى دخلت عاصمتهم مجدلة سنة ١٨٦٨ واستخلصت من كان بها من الاسرى الاوربيين ثم رحلت عنها بارادتها واختيارها ولم تقم بها.

فهذه شواهد تاريخية تمّت في ايآمنا تشهد انّ انكلترا احتّلت بلاداً مختلفة ثم أجلت عنها بارادتها واختيارها بعد ان دام الاحتلال ازماناً متفاوته في القصر والطول من ايام تعدُّ بآلاحاد الى اعوام تعدّ بالعشرات. فان كانت انكلترا قد فعلت ذلك بلا وعد ولا عهد فهل يعقل انها تمتنع عن فعله في هذه البلاد بعد ما تقيدت بالوعود والعهود. (ستاتي القية)

ابطال عادة الثار في بلاد الارنؤد

(لمكاتب)

الآستانة في ١٢ فابريوري ١٨٩٢

من المآثر المشكورة ماصدرت به ارادة جلالة السلطان في هذه الايام بخصوص اجراء الصلح بين ذوى الثارات من الارنؤد وهي عادة قديمة مستحكمة بين اهالى اشقردره وغيرها من بلاد الارنؤد. وقد تسبّب عن هذه العادة هجرة كثير من العائلات وخراب جملة من البيوتات العظيمة وفي تلك العادة من الظلم ما لا يحّد. فانّ زيداً بسبب قرابته لعمرو القاتل،يؤخذ به ويقتل فيه على غير ذنب صدر منه ويزر وزره بخلاف حكم الدين وحكم العقل فان الله يقول ولا تزر وازرة وزر اخرى. وقد وضع النبي صلى الله عليه وسلم هذه الدماء في خطبة الوداع تحت قدمه وجاء الاسلام باحكامه فأبطل هذه العوائد البربرّية ومع انّ هؤلاء الارنؤد من المسلمين وتحت حكم مقام الخلافة الاسلامية فقد أقاموا على هذه العادة القبيحة المخالفة لدينهم أزمانا متمادية لا ينتهون عنها ولا يجدون وازعايزعهم عن ارتكاب تلك المعصية الجاهلية حتى صدرت ارادة جلالة السلطان، بمحو هذه العادة واحكام عرى الصلح بين ارباب الدماء على وجه ينحسم به هذا الامر الشنيع. فاخذ الوالى والمتصرفون في ترتيب مجلس وتشكيل هيئة من اهالى البلاد لتدارك هذا البلاء وهم الان يشتغلون باصلاح ذات بينهم. ولا ريب انّ هذا العمل الذي قصر في تداركه من مضى مما يشهد لجلالة السلطان عبد الحميد بشدة المحافظة على احكام

الشريعة وزيادة العناية في اصلاح العباد والبلاد وبغاية التحرّى والتنقيب عن الاحوال. ولا نشك انّ جميعة الصلح الاريادّية تقدر هذا العمل الذي تمادى لهذا الوقت وماتكلم فيه أحد ولا نبّه عليه منبّه احسن تقدير وتشكر جلالة السلطان عليه ابلغ شكر.

مراسلات

بغداد في ١٥ كانون ثاني سنة ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصي)

قد بلغكم بلا ريب ما حدث في البلاد الفارسية في هذه الايام من القلق والهيجان وعلمتم انّ الناس قد هجموا على قصر الشاه ودمّروا بيت نائب السلطنة وزير الحرب واجبروا الشاه على ابطال حكر التنباك وانّهم يطلبونه الآن بابطال سائر المقاولات التي عقدها مع الافرنج كالبنك وغيره. وربّما يتعجب الناس من هذه الهياج فأبيّن لكم اسبابه وهي انّ للعلمآء كلمة نافذة وقدرة كاملة في تلك البلاد وانه قد انتشر بينهم منذ مدة رسائل دينية أثارت نعرتهم فقاموا مع احزابهم من العامة على القدم وارغموا الشاه ونخشى من هذه المقاومات المستمرة خلعه عن كرسيه وها انا ارسل اليكم رسالة من تلك الرسائل التي انتشرت خفية وانها تستوجب النظر وتجلب الدقة.

(قد نشرنا المقالة المذكورة في صفحة اخرى فليطالعها القاريء).

مصر في ٩ فبراير (شباط) ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصي)

اصبحت اليوم فاذا العدد الأوّل من ضياء الخافقين وارد عليّ مع البريد الاخير ففضضت ختامهُ بعد طول الانتظار وعكفت على مطالعته حتى تصفحت جميع مقالاته وفكهت النفس بطلاوته وحسن روائه وروايته وثقفت العقل بحقائقه

وفوائده. ولم تمهلني البوستة ريثما استعلم أيّ وقع عند الجمهور ولكني اطلعت الساعة على المقطّم الذي صدر الان فاذا هو مصدر بفصل من مقالتكم الرنّانة في مصر وقد علّق شرحاً وافياً على العدد كله في اخباره المحلية وأسهب في خلاله وأطنب في مدح الضياء بما هو أهله.

لا اجدّد احزان قرّاء الضياء بذكر وفاة المرحوم توفيق باشا خديوي مصر السابق لئلا يكون ذلك مني كالتعزية بعد حين لتحريك الحزن وتجديد الانين. وانما أذكر طرفاً في اوصاف نجله وخلفه سمو الخديوي عباس باشا حلمي فانه هو موضوع حديث الناس عموماً في هذه الايام وهو محط آمالهم وكعبة اميالهم وقد تشرفت بمقابلته خصوصاً منذ مدة حتى يكون ما ارويه عن مشاهدة وعيان ولا يقتصر على السماع.

فالخديوي عباس باشا يبلغ في العمر ثماني عشرة سنة ويعرفه المصريون ايام صبوته ولا يعرفون عنه الآّ القليل ايام صبائه لانهُ ربّي منذ سنين في اوربا ولم يكن يأتي هذه الدّيار الاّ لقضاء فسحة المدرسة او نحوها فيها. وقد كثر ذكر ترجمته في الجرائد فلا اتعرّض لها بل أتحرى ذكر مالم يذكر الاّ في قليل منها.

كان الناس ينتظرون ان يروا اميرهم الجديد اشبه بالصبيان منهُ بالرجل حتى رآه راكباً في مركبته الخديوية بملابسه الرسمية يوم وصوله الى العاصمة وهو يحييهم وهم يدعون له بالعزّ والنصر ويعجبون بسمات الرجوليّة التي تلوح على وجهه مع حداثة سنه. فهو ربعة في الرجال قويٌّ البنية ممتلي البدن عريض الكتفين مستدير الوجه جميل الجبهة والعينين صغير الشاربين مخضر العارضين يشبه المرحوم والدهُ في ملامحه وربّما كان مثله طويل الجذع بالنسبة الى الساقين. وقد جمع مع حسن الهية عذوبة النطق وعدم التكلف في المقابلة. وسمعت كثيرين من الذين قابلوه وحادثوه غيري يقولون قولاً واحداً وهو انه يقدّر منازل الناس حق قدرها فيخاطب كلاًّ بما يناسب مقامه ويراعي معه قرائن الاحوال وذلك يدل على انه ربّي التربية المستوفية الشروط لمن كان في رتبته ومقامه. وهو أحرص من المرحوم والده على حفظ

الرسوم في بلاطه ومعيته ولذاك بادر الى التغيير والتبديل في حاشيته ورجال معيته ويقال انهُ عازم على استبدال اكثر الباقين منهم وعلى تعيين حرس خاص به يحف به في خروجه ودخوله وقد امر ان لا يقابله احد الاّ بعد الاستئذان وبيوم او ايّام وصدور الاذن له كتابة بالمقابلة في يوم معيَّن وساعة معيّنة. والظاهر انه اقل من والده تنازلاً الى الرعية وأشدّ منه ترفعاً عنها.

ولا يعرف الا القليل عن طباعه واخلاقه حتى الآن ولم ير الناس منهُ غير دلائل الحلم وحسن المعاملة للرعيّة. فانهُ لم يستوِ على عرش الخديوية اياماً حتى ابطل عن الاجانب والاهالي ضريبة جديدة تعرف بضريبة الباطنطة وابطل ضريبة السخرة وانزل عن الملح اربعين في المئة وعفا عن جميع الذين لم يعفُ عنهم والدهُ من الذين اشتركوا في الفتنة العرابية ماعاد عرابي ورفاقه الذيّن نفوا الى سيلان وأُمر بأن يطلق سراح جمع غفير من المسجونين. فالجمهور لم ير منه الا ما هو خليق بالمدح والشكر ويُقال انه شديد الأَنفة قويّ الارادة لا يذعن الى غير ما يوافق رأيه وانّ حضرة والدته اوصتهُ يوماً بان يشاور آلهُ وذويه وينقاد الى مشورة من كان اكبر منهُ منهم فاعرض عن كلامها مغضباً وانه قليل التردُد على دار الحرم. والشائع عنه كثير من هذا القبيل ولكن هذا الشائع لا يعول عليه قبل مضي مدّة يعرف فيها الصحيح من الكذب.

وهو يقضي كل يوم من الساعة الثامنة صباحاً الى الساعة الثالثة بعد الظهر في سراي عابدين حين ينظر في اشغال الحكومة ويقابل الزائرين الذيّن يزورونهُ لأغراض مختلفة. ولهُ جلد على الاشغال وحرص على استعمال وقته في ما منه فائدة وقد شهد الذين يكلمّونه في الاشغال انّه على جانب عظيم من النباهة والذكاء وانه يدرك مصلحة بلاده ادراك الذي هم اكبر منه سنّاً. ويقضي ما بقي من وقته في سراي القُبّة في ضواحي العاصمة حيث لا يستقبل احداً في اشغال الحكومة او غير الحكومة.

اما علاقاتهُ مع الدولة العليّة والدول الاوربّية فهي حسنة فان الرسائل

البرقيّة التي يراسل بها فخامة الصدر الاعظم مستوفية عبارات الوداد والصفاء. وقد علمتم ولا بد انّ الباب العالي أبلغ قنصلهُ الجنرال في تريستا ان يعرب لسمّو الخديوي قبل مجيئه منها الى هذه المدينة عن رغبة الحضرة السلطانية في مروره بالآستانة وزيارته لجلالة السلطان فأجابه الخديوي بانّ احزاني واحزان امتّي تضطرني الى الأسراع اليها على اني أوّمل تأدية واجب الزيارة بعد ذلك. ثم تكررت الرسائل بينه وبين الصدر الاعظم في هذا المعني بعد عودته الى هنا ويحتمل انه يزور الحضرة الشاهانية في فصل الربيع القادم. وقد علمت ان علاقاته حسنةٌ مع دولتي انكلترا وفرنسا فقد اعرب لرجال الانكليز عما في ضميره من الشكر الخالص لهم والثقة التامّة بهم وأمّل أن يكونوا له سنداً وعوناً كما كانوا للمرحوم والده من قبله ولا ريب عندي انّ علاقات السِرافلن بارنج قنصل جنرال انكلترا ووكيلها السياسي هي معه كما كانت مع والده وانه يشاوره في مهام اموره كما كان ابوه ـ يشاوره من قبله. ولم يتكدر كاس الصفاً بينه وبين فرنسا حتى الان الاّ اذا صحّ ما سمعته منذ يومين وهو انهُ طلب من قنصل جنرال فرنسا ووكيلها السياسي المركيز رفرسو ان يقنع حكومته بالموافقة على ان تستعمل الحكومة المصريّة الاموال الّتي اقتصدتها بتحويل ديونها فرفضت الحكومة الفرنسوّية ذلك وقالت اني لا اوافق عليه ما لم تعيّن انكلترا يوماً للخروج من مصر. ولمّا كانت مصالح انكلترا وفرنسا على طرفي نقيض في هذا القطر فلا أرى كيف يستطيع سمّو الخديوي ان يرضيهما كلتيهما. وقد ترجح ميله الى انكلترا منذ الآن فلا يمضي زمان طويل حتى يمسي مع فرنسا كما كان ابوه قبله. ولا جرم ان مركب الخديوية المصرية مركب خشن ولا أظن انّ لهُ مثيلاً في المصاعب والمتاعب الاّ ان يكون مركز السلطنة العثمانية في معاملة الدول الاوربية.

وقد تسابقَت أساطيل الدول في هذه الايام الى تقديم التهاني والنياشين من دولها الى سمّو الخديوي الحالي في الظاهر والى التهويل بصولتها واقناع مصر بسطوتها في الباطن فان الأسطول الانكليزي كان ينتظر قدوم الخديوي قبل وصوله

الى الاسكندرية فحيّاه وهنّأه وانثنى راجعاً. وبعد ايّام حضر أسطول روسي وأسطول فرنسوي الى الاسكندرية ثم أتى اميراهما العاصمة وأهدت فرنسا نيشانها باحتفال عظيم. ولم يبرح الاسطولان مياه الاسكندرية حتى جائتنا الانباء بقدوم أسطول ايطاليانى قصد التحية والتهنئة. وانّ ملك اليونان عازم على اهداء النيشان. والظاهر ان الدول الاوربّية تحسب ان مجرّد روئية اساطيلها تلقي الهابة في نفوس الناس والواقع انّ الناس هنا لا يعبأون بقدوم الاسطول ولا بذهابه وانما يذكرونه من باب التحدث باخبار النهار.

الشكوى هنا عامّة من هبوط اسعار القطن ووقوف حركة الاشغال والمناظرة بين انكلترا وفرنسا في ازدياد واشتداد. والاراجيف متكاثرة ومتواترة.

الاستانة في ١ فابريوري ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصي)

قد هدأت ريح الفتنة وخمد سمومها وسكنت تلك القلاقل في اليمن واخذت الراحة الآن تستتب في انحائه بعد ان احتدم ضرامها واضطرم أوامها واستحق العُصاة أن ترفع عليهم الحكومة عصا التاديب. ولمّا علمت انّ الأناة والحلم لا محل لهما من اعراب تلك الجملة وان موضع الندى في موضع السيف مضرّ بالعدل والحكمة خاطبتم بلسان السيف وهو القائل غرايب الموت ارتجالاً وفم المدفع وهو الناطق بآخر حجة الملوك فاسمعتهم وما كانوا بغيره يسمعون فندموا على مافرّط منهم من خلع الطاعة الواجبة عليهم ووقف كثير منهم موقع القنوع والضراعة يسألون العفو ويلتمسون الرَّحْمَة. ولقد ظن بعض الناس انّ في أثارة هذه الفتنة يدا اجنبيّه وهو مزعم باطل بعيد ان يأخذه في حسبانه ذو بصيرة لان صاحب تلك اليد الاجنبيّة لا يجوز في العادة ان يقصد اهراق هذه الدماً حبا في فناء الانسان لما يعلمه من انه لا نجاح البتة لقوم يقفون باجسامهم امام قوة الحكومة المؤسّسة على الترتيبات العسكرية والنظامات الحربّية والآلات المحكّمة والادوات المنتظمة تحت قيادة القادة الماهرين. وانما تولدت تلك النَّعرة في رؤوسهم من نفخ بعض كبرائهم

الذين أضلّوهم السبيل لجهالتهم وحماقتهم وضيق فكرهم عن معرفة حقيقة القوى فجهلوا انّ الحكومة لا تؤخران تبعث بالجحافل والجيوش الجرّارة لابعد مكان من الارض لحفظ شرفها وناموسها واحترام بنودها واعلامها. ولا ريب ان الحكومة بحكمتها ستمعن النظر الآن في انتخاب المأمورين الذين تسلمهم مصالح تلك البلاد الشاسعة ولا تبعث هناك الاّ من جرّبته وتحققت رأفته وحبّه لأنصاف حكومتنا بالعدل والانصاف في القرب والبعد. ومن تأمّل في هذه الحادثة وقوّة احتدامها وسرعة خمودها علم ما لجلالة السلطان عبد الحميد خان من دقيق السياسة وثبات العزيمة وانه لا يشغله عظيم عن حقير ولا حقير عن عظيم.

الاستانة في ١٨ شباط

* زعمت بعض الجرائد الاوروباوية ان ثورة اليمن شبّت نارها بعد الخمود وان رئيس الثائرين كتب الى كثير من أعيان جهات عسير وتَعز يستنهض همتهم نحو معاضدته وموازرته وانهم أجلوا سؤله وبعثوا اليه بمن يعينه على اعماله وان حكومة اليمن أحسّت بذلك فشرعت في اطفاء هذا اللهيب الجديد بقوّة العساكر والحال ان هذا الخبر مختلق لا اصل له البتة فان الاخبار الرسمية والخصوصية الواردة الى الآستانة في هذه الايام من جهات اليمن أثبتت انّ الراحة مستتبة في تلك الجهات وانّ معاملات الحكومة والتجار متواصلة بين انحاء الولاية على احسن انتظام حتى ان الدولة خصّصت مبالغ عظيمة لانشاء بيوت مشيّدة للحكومة في تعز وعسير وقنفده والحجة وغيرها، من الجهات التي ذهبت تلك الجرائد الى تجدد الثورة فيها هذا فضلا عن رجوع قسم جسيم من العساكر التي سبقت قبل الأن الى اليمن الى محلاتها الاصلية وحيث انه لابد ان يكون لما ذكرته هذه الجرائد طنين في الآذان يوشك ان يستميل العقول الى التصديق وجب اظهار الحقيقة دفعا للارجاف وتطهر الازهان من شوائب الارجاس.

* حصل في هذه الايام خلف وجدال بين طائفتي الروم والبلغارالموجودين بجهات الروم ايلى والسبب في ذلك انّهم كانوا قبل ماوقع في العام الماضى من تفريق

مذا هبهم وقسسهم يتعبّدون ويصلّون في كنيسة واحدة الّا أن طائفة الروم تغلبت على البلغاريين ومنعتهم الأن من الدخول الى الكنيسة واستعانت تلك الطائفة في تغلبّها هذا بقوّة النقود التي بذلتها لبعض الرؤساء من حكاّم هذه الجهات فاضطرّت البلغاريون وعرضوا شكواهم على كثير من المقامات العالية بالآستانة واوضحوا وخامة عواقب هذ الامر ولكن لم تظهر نتيجة تلك الشكوي.

* جرت عادة جلالة السلطان ان يحسن في كل سنة عند حلول فصل الشتاء بالفي ليراً يشترى بها فحم وحطب يوّزع بواسطة لجنة مخصوصة على الفقراء والمحتاجين من أهل الآستانة بغير تفريق ولا استثناء في الديانات والاجناس وقد كان انعم في هذه السنة ايضاً بمثل هذا المبلغ ولكن علم لجلالته ان كثيرا من الفقراء اصبحوا في حاجة شديدة الى لوازم الدفء فاحسن بالف وخمسمائة ليراً وامر أن تشتري بها تلك اللوازم وتوّزع على اولئك الفقراء وقد نفذّت اللجنّة المذكورة ذلك الامر فرفع الناس أكف الدماء لجلالته بطول العمر والبقاء.

* علمت الحكومة ان بعض الارمن الذين امتلأت رؤوسهم بالفساد يسعون في احداث حركة مليّة جديدة وانّهم يتخابرون في امر ترتيبها وانتشارها مع بعض المفسدين من الارمن الموجودين بالولايات العثمانية وببعض جهات اوروبا فالقت القبض عليهم.

* شاع في الآستانه ان الفرمان السلطاني المؤزن بتوجيه الخديويّة المصريّة الى حضرة عباس باشا سيرسل الى مصر بواسطة وفد يرأسه حضرة دولتلو شاكر باشا ولكن تبيّن الأن انّ جلالة السلطان لا يريد أن يكلنف الجناب الخديوى بتحمل المصاريف العظيمة التي جرت العادة منذ القديم بانفاقها عند ارسال فرمانات التولية الى الخديويين على يد وفد مخصوص وهي تقرب مَن عشرين الف ليراً بين هدايا وعطايا ولذلك أقتضت الحكمة الملوكية ارسال هذا الفرمان الى حضرة دولتلو مختار باشا مندوب الدولة في مصر ليسلّمه الى حضرة الخديوى المشار اليه والغالب على الظّن انهّ سيرسل بعد ايّام قلائل ولا عبرة لما تشيعه بعض الجرائد من ان حكومة

فرانسا أشارة على الدولة العلية بأن تتأنى في اصدار هذا الفرمان الى ان تتفق من انكلترا على تعيين الوقت الذي تنجلي فيه عساكرها عن مصر لتتأيّد بذلك سيادة الدولة العليّة على القطر المصري فانّ هذا الكلام لا يعيره جلالة الخليفة أذناً واعية ولا يلتفت اليه لانه يعلم انّ الاحتلال الانكليزي ما أثّر ولن يؤثر ولو طالت مدّته على سيادة الدولة بشيء قطّ وانّ تعيين وقت خروج الانكليز من مصر أمر فرعي لانسبة بينه وبين ارسال الفرمان خصوصا وقد ثبت لدى جلالته انّ الجناب الخديوى فضلا عن كونه من أصدق الصادقين لمقام الخلافة العظمى فانّه متدرع بالحزم والحكمة وحسن التدبير والثبات.

* لما علم الايرانيّون ان حكومتهم قد أصرّت على تنفيذ قضية حصر التنباك أجتمع جمّ غفير من تجارهم وافرادهم القاطبين بالآستانة وجاؤا الى السفارة الايرانية يريدون اخراج السفير واهانته غير ان ذلك السفير كان قد احس بالامر فالتمس من الحكومة العثمانية ان تحفظه من هذا الشرّ بقوّتها المسلحة فأرسلت اليه قوّة عسكريّة حالت بينه وبين من يريدون الايقاع به وبقيت تلك القوّة تحرس السفير والسفارة الى أن انتهت مسألة التنباك على ما انتهت عليه مما شاع امره وذاع الا انّ الايرانيّين عرفوا بعد ذلك ان السفير قد حقد على رؤسائهم الذين أسسوا هذه الحركة وجمعوا ضدّه الجموع وانّه عزم على اغتيا لهم واحداً بعد واحد فكتبوا عريضة عمومية أرسلوها في هذه الايام الى حضرة الشاه يطلبون بها عزل السفير المذكور ويحذرون الشاه من وخامة عواقب الامتناع عن عزله.

* التمس اسماعيل باشا الخديوي السابق بواسطة بعض اصدقائه من رجال المابين ان يأذن جلالة امير المؤمنين بقرآة الفرمان السلطاني المؤذن بتوجيه الخديوية الى حضرة عباس باشا في بيته الكاين على ساحل البوغاز قبل ارساله الى مصر ليحوز بذلك شرفاً وسروراً يهوّنان عليه ما ألمّ به من الحزن الشديد بسبب وفاة نجله توفيق باشا الّا انّ جلالة السلطان الاعظم علم بقوّة ذكائه وحدّة فكره ماوراء هذا الامر من المقاصد التيّ يراد التوصل به اليها فلم يجب ذلك الالتماس.

اخبار

ادارة حصر التبغ العثمانية

* بلغنا بانّ دخل ادارة حصر التبغ العثمانية بلغ في شهر كانون الاوّل من السنة الماضية نحو ١٦٧ الف ليرة عثمانية وكان في العام الذي قبل قد بلغ ١٥٠ الفاً فزيادة الربح ١٧ الف ليرة فرقاً على حساب شهر واحد.

* انّ جلالة السلطان قد تكرَّم بمنح عشرة آلاف فرنك اعانة للمدرسة التي تُشيدُ للطائفة المارونية في رومية فعلمنا بان الاعانة الشاهانية المذكورة قد صار قبضها.

* بلغنا بان دولة فرنسا تريد ارسال بعض بوارجها الحربية (الله أعلم لماذا) للبقآء في سواحل البحر المتوسط بالقرب من ولايات الدولة العلية وذلك لربما (نظراً لصداقتها للدولة العثمانية) لوقاية تلك الممالك وقد أُصدرت اوامرها الى الاسطول الذي تحت قيادة الاميرال دورلودود ان ينفصل عنه ثلاث مدرّعات وطرّادان او ثلاثة طرّادات تنتقل في البحر المتوسط من مكان الى مكان فترسو تارةً في بيريوس وأخرى في ازمير وأخري في الاسكندرية واخري في خليج بسيكا.

الحرير في سوريةَ

قرَأنا في (الاحوال) ما يأتي انّ حاصل سنة ١٨٩٠ من الشرانق فاق حاصل السنة التي قبلها في سورية بمقدار ٨٠٩ آلاف و ٥٩٠ اقة اي قد بلغ ٣ ملايين و ٢١٣ الفاً و ٧٧٠ اقة مع انه في ١٨٨٩ وفي عام ٧٨٠ مليونين و ١١٦ الفاً و ٧٠٠ اقة اما

النقف فقد سبق السنين السابقة بعشرة ايام في سواحل بيروت اي انه قد بدأ من ١٥ الى ٢٠ آذار ولكنه في لبنان لم يبدأ الاّ في اوائل شهر نيسان.

على ان باعة البزر قد اقلوا من اذخاره عام ١٨٩٠ لفرط ما خسروا في السنة التي قبلها ولذلك ارتفع سعر البزر فبيعت العلبة بثمانية فرنكات وهي ضعفا ثمنها في الاعوام السابقة ثم ان انجاح الحاصل الحريري انجاحاً عجيباً انما هو نتيجة صفاء الطبع والهواء وقوّة نماء التوت الذي كان للدود غذاءً صالحاً قوياً.

فاذا طرح مقدار ١٤٥ الف كيلو غرام ذخرت التبذير من مجمل الحاصل للذي بلغ ٣ ملايين و ٦١٣ الفا و ٧١٠ اقة من الشوانق الطريئة كان ما تبق ليبعث الى معامل الخيوط ٣ ملايين و ٤٦٨ الف كيلو غرام يعدِّل محلولها بمقدار ٣٩٠ الف كيلوغرام لسنة ١٨٩٠ مقابلة لثلاثمائة واربعة وعشرين الفاً عام ١٨٨٠ ولمائتين واحد وثلاثين الفاً عام ١٨٨٨.

الكتب العربية في برتش مزيوم

نعلن لحضرات محبي العلم خدمة للأدب وحبّاً في المعارف اننّا قد عزمنا بمنّه تعالي ان ندرج في جريدتنا اسماً الكتب العربية المحفوظة في برتش مزيوم دار التحف في مدينة لوندن ولاشك ان المشرق يطير فرحا بجناح ضياء الخافقين لعناية المغرب على حفظ مالم يعرف ابناؤ لغته من آثار العلماء الأعلام من اهل المشرق وهذا دليل على احترامهم للعلم وآثار المؤلفين من ايّ ملة وايّ امة وايّ لسان وايّ فن. ومن دخل في الدار المعدّة لحفظ هذه الكتب رأى من النظام والترتيب وسهولة التناول واستعداد الحفظة لاجابة الطلب وتهيئ الادوات للكتابة والنقل وعدم التشويش على كثرة الموجودين و المتردّدين مالاينساه طول حياته من جلال العلم واحترام المعارف عند الافرنج وسنجتهد بعونه تعالى على جمع دفاتر الكتب العربيّة الموجودة في خزائن العواصم الاوروباوية كاسبانيا والمانيا وفرانسا والنمسا وننشر اسماً المهمّ النادر منها حتى لا يجهل المشرق ما حُفِظَ له من مُخَلَّفات بنيه فيشكر من حفظ ويعتب على من اضاع والله المعين على صالح العمل.

ضِيَاءُ الخَافِقَيْنَ

انه نظراً لمرض كثيرين من مكاتبينا وكتّابنا لم نقدر في هذا العدد أُن نـاتي ببعض الرسائل والمكاتبات في امور مهمّة التي كان في عزمنا ادراجها انمّا بـعونه تعالى سندرج ذلك في عددنا آلاتي كما وترجمة المقالات الانكليزية وملخص تاريخ القرن التاسع عشر من ابتدائه. ثم انّنا سنضع في القسم العربي الرسوم والصور التي تظهر في القسم الانكليزي.

قد وردت الينا مقالات ورسائل عديدة في المسألة المصرية وغيرها سنأتي انشاالله علي نشرها في الجريدة بالأسهاب متتابعة انما نرجو من حضرات مراسلينا أن تكون جميع الكتابات بالخط الواضح وعلى الوجه الواحد فقط تيسيراً للطبّاعين ومن لم يرد وضع اسمه في المقالة فيجب ان يصرّح عن ذلك في كتاب خصوصي الى رئيس تحرير الجريدة.

اعلان

اننا نعلن لحضراةالقرّاء بانْ ادارة ضياء الخافقين ستنشر القسم العربيّ وحده منفرداً عن القسم الانكليزي دائماً في المستقبل وعدد صفحاته يكون سـتة عـشر وقيمة النسخة نصف شلين وبدل الاشتراك في مصر وفي كافة البلاد الشرقية عن سنة ٧ شلينات خالصة أجرة البريد ومن اراد اشتراء القسم الانكليزي فليطلب ذلك من وكلائنا ام يكاتب الادارة رأساً والقيمة تكون عن سنة ١٤ شلين وسينشر في العربي ملخص جميع ماكتب في الانكليزي.

مكاتبات الجريدة ـ ينبغي أُن تكون جميع الرسائل المـتعلّقة بـالاشتراكـات والاعلانات وامور الادارة معنونة باسم مديرية جريدة ضياء الخافقين.

The Manager,
The Eastarn and Wcstcrn Reuiew,
21 and 22, Furniual Strect,
London, E.C.

ويجب ان تكون المكاتبات والاشغال المختصة بالتحرّير معنونة بأُسم رئيس تحرير الجريدة ـ

The Editor,

The Eastarn and Wcstcrn Reuicw,

21 and 22, Furniual Strect,

London, E.C.

اما التلغرافات فيكفي في عنوانها ذكر هذه العبارة «ضياء لوندره»

"Dia, London"

اعلان

محل كيلبرت وريفنكتن ـ ليمتد

سينت جونس هاوس كليركنويل ـ لندن

انّا نعلن لحضراة قرّآء جريدة (ضيآء الخافقين) باننّا نطبع كلّ ما يُـراد مـن الكتب والاوراق في اللغات الشرّقية وفي كلّ لغة في العالم. واننّا نجلب ونُرسل الى اىّ من شآء حروف مُصَبّة عربّية وفارسّية وهندّية وغير لغات شرقية وكافة ما يلزم من الآت الطبع وغيره.

واننا نطبع في محلّنا طبع حجر وطبع نقر ونجلّد الكتب وغيرها في كل الانواع ونقوم بما يلزم في كافة امور الطبع وما أُشبه ذلك.

وانّ محلنا من المتشارطيّ مع سكك الحديد في كل اللوازم من هذا الباب.

والاسعار متهاورة ـ فكلّ من يرغب ان يشرّفنا بـأُوامـره نـبذل جـهدنا لارضائه.

العدد ٣ | ضِيَآءُ الْخَافِقَيْنْ | السنه الاولى

ضِيَآءُ الْخَافِقَيْنْ

Dia - ul - Kharikain
(TEH LIGHHT OF THE TWO HEMISPHERES)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة
الأثنين في ١ نيسان سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزى في انكلترة:

عن سنة	عن ستة أشهر
١٣ شليناً	٧ شلينات
في الخارج:	
١٤ شليناً	٨ شلينات
(تدفع سلفاً)	

الاعلانات:	ليرة انكليزية
عن كل صفحة	١٠
عن نصف صفحة	٦

(والاعلانات يصدر ترجمتها في الانكليزي)
يجب أن تُخابر الادارة راساً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج و لا تُرَدّ لاصحابها أدرجت او لم تدرج. وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالاشغال.
واما التلغرافات فيكون عنوانها «ضياء ـ لندن». Dia, london

فهرسة

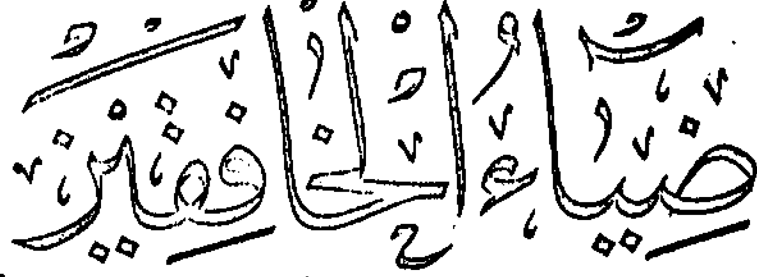
انّ جريدة (ضيآء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر وشبهرد في محل ادارة الجريدة ـ ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت ـ لندن و تُطبع في مطبعة
كيلبرت و رويفنكتن ـ ليميتد ـ سينت جانس هاوس ـ كليركينويل ـ لندن
GIlIBERT & RIVINGTON, LIMITED, ST. JOHN'S HOUSE, CLERKENWELL, LONDON.

السنة الاولى

THE

Eastern and Western Review.

العدد ٣



قيمة العدد الواحد ... ست بنسات

الاشتراك

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزي

في انكلترا :—

عن سنة	عن ستة اشهر
١٣ شلينًا	٧ شلينات

في الخارج :—

١٤ شلينًا	٨ شلينات

(تدفع سلفًا)

الاعلانات

	بالشلينات
عن صفحة كاملة	١٠
» نصف »	٦

(والاعلانات يصير ترجمتها الى الانكليزي)

يجب ان تُخابر الادارة رأسًا أو وكلاؤها في الجهات بامر الاعلانات

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

الاثنين في ١ نيسان سنة ١٨٩٢

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج وا تُرَدّ لاصحابها أُدرجت او لم تُدرَج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالاشغال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها "ضياء - لندن"

"Dia, London."

فهرسة

ان جريدة (ضياء الخافقين) ينشرها المراجعات اليكساندر ر كيمبرد في محل ادارة الجريدة — ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت — لندن *

وتطبع في مطبعة

سبوتسوود وشركاه — ليميتد — سنت جانس هوس — ستاركيبل — لندن *

الفقه الاسلامي

كشف الحقائق صعب. والحكم بالحق عسر. تغرّ الانسان نظرتُه الأولى. ويحيد به عن محجة البرهان اتّباع الهوى. يعارض الحقيقه القارّة بمسلّماته. ويحسب أوهامه الزائفة من بديهيّاته. لا تُثقفه الحكمة. ولا يعصمه المنطق من الزّله. ولذا استحكم الحجاج وأزمن اللجاج بين العلماء والحكماء. فما من موضوع الاّ وترى فيه أراء متباينة واقوالاً متخالفة وحججاً متضاربة حتّى في الوجدانيات والمحسوسات. فالتبسلت الفلسفة بالسفسطه. وقامت المشاقبات مقام البيّنات. انّ حكماء الافرنج مع سعة العلم قد ضلّوا عن الرشد وحسبوا انّ الشريعة الأسلاميّة بما لها من الأحكام المتقنة والاحاطة التآمة بالوقائع التى بها تستّقر روابط أبناء البشر في معاملاتهم وعليها يفصلون الدعاوي في منازعاتهم لا يمكن ان تكون نتيجة جادت بها القرائح التي رغمت البداوة منذ قرون عديده... فذهب بعض الى انهّا نسخةٌ من قانون الروم الأولى... وتوهّم الأخرون انّ الايرانيّين حينما قلبوا عرش أميّه وأقاموا أبناء عبّاس على كرسيّ الخلافة صاغوا هذه الصيغة وأبدعوا هذه الطريقة ... وأيّدوا هذه الأوهام بظنون توارثتها النفوس حبّاً بالعصبّيه جيلاً بعد جيل ... وهي انّ الحكمة بجميع فنونها من خاصّة (يافت) (آري). ولا حظّ (لسام) فيها الاّ قبسات يستمنحها منه ويمّن بها عليه.

ولمّا نظروا الى المسائل الّتي سردها الفقهاء في كتبهم ازدادوا تصلّباً وحكموا جهلاً منهم بانّ لها ادّلة تبتني عليها واصولاً ترجع اليها بانّها عوارٍ تلقّفها ائمة الاسلام

من الامم العريقة في الحضارة ولا يمكنها لضيق نطاقها أن تنطبق على الوقائع الّتي يقضي بها الزمان وتتجدّد في كل آن هذه هي زلّةُ النظرة الأولى وهفوةُ اتّباع الهوى.

فلو استكنهوا مباني الشريعة الأسلاميّة وعرفوا كيفيّة تفرّعات المسائل منها وأحاطوا علماً بنظريات الفقه واصوله لعصموا أنفسهم من الزلّة في الأفكار والحيف في الأحكام ولكن لاملام لآنّ الجهل باللغة وصعوبة اصطلاحات العلوم قد أقامت لهم عذرا.

ولو لا كتابٌ أتي بايآت بيّناتٍ أبان بها الحقّ وأظهر الصدق وأزاح الأوهام التي كانت فلاسفة الغرب تتشبّث بها في احكامها لَحَلّ بنا (نحن المسلمين) اللوم ولا عذر لانّ عرض الشريعة على الأمم وأقامة البرهان عليها ورفع الشبه عنها فريضة.

(كتاب ألفّه ساواس باشاوبيّن فيه مباني الفقه الاسلامي وكيفيّة استنباط مسائله من اصول صحيحة استخرجها العلماء من الكتاب والسنّة).

(ساواس باشا) هذا الحاذق البارع قد خاض في أعماق الشريعة الأسلامية وتوغّل في لجج الدّيانة المحمدّية وعرف أصولها وفروعها ومباديها ومقاصدها ونظريّاتها والأحكام الناتجة منّها فألفّ كتاباً باللغة الفرنساويّة خدمة للعلم وغيرة على الحقّ. وأنّه بعد ان قدّر فيه الشارع الأعظم واصحابه حقّ قدرهم قد أقام أدلة واضحة دفعاً للشُبه على أنّ أحكام الفقه كلّها مبنيّة على الوحي والألهام ولا مأخذ لها سوى كلام الله وسنّة نبيّه. وأنّ العلماء العظام من أبناء (سام) قد استنبطوها باصول متقنةٍ أرشدهم اليها عقولهم الصافية منها من غير امتنانٍ من يافث (ارى) وأولاده. واستشهد على هذا بتأليفات الأمام محمد رضي الله عنه... ثم أنّه بيّن بحكمة أنيقة تطوّرات الشريعة من الأجمال الى تفصيلها في أزمان الخلفاء الراشدين ومن اقتفى إثرهم من آل عباس... وبسط القول في الأصول الأربعة التي يبتني عليها المسائل الفقهية (القرآن والسنّة والاجماع والقياس). وشرح انّ الشريعة الأسلامية بهذا الركن الرابع (القياس) المبنّي على الحسن والقبح سواء نشئا من ذات الشئ او اعتريا عليه لغيره منضماً الى أحكام الضرورات التي اتّفقت الأمة على وجوب

اتّباعها تسع كلّ حادثة وتنطبق على كلّ واقعة مهما كانت وأنّى وجدت وفي أىّ زمان حدثت وأزاح توّهم ضيق نِطاق الشريعة بشرحه هذا متأسّفاً على سدّ باب الاجتهاد.

وذكر هذا الرجل الفاضل في طيّ كتابه مناقب أئمة الدين وفضائل المحدّثين وأوصاف الفقهاء المتأخرين. ونعت الامام الاعظم رضى الله عنه بما خصّه الله به من القريحة العالية والغريزة الساميّه. وفصّل ما أبدعه الامام من الفلسفة الدينية مقابلة لحكمة اليونان. وأنّه كيف قسّم موضوعات الأحكام الى جواهرَ (اصولٍ) واعراضٍ (لواحق) جعلها أساساً لكلّ الأوامر الآلهية ونواهيها.

اقول الحقّ إنّ (ساواس) قد ألّف كتاباً جمع فيه كلّ محاسن الاسلام وجدّ في ردع المنكرين بالبراهين القوّية والأدلة الثابتة. وكنّا في حاجة الى مثل هذا الكتاب في هذه الازمان.

ولا شكّ أنّه من أعظم حسنات خليفة العصر.

وأحبّ أن يُدرّس هذا الكتاب بعد تصحيح بعضٍ من موادّه التاريخية في مدارس المسلمين.

(جمال الدين الحسيني الأفغاني)

خروج الانكليز من المصر

نقلا عن (المُقَطَّم)

تابع لما قبله

هذه ادلتنا على صحة اعتقادنا بانّ المحتلّين لا يبقون في بلاد مصر دواماً وعلى اقتناعنا بأنجازهم لوعودهم وعلى تصديقنا لقولهم انهّم يخرجون من هذه البلاد متى أتمّوا عملهم فيها. ويعلم قُرّاء المقطم الكرام انّا لم نحل عن هذا الاعتقاد وعن المجاهرة به من اول عدد من اعداد المقطمّ الى هذا العدد.

والامل وطيد انه متى اطّلع حضرة اللوذعي الألمعي على ادلتّنا الّتي دفعنا بها اعتراضه يحكم بمكانة الاساس الذي بنينا عليه مقالتينا السابقتين ويعلم ان مَن كان الدليل نبراسه والحقّ ضالته اهتدى اليه ولم تضله ترهات الباطل ودياجير الاوهام.

واما قول حضرة صديقنا بانّ القصد من سياسة فرنسا في هذه البلاد تعيين حدٌ للاحتلال حتي لا يكون احتلالاً دائماً فيجب والحالة هذه ان نؤيّدها ولا نعارضها فهو قول في غير محله. نعم انه لو كان المقطمّ يعارض سياسة فرنسا لمجرّد معارضتها لانكلترا لكان لصديقنا وجه ان يعترض علينا بما تقدم. ولكن كلّ من يطالع مقالات المقطّم بامعان يعلم ان المُقَطَمّ يعارض سياسة فرنسا في مصر لانها تمسّ مصالح مصر والحكومة المصرّية لا لانّها تقاوم الانكليز في مصر. فانّ مدار سياسة فرنسا في مصر هو على امرين الواحد وجوب تمييز الاجانب على الوطنيين

مراعاةً لامتيازات الاجانب والآخر منع الحكومة المصرية من استعمال اموالها لنفع بلادها وكلا الامرين مضرٌّ بمصالح مصر والمصريّين لامحالة. نعم ان فرنسا تقصد بهذه السياسة مقاومة انكلترا وتعيين حدّ للأحتلال ولكنّها سياسة اكيدة الضرر بمصر والمصريّين وعقيمة من حيث تعيين حدّ للاحتلال. لان غاية ما نأتي عنها انّها قصّرت باع الحكومة المصريّة عن معاملة الاجانب معاملة الرعايا في بلادها وعن استعمال اموالها لخير بلادها وأخّرت المحتلّين عن اتمام عملهم والجلاء عن هذه الديار. فالواجب يقضي على كل جريدة وطنيّة أُنشئت للمدافعة عن حقوق البلاد واهلها ان تعارض هذه السياسة الّتي تضرٌّ بالبلاد ولا تنفعها وان كان احدٌ في ريب ممّا نقول فليأتنا بدليل واحد على انّ سياسة فرنسا ومعارضتها في هذه الديار بعد الاحتلال عادت بنفع حقيقي على هذه البلاد او قللت نفوذ المحتلّين وأضعفت عزائمهم عن الاحتلال في امر من الامور. فهذه الباطنطة الّتي طنطنت الجرائد الفرنسويّة بالغائها حتي بلغت طنطنتها السبع الطباق اي فائدة جَنتها مصر من ألغائها غير استثناءِ الأجانب من معاملة الوطنيين وايّ خسارة خسرها المحتلّون بالغائها غير اعفاء رعاياهم من دفعها وزوال حقد الاجانب الّذين كانوا حاقدين عليهم بسببها. وايّ تأثير لالغائها في تقصير الاحتلال وتعجيل الجلاء. فان كانت هذه عواقب الغاء الباطنطة الّتي منّت فرنسا على الوطنيين بالغائها الف منّة وستعيد منها بعدُ الف مرّة فما قولك في عواقب سواها والاضرار الّتي نالت مصر منها.

فالمُقطّم يعارض سياسة فرنسا لانّها مضرّة بمصالح مصر لا لانّها مقاومة لسياسة انكلترا وقد قلنا ذلك مراراً واعدناه تكراراً ولو كان قصد المقطّم معارضة فرنسا والانتصار لانكلترا لامصر لالتفت الى مسائل الخلاف العديدة الّتي بين انكلترا وفرنسا وانتصر لانكلترا في كلّ مسألة منها وأطنب في وصفها ومدحها وجعل كلّ الفضل في هذا القطر لها كما تفعل الجرائد المتشيّعة لفرنسا في كلامها عن فرنسا والمتشيّعة لسواها في كلامه عن سواها. ولو كانت فرنسا تقتصر على معارضة انكلترا رأساً بلا تعرُّض لمصر ومصالح المصريّين لكنّا لا نعرّض ابد الدهر لاستهجان افعالها بل كنا ربّما سبقنا سواها الى مدح معارضتها اذا وجدناها مبنيّة

على مبادئ العدل والصواب.

اما الآن فانه لايوجد في مصر الاّ سياسة واحدة وهي سياسة الاصلاح وتخفيف الاثقال عن عاتق الرعّية وهذه السيّاسة هي السيّاسة الّتي يجري عليها الجناب العالي والسياسة الّتي تتبعها الحكومة المصرّية والسيّاسة الّتي يجب على كل مصريّ حرّ صادق اتبّاعها ونصح قومه بقبولها والاقبال عليها لانها هي السياسة الكافلة لمصر الخير في الاستقبال والضامنة للمصريين الارتقاء والاستقلال. فلتكفّ فرنسا يدَها عن معارضة هذه السيّاسة ولتنافش انكلترا ما شاءت على الجلاء والاحتلال فلا تجد من المصريّين الاّ الشكر والأجلال.

(هذه رسالة اخرى قد وصلتنا من مكاتبنا فى بغداد و
قد توزّعت فى البلاد الايرانيّة خفية)

ضُلامةُ الأمّة ... وضراعة الملّة

بسم الله الرحمن الرحيم

حُماة الاسلام. وسُراة الانام. ودُعاة دار السلام. وأئمة الدّين المتين. وأركان الشرع المبين.

لازالوا عزّاً للمسلمين آمين.

انّ الطُغاة قد استضعفوا نصراء الدّين وهتكوا سياج الشرع في ذرارى طـه ويس. فانتقم الله منهم وأحلّ بهم الخزى وجعلهم أذلّه في العالمين.

الشاه في زمن سلطانه قد جدّ حرصاً منه على الدراهم والدنانير في اختلاس اموال الأرامل وا ستلاب أملاك الايتام وانتهاب أقوات الفقراء واغتصاب ارزاق المساكين.

وارتكب لجمعها كل فظاعة وشُنعة. عامل الناس بأشدّ انواع القسوة. والتمس لنيلها وسائل خسيسة تأبى عنها نفوس الأوغاد وتعافها طباع الأوباش .... فما ترك للجور شرعة الآ ووردها. ولا ثقبة من ثقب الدنايا الآ وولجها.

ولما أفقر المساكن وأفقر السكان ودمّر البلاد وبدّد العباد ساقته سورة الخنون الى بيع حقوق المسلمين وأملاك المؤمنين للأجانب .. وزوقت له (الحاده هذا) زندقةُ وزيره المارق.

فبادر سريعاً وهلع مستعجلاً فعقد مع الافرنج عـقودا. و عهد عـلى نـفسه

عهودا.. وهو لا يكترث بما فيها من الخيانة الفاضحة. ولا يبالي بما يعقبّها من الخسارة الفاحشة.. كانه عزم أن يفارق البلاد من يومه الى الأبد.

فاذاً أرغمه الله غيرة على دينه بيد العلماء العظام والأحبار الفخام. وألبسه لباس الخزى والفضيحة وجعَله مُثلةً في العالم. وأحدوثة بين الأمم.

فأستكلب وكشر عن نابه وهو يتشبّث بأسباب تمكّنه من افتراسهم واحداً بعد واحد.

ثم انه الآن قد التزم على نفسه [غرامةً لجنونه وجريمةً لزندقة وزيره] ان يقدّم الشركات الافرنجيه (كمپانى) ست كرورات تومان (تلث ملايين تومان).. ثلث للشركة الاولى (كمپانى التنباك).. وثلث للشركة الثانية التي أشترت منها حقوق بيع التنباك في البلاد العثمانية.

ما هذا الشنار والعار. ماهذا الذّل والصغار.

كم هتكت الجلاوذة في جمع هذه القناطير المقنطرة اعراض المؤمنين. وكم دمّرت الأوباش في جبايتها بيوت المتقين. وكم خفقت في استلابها قلوب الموحدّين وكم جرت في اقتنائها عَبرات الفقراء والمساكين. وكم سالت في اكتنازها دماء المسلمين. وكم خطفت الجُباةُ القُساة المعاجر من رؤوس النساء. وكم صعد صُراخ العجزة الى عنان السماء. وكم بات الرجال بعد الرفه بلا وطاً ولا غطاء.

هذا رهن خوفاً من السوط داره. وذاك باع وجلا من الكيّ عقاره. وذلك استدان فزعا من الحبس جاره. والآخر سلم خشية من المُثلة دثاره وشعاره. هذه الفظائع قد طمّت البلاد وعمّت العباد حتى تجمّعت هذه القناطير من الدنانير.

ثم حكم الجنون وقضت الزندقه على تسليمها صرّةً واحدةً الى أعداء الدين ... وا اسلاماه. واحمداه. يا اركان الدين. ويا قادة المتقين. لا علاج لهذه المصيبة الكبرى والبلية العظمى. ولا دافع لهذه الفضيحة الشنعى والدنّية البشعى الا خلع هذا (المضاجر) صيانة لحوزة الاسلام وحراسة لحقوق الأنام. وانقاذاً للدين واهله من هذه الورطة المهولة التي يتبّعها الزوال. ويتلوها الوبال لان هذه الغرامة الباهظة التى

التزمها الشاه بجنونه على نفسه تُثير احقاد الروسية فتبعثها مضادة للانجليز على استملاك الخراسان... ولا يتقاعس الانجليز اذاً من مياراتها خوفاً من الاستيلاء على الكل. وحذراً من متاخمتها للاراضي الهندية.

فتقسمان البلاد. وتسترقان العباد ولا نرث (نحن المسلمين) من ثورات هذا الجنون ونزعات هذه الزندقة الا الحَسرة والعَبرة.

ولا عذر لنا وقتئذ وقد كان التدارك ممكنا من قبل.

لا تدفع هذه الغرامة الا الخلع. لا ترفع هذه الجريمة الا الخلع.

لانّ عقود الدول المستبّدة (كدولة ايران وأضرابها) شخصيّة تنحلّ بزوال القائم بها... فاذا وقع الخلع فلاحقّ للشركات (كمپانى) اذاً ان تطالب الخلف بغرامةٍ التزمها على نفسه السلف. هذا هو القول الحق. انّ الخلع هي الوسيلة الوحيدة لأنقاذ بلاد المسلمين من هذه التهلكه (لو كانت للشاه نعرة وطنيّه او نزعة ايمانيه او نهية كاملة لتنازل من الملك حفظا لحوزة الاسلام ولكن هيهات هيهات).

فاذا صدعتم ياحماة الدين بالحق. وعلم الناس انّ أطاعة هذا (الطاغية) حرام في دين اللّه. وانّ بقائه على الملك خطر على الاسلام وحوزته لهرعوا كافة وقلبوا عرش غيّه وخلعوه عن كرسى جنونه.

انتم حُماة الأُمة. وأنتم نَصراء الملّة. فمن يصون الدين غيركم ومن يحرس الحوزة سواكم... البدار البدار قبل حلول الذّل والعار.

.... انتم المسؤولون عن العباد والبلاد أمام الله تعالى.. ولالوم على الناس... لانهّم لا يزالون يأتمرون ما تأمرون ويقومون حيث تقومون فماذا بعد هذا تنتظرون.

الخلع الخلع ولا علاج سواه.

اقول قول خبير بصير. انّ صيانة شرف الاسلام وحراسة الممالك وحفظ حقوق المسلمين قد نيطت الآن بكلمة ينطق بها لسان الحق غيرة على الدين واهله... الآ وهي (الخلع).

فمن فاه بها اولاً من الهُداة الأبرار. والقادة الأخيار فقد حاز الشرف الاتمّ

وفاز بالسعادة العظمي في هذه الدنيا و في العقبى
هذا هو البلاغ ...

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

السيد الحسيني

سلطان محمد دوم اور قسطنطنیة کي فتح

ترکي یورپ مین اسطرح واقع هي جیسی بتیس دانتون کي بیچ زبان ـ عیساني سلطنتین اسکی چارون طرف واقع هین ابتدا سي جملہ شاهان یورپ کي یهی سعي اور کوشش رهي که جیسي هو سکي سلطنت عثمانیه کا استیصال کیا جائي اور یورپ مین اسلام کا نام نشان باقي نه رهي الغرض وه بر ایك کی نظرون مین خارهي ـ مکرواه ري ترك که اپنی تلوار کی زور سي یورپ مین ذئی هوئی هین اوریه امر قرین قیاس هي که اخیر وقت هرایك بهادر ترك شمشیر بدست مثل قسطنطین یا زدهم کی اپنی ملك کي حفاظت مین جان دیتا نظر آئیکا ـ اغلب هي که فتح قسطنطنیة اور فاتح محمد دوم کا حال سب لوگ عموماً اور مسلمان خصوصاً دلچسپی کی ساتهه ملاحظه فرماوینکی هذا هم قلمبذ کرتی هین.

محمد دوم اکیسی برس کي عمر مین سنه ۱٤٥۱ع مین تخت عثمانیة پر جاوه ارا هوا ـ شجاعت دلاوري ملك گیری رمد بري مین همعصرون مین لاثاني تها ـ ابتدا سي اسي خیال تها که استحکام هملك مقبوضه یورپ کی لئي شهر وبندر قسطنطنیة پر تسلط کرنا امر ضروري هي اورجب یهه سنتا تها که اسکی پدر بزرگوار اور جدا مجد کي یهه بڑي ارزو تهي تو خونَ عثماني جوش کرتاتها تهوڑي دنون اسي کوئي موقع چڑمائی کا نمد اور ایشیائي اور یورپی صوبونکی فسادات فروکر نیمین مشغول رها ـ اسي اثنا مین قسطنطین یازدهم شاه قسطنطنیه في غلطي سي سلطان کوه مُنکسر المزاج اور صلح کل سمجهکر ایك نامه اسمضمون کا

لكها. كه سلطنت عثانية كا ايك دعو يدار هماري دربار مينت موجودهي اور جو روپيه كه تم اوسي نظر بند ركهني كي لئي همكو ديتى هو اوسمين اگر اضافه نكروگي توهم شهزادۀ مذكور كو رها كر دين كى اور اوسي دعويدار تخت بنا ئنگى جب يه نامه سلطان محمد كي پاس پهنچا تو وه كسيقدر برهم هوا اور همكن تها كه خط كى حواب مين اعلان جنگ پهنچى پر خيريت گذرى كه سلطان اس مهم غطيم كي لئي كامل طورسي طيارنه تها لهذا اوسني دوستانه الفاظ مين معمولي جواب ديار اور بات تال دى ـ ساتهه هي خليل وزير اغظم ني جو نهايت عقيل وفهيم تها قسطنطين كو متنبه كيا كه وه اس خبط سي باز رهي اوراس قسم كى تحريرات سي سلطان كامور دعتاب نه بني اسي مين اوسكي خيريت هي ـ مگر چند ايام بعد قسطنطين كا سفير پهر وهي درخواست ليكر پهنچا ـ اب سلطان فوج كشي كو مستعدتها اور جمله سامان جنگ مهيا كر چكاتها ـ گوئى بات مانع نه تهي اور موقع بهي هاته لكا صاف جنگ كا اشتهار ديد يا ـ يه سفر قسطنطين اور اوسكى اركان سلطنت بهت گهبرائي اور چاها كه تدبير سى كام نكالين اور صلح كرلين مگر اونكى سب ذر يعى معطل كل تد بيرين بيكار هوئن اب تو سب كى سب نهايت شش و پنج مين پزى كرين تو كيا كرين نه پائى رفتن نه جائي مندن قسطنطين سي دو بهت بزي بهاري غلطيان سرزد هوئين اور جو اوسكي تاج وتخت وسلطنت اور نيرجان جا نيكى موئد هوئين ـ اول تو اوسني كوشش بيجا يه كي كه گر يك چرخ چرخ آف روم سي ملا ديا جاوي اور جسكا يه نيتحه نكلا كه جمله فريق گريك عيسائي اس سي بر گشته هوگيا يهانتك كه جب تركون في اعلان جنگ ديار اور قسطنطين نى علما وروسا شهر سي مدتد كي درخو است كى توصاف جواب پايا كه ره سچا عيسائي نهين اسلي مدد كاكسيطرح مستحق نهين گرنيذ ذيوك نوثارس ني توكهلم كهلا اور علانيه كهد يا كه مين هزار درجه سلطاني نشان ديكهني سي محطوظ هو نگابه نسبت اسكي كه چرچ اف روم هماري چرچ سي ملحق كرد يا جائي اور مين پوپ كانشان ديكهون العرض قسطنطين كو يقين

هوگيا كه رعا يا مين تو حب الوطني كا نام نهين اور دلسي حامي ومدكار نهين درسري يه بهی ظتاهر تها كه خزانه پر نهين سپاه نهين سخت مترد دو مشوش هوا مگر اوسكي طبيعت مين هراس وخوف كا مطلقاً اثر نهين هوتا تها جو كچه بن پزا كيا اور حفاظت ملك كا كوئي دقيقه فرو گذاشت نهين كيا ـ رعا يا سي تو كيا خاك مدد ملي ايك لا كه باشند كان شهر مين سی صرف چه سوادمي مدد كو آئی مگر جو بيروني مدد قسطنطين كو ديگر ممالك سي ملي وه كم نه تهي پوپ ني سپاه وزرسي مدد كی ـ اطا يه اور هسپانيه كي بهت سي شهرون ني امدادي فوج بهيجی ـ جوق كی جوق مردمان كارزار ارگن گتيلا وسا اور ديگر موبون سي اپنی هم مذهبونكی حفاظت كو نكلي ـ جنيوا ني چند جنگی جهاز اراسته وپيراسته بزير حكم گياستيناني روانه كلی اورانكی آينسی قسطنطين كی فوج مين جان پڑ گئي ـ يهه سب تخميناً دس هزار منتخب سپاه شاه قسطنطنيه كي گرد شهركی محافظ كو جمع هوئي ـ شهر كي ديوار «شهرپناه» دقيانوسي وقتونكی بني هوئي تهي بُرجونپر نو ايجاد توپونكا چزها سخت دشوار امرتها اور طرح طرح كي مشكلات كا سامنا تها مگر شاه اور اوسكي معاون ومددگار هر طرحسي شهركي محافظت كي كا مونمين مشغول تهي ـ اهاليان شهر كوجو گريك چرچ كي پيرو تهي تركونكی چزهائي كا اتنا غم نه تها جتنا كه اوس فوج كي آينكا جو پوپ ني انكي اور انكی شهركي حفاظت كي لئي بهيجي تهي ـ اصل تو يه هي كه جو قوم اپنی اپ مدد نكر سكي تو چند ادمي ملكر اوسكي كيا اعانت كرسكتی هبن اورايك فرمان روا كی شجاعت وبهادري بيكار هي ايسي رعا ياكی محافظت مين جنگو خود اپنی حفاظت كي پروانهو.

سنه ١٤٥٣ع كی اوائل موسم بهار مين تركون كي فوج ظفر موج ني شهر كا محاصره كيا ـ انيك سپاه كا كيا كهنا افسر بهادر سپاهي جري سپهدار رستم ـ كسكی مجال تهي كه تركون كی حمله كي تاب لاسكي ـ محمد ني چو ده توپ خاني ديوار منهدم كر نيك لئی متعين كئی اور تو پون نی اگ برسانا شروع كيا اور كئی

جگه سرنگ کی ذریعه سي دیوار شق کی کئی علاوه بری کی ترکونکي بحری قوة بهی کم نه تهي تين سوبيس حهاز قُسطنطينه کي قريب لنگر انداز تهـي ـ ابـنـاء قسطنطينه تو عيسائي جنگي جهازون في پهلي هي بند کر رکهی تهـی اور ابـنـاء مذکور اسطرح واقع هوئی هي که دوتين جنگی جهاز اوسي بالکل بند کرسکتی هين اورغنيم کی جهاز کتنی هي زده کيون نه هون او نهين کوئي نقصان نهين پهنچا سکتي ـ اسلئي ترکي جهاز في الجمله بيکار تهي ـ چهتوبن اپريل کو ترکون ني شهر پر حلّه کيا مگر کارگر نهوا شاه قسطنطنيه نی اس شجاعت اور دلاوري کی ساته روکا که خود تُرك تك اوسکا لوها مان کئي ـ چند دنون تك ترکونيك کوئی تدبير کارگرنه هوئي اور عيسائي تو پون ني بهت نقصان پـهنچايا ـ اسي زمـانه مـين جنيواکي جنگي جهاز ترکي جهازون سي بچکر سامان رسد وغيره لاني نکل کئي واپسي هر چند ترکي جنگی جهازون نی او نهين روکنا چاه اور حمله اور هوئي ـ ليکن انکا بال بهی بيکا نکر سکي يه جهاز ترکي جهازون سی سازو سامان جنگ مين بهت بز هي هوئي تهي ـ رسد کي آنيسی محصورين کي دل بهت بره کئي ادهر سلطان بهت خشم الوده هوا اور سپه سالار افواج بحری کو سخت سزادي ـ اخر کار ۲۹ مئي کي صبح کو محمد نی اخيرد هاواکيا عيسائي بهی جان دينی کو مستعد هوکر شهر کی درواز دنپر کهزي هو کلی ـ سلطان ني خود مورچه بندي گلي اور ايسا انتظام کيا که اگر سو کتين تو معا دوسو اونکي جاپر پنچ جاوين ـ العرض عساکر سلطاني نی نعرهٔ «الله اکبر» بلند کيا اور سلطان خود آگی بزها کجه دير تو طرفين کی بندوقون اور توپون نی غضب ذها يا اور بهت ادمي کام آئي اور پهر تلوار جو ملك گيري کا قطعی فيصله کرتی هي ميان سي نکی اور شپاشپ چلی لکی دوتين کهنتي عيسائي نهايت ولاوري اور بهادري کی ساته لژي مگر گـها ستياني کی۔ماري جانيسی انکی دل توت گلی قسطنطين ني جو يه حال ديکها اور اوهر بهادر جان نثار يونکي غول کی غول اُمنذ تی تظر پزي تو جانا که مـيدان هاته سي گيا شهرکي خيريت نهين فاتح کو کوئي روکـنی والا نهـين اور مـفتوح

كاكهين تهكانا نهين اب صرف عزت باقي هي وه تا دم مرگ كيون جاني يه سو چكر شير ببركى طرح تركون مين گهس گيا داد شجاعت ودلاوري دي اورايك بهادر سپاهي كي مانند جنگ مين كام آيا.

ترك شهر مين داخل هوئي ـ فتحمند فوج كادشمن كي شهر مين داخل هونا قهر الهي كا نازل هوناهي ـ تهوزي ديرتك جو ادمي ملاثه تيغ بيد ريغ هـوا اور پهرلوت كهسوت كا بازار گرم هوا ـ سه پهر كو سلطان محمد فاتح قسطنطينه كـي كشت كو مع وزرا وخدم وحشم نكلا پهلى «سينت سوفيا» كي مشهور كرجا مين اذان دلوائى اور غاز شكرانه ادا كي پهر محل شاهي مين داخل هوا اوسي جنگل سي زياده ويران بيابان سي زياده وحشت ناك پايا يه ديكهكر سلطان كا دل بهر آيا اور بيساخته يه اشعار پزهي ـ چشم عبرت بين كشاو حال شاهان را نگر ـ تا چسانَ از گردن گردون گردان شد خراب ـ پرده داري ميكند بـر قـصر قـيصر عنكبوت . چغد نوبت ميزند بر گنبد افراسياب ـ فتح كي بعد تركون ني بهت سي خون ناحق كئى جو پراني زمانو ميْن ايشائى مملك تودر كنار يورپ تك مين فتح كا ايك ضميمه سجهى جاتي تهي جنكى بهت سي نظيرين موجود هـين ـ بـعدة سلطان ني امن وامان كا اشتهار ديار اور عسيا يئونكو اجارت دي كه اپنى اپنى كهرون اوت ايئن اور دنياوي كاروبار مين مشغول هون اونكى مذهب ملت مين كوئي مداخلت يا مزاحمت نه هوگي اور اونكى جان مال و غربت كي حفاظت كي جائيكى ـ اوسنى مثل ديگر عيسائى سلطنتونكى رعايائى عيسائى كـى لئي ايك «پيتري ارك» (بزاپادري) مقرر كيا اونكى جمله عبادت خاني قائم ركهي اور خود اونكا «پروتيكتر» (محافظا) بنا ـ اس سي عيسائي بى حد خوش هوئي يهانتك كه محمد كي حكومت كو خاص اپنى سابق بادشاه كىَ فرمانروائى پر ترجيح ديـني لكى ـ اور باطمينان كلى اپني مشاغل دينوي مين مشغول هوئى سلطان كي دلي ارزو پوري هوئي يعنى قسطنطينه ممالك محروسه سركار عـثمانـيه كـا پـايه تخت قرارديا كيا ـ سلطان ني نئى دارا دسلطنت كي ابادي اور باشند كـان كـى فـلاح

بهبودي مين سعي بليغ كي مختلف پيشون كى ادمي اور كاريگر وهان آباد هوئى اور قسطنطنيه يورپ كي بهترين اور خوبصورت شهرون مين شمار هوني لكـا ـ واضح هو كه مسلمانون ني كئى دفعه قسطنطيه پر حملى كئي مگر سوائى محمد كي اور سب نا كامياب هوئي ـ مسلمان جزلون كي نام جوناكامياب هوئى ذيل مـين درج هين سنة ٦٥٤ ماويه ـ سنه ٦٦٧ يزيد عرب ـ سنه ٦٧٢ ابو سفيان سنه ٧١٥ مسلم وعبد العزيز ـ سنة ٧٣٩ سليمان بن عبد الملك سنه ٧٨٠ هارون الرشيد سنة ٧٩٨ عبدالملک سپه سالار خليفه هارون الرشيد سنه ١٣٥٦ سلطان بجازت سنة ١٤٠٢ ايضاً سنة ١٤١٤، موسى ١٤٢٢ سلطان مراد دوم سنه ١٤٥٣ سلطان محمد دوم فاتح قسطنطينه ـ باقي اينده.

س ـ س ـ ح . مقام لندن

الحَقّ المُرّ

يا ايّها الّذين آمنوا كونوا قوامّين بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم

قد استفحلت اليوم المناقشات والمجادلات وتكاثرت المنازعات والمحاورات بين ارباب الاقلام في الجرائد المصرّية بشأن الاحتلال الاجنبي وعظم القال والقيل في المجالس وانحصر حديث الخاص والعام في ذلك وكل فريق يتشيع لرأيه ويشيد فكره لا يطاوع الاّ فيمايمليه عليه لسان الغرض الكامن في النفس ويشير به مشير الهوى المتسلط على الضمير فالحجّة الدامغة عندهم والبرهان الساطع لديهم والقول الفاصل في مسائلهم التقريع واللّوم والتندّيد بما يأتي به احد هم في اقواله حتى اشكل الامر واختلف الشأن فانخذل سلطان الحقيقة وضلّت الاحلام وتخبّط سير العقول وظلّ المصرى بينهم حيران مبهوتاً لا يدرى على ایّ طريق يعرج وبأیّ نجم يهتدى وایّ سبيل يقصد. فوجب اذن على الوطنى الصادق فى وطنيّته ان يغض النظر عن تلك المنازعات ويطرح الاغراض الذاتية برهة وان يضع بينه وبين حرب الاهوأ هدنة وينظر الى ضوء الحق فيقرّره ويهدى اليه من لم يمل كل الميل الى تلك المنازعات ومن كانت في نفسه بقية من حب الحق وان كان مُرّا فنقول.

فاول واجب طبيعي يسعى نحوه الانسان ان اراد ان تنطبق عليه صِفة الانسانية هو الحصول على حرّية اللسان الذي هو ترجمان الضمير المفصح عن الأغراض وأُعدام العوارض والمؤثرات التي تحول بينه وبين هذه المزية وبخلاف ذلك يكون الانسان في درجة ساقطة عن درجة الانسانيّة والحيوانيّة ايضا.

ولما لهذه الحرية من الشأن الجليل والمقام الاول قد وجدنا صحف التاريخ مشحونة بذكر من مضى شهيداً فى ميدان الحصول عليها ومازالت الأنفس الشريفة تعرض نفسها للأخطار وتلق بارواحها فى نيران المهالك لاهَمّ لها الاّ أن تعيش حرّة بين قوم احرار حتى تأصل هٰذا الفكر في كثير من افراد الامم على توالى الدهور فقاموا على الظَلَمة الذين يغلقون امامهم ابواب تلك الحرية فانتصروا يوما وانهزموا آخر وسفكت الدمأ وهلكت النفوس الى ان وصلت الامم الغربية الى ماهى عليه الآن من نوال تلك الحرّية والتمدّن بعد ان تصارعت ارواحها مع جيوش الظلمة قرونا عديدة ثم تدرّعت بعد ذلك بدروع التهذيب والعلوم وتحصنت بالاتحاد والتآلف والاتفاق والتحالف بين افرادها لحماية مافى يدها من الحرية أن تعبث به ايدي روسائها وحكاّمها فقيّدتهم بقيود النظام والقانون ووقفت امامهم بالمرصاد وتيقّنوا منها القوّة والعزم والشهامة والثبات فغلبت أيديهم ومحي هول هذا الموقف ماتركب في النفوس من حبّ الاستبداد والاستئثار حتى صارنسياً منسيّا.

وبقى الشرق مندمجا في جهالاته منغمسا في ضلالاته لا يدرى ما تلك المزية وما مقدارها حتى اختلطت الامم الغربية باهله فلحظوا من خلال اختلاطهم وتداخلهم شعاع تلك الحرّية فانبهرت عيونهم واندهش لبّهم ولم يقفوا على حقيقتها وحقيقة الطرق التي توصل اليها فعظم شأن الاجنبي في أعينهم وصار بالنسبة اليهم فى درجة ارقى من درجتهم (لانه توصل الى تلك المزية التي تجعل الانسان انساناً كاملاًكما تقدم) فاهملو البحث عن الاسباب التي ارتقت بها تلك الامم الى مراكزها والطريقة التي انالتهم تلك الحرية لما في ذلك التكاليف وتعريض الانفس للتلف فاستسهلوا تقليد الاجنبي فيما لا تثقل تكاليفه عليهم فعمدوا الى ظواهر التمدن فتحلّوا به واحسنوا التقليد له في الزىّ والمعاملات البسيطة والتكلم بلغاته والتمسك بتقاليده حتى صار الاجنبي عندهم الامام الذى يهتدون به ويقتدون فتعالت مرتبته بينهم وانتهز هذه الفرصة لسلب اموالهم واستعبادهم وتنفيذ اغراضه ومآربه مستبشراً مسروراً بكونهم تتعلقوا بظواهر التمدن دون بواطنه وانهم لم يلتفتوا الى

سلوك الطريق التي اوصلته الى الحرية والتمدن الحقيقي واهتداؤهم لذلك مما يعطل عليه اغراضه واطماعه فامتلأ الاجنبي ثروة من جهة ما ينتزفه من دم الاهالي بسطوة وعلو كلمته ومن جهة ما يسحبه من ثروة الحكام المستبدين جزأ معاونة لهم على ظلمهم بالاهالي.

وقد مضى على مصر خاصة زمن ليس عهده ببعيد منّا كان فيه اهلها اسوأ اهل الشرق حالاً لم تنبئنا بذلك صحف التاريخ ولا تلقينا علمه عن افواه الرّواة بل شاهدنا تلك الحال باعيننا وقاسينا أهوالها بأنفسنا ويكفي لأحدنا ان يرجع النظر كرّة الى الحال التي كنّا فيها قبل اليوم بمقدار سن المراهق فيرى الاموال منهوبة والاعراض مهتكة والبيوت مخرّبة ومكان الانفس بين السيف والنطع والشنق والصلب والنفي والضرب والتعذيب واهوالاً ولا كأهوال القيامة. واطمأنت على ذلك النفوس واستأنست به وكانت تخلو فما تتناجي بالاماني حتي تخيّلت انّ هذا هو من موجبات نظام الهيئة الاجتماعية ومقتضيات المدنية. كل ذلك والاجانب عون عليهم لا يرشدونهم الى طريق نجاتهم ولا يهدونهم الى معرضة حقوقهم.

وكانت امنّية الوطني الوحيدة ان ينسلخ عن جنسيّته ووطنيّته ليخلع عليه الأجنبي خلعة الحماية بعد ان يستفرغ منه جميع ثروته في سبيل الحصول على ذلك حتى يمكنه أن يعيش متحفّظاً على هذه الحياة الدنيئة بين اولئك الذئاب الطلس ثم ينظر من جهة اخرى الى الحكومة فيرى شرّما رأته عين يرى السلطان والقوّة فيها للاجنبي والرياسة والادارة في يد قبضة من الرجال قد سبكتهم يد الاستبداد فاخلصتهم جسماً طائعًا متحركاً تديره كيف شأت ليس له فكر يخشى منه التبصر في عواقب مايصفه من الفظائع ولا علم يهذّب من قبيح افعالهم بل هو مسخّر آلة لجمع المال فيدلى دلوه في بئر ثروة الاهالي فيستنبط منها امواهم معكرة بدمائهم واحشائهم ثم يصب بها في حوض الاستبداد المتخرق فاذا نضب البئر ولم يمتلئ ذلك الحوض بالطبع اخذ الظالم ما في يد المستقي مما اختلسه من المال اثنأ انتهابه من الاهالى فاستوفاه منه ثم أمر به فقتل او نفي او طرد اوالزم بيته.

اين كانت تصرف هذه المبالغ. هل كانت تصرف في تنظيم نظام او تأسيس مدنّية او نشر للعلوم وتقدّم العمران. هل صرفت في حروب للمدافعة عن الوطن او في فتوحات لتوسيع البلاد او في اصلاح للاراضي وتعميم للرّي لتنصلح المزارع وتتزايد ثروة البلاد. هل أُنفقتَ في تنظيم للمحاكم او تأييد للشرع او في انشأ فابريقات ومعامل وغير ذلك من المنافع العموّمية. كلّا ثم كلّا. كانت تصرف هذه القناطير المقنطرة من الذهب والفضّة في سبيل الشهوات خاصة وقفاً محتبساً عليها دون سواها فيبذل جانب منها لأرضاً هذه الدولة ورفع غضب الاخرى وترتيب الدسائس للوصول الى غرض معلوم مضرّة بمصر ومداراة ارباب الجرائد الا وربوّية خيفة أن تنشر شيئا مما يصل اليها من انواع تلك المظالم. وكان يكفي لمن رام الغني والثروة من الاجانب ان يشهل عزمه على تأليف كتاب في حالة مصر فتنتثر امامه الالوف من الدنانير وتهال عليه فيسقط القلم من يده وربما عمد الى عكس ما اراده فينشر تأليفه محتوياً على انواع المفتريات التي تشهد بحسن الحالة المصرية. ثم ينفق جانب آخر منها لتشييد القصور التى تضل في ساحاتها الصافنات الجياد فيفترشونها من السندس ويموهون بنيانها بالذهب يجعلون فيها لأنفسهم سقفا من نضة ومعارج عليها يظهرون. ثم يستجلب لسكناها الآلاف من الحواري الكاعبات والقيان المعزفات من اقاصي البلدان وشاسع الاقطار فيتقلدن الجواهر ويطأن الدّر والمرجان يوتي لهن بالعبيد الخصى حراساً ورقبا فلا يلبثون ان يصيروا ساداتنا واشرافنا وأمرأنا حتى كانّما كان الشاعر ينعى عليها تلك الحال بظهد الغيب في قوله:

سادات كل اناس من نفوسهم وسادة المسلمين الاعبد القزم والعزيز الكريم فينا صاحب الهمة الشامخة والنظر العالي من كان متصلا بحبل من عبيد اولئك الخصى. ولم يقنع طائر الشهوات بمالديه من الآلاف المؤلفة من الغواني بل كان يترّقب الدقائق والساعات للوقوع على الزانية الفاجرة والورهاء العاهرة فيكال لها الذهب كيلا في مبيت ليلة ويهدي اليها العقد من اليواقيت تجمّعت قيمته مما انتزع من اقوات مئات ألوف من المصريين. وايم الله لو علمت الفاجرة بشناعة الطرق

والوسائل التي استعملت لجمع ثمن ذلك العقد وبكمّية الأنفس التي هلكت جوعا والتي سفك دمها وان ذلك الياقوت الاحمر انما هو الدم المتجمّد من أنفس الضعفاء والمظلومين والدمع القانيْ المنسكب من أعين الارامل واليتامي لعافته وأنفته ولأحست به منظوما من رؤوس الافاعي واذناب العقارب.

كيف كان شان الوطنيين اذ ذاك وحالهم. هل كانوا ساخطين على تلك الهيئة. هل فزع منهم فازع يطلب رفع الظلم ونوال الحقوق الطبيعية. هل قام قائم منهم في وجه الاستبداد يدفعه او يخفض من سورته. هل اظهر احد منهم شكواه. هل تألفت لهم قلوب يتعاونون بها على احتمال المظالم. كلا. بل كانوا بُكماً لا يتطقون ولا يتحرّكون. كانوا ظالمين مظلومين عوناً للظالم على انفسهم يتهلّلون بمظاهر الاستبداد المزخرفة كأن ذلك لم يكن مأخوذا من دمائهم واموالهم. وكانت ألسنتهم لاتنطق الآبالثنأ واقلامهم لاتطرز الآ المدائح وأشاراتهم لاتصدر الا بالاستحسان وأمعنوا في هذا الباب حتى سئمت نفوس المستبدين ذاتهم من ذلك واستردلوه وأنزلوهم منزلة من لا يقبل مسنه صرف ولا عدل. فحدثنا محدّث انّ أحد الولاة السابقين زار مدينة طنطا في مولدها فتشرف عمد الغربية بالمثول بين يديه وخطر له ان يسألهم عن احوال مديرهم وادارته للاعمال فاطنبوا وأسهبوا كعادتهم في امتداحه وافرغوا جعبة الثنأ واقسموا ان المديرّية لم تتزيّن في دهرها بمثل عدله ورأفته وحسن ادارته وخرجوا من عنده فتشرّفوا بحضرة المدير فنقلوا اليه ما حصل تزلفاً له وتقرّباً منه فتركهم ودخل على الوالى مكتئباً حزينًا يغيض من دمعه فوقع على اقدامه يقبّلها فاندهش الوالي لذلك وسأله عن حاله فقال له وهو مختنق بالدمع هل بلغ من هوان أمري على مولاى وازدرائه بي ان يسأل العمد عن احوالى وكيف يتسني لي ان احكمهم وأدير شؤونهم وقد رأوا انهّم صاروا اهلاً في نظر مولاي للسؤال منهم عن اعمالى ... بخ بخ ...

وقد كان من ضمن الوسائل التي تفنّن فيها الاستبداد انه اتخذ من العمد واعيان المديريات مديرين وحكاّما لأجل أن يتوصل بهم الى سلب مابقي لدي

الاهالي من ثروة اوقوت لكونهم أدرى باحوالهم من بقية الحكاّم وأعلم بمواضع الثروة فرأيناهم أشدّ وطأ على المصرّيين وأنفذ سلاحاً في جلوردهم واجرأ يداً في استلاب اموالهم من سواهم. ولم تقصرّوا على نزع أقوات الاهالى واملاكهم واهدائها للحاكم وابتلاع جانب منها لأنفسهم بل كان اكبرهمّهم الايقاع والبطش بافراد عائلتهم وايذأ اهلهم فكان فهم الضارب لابنه والسالب لابيه والقاتل لاخيه والمانع مأ الرّي عن اطيان اهله ليموت زرعهم وتخرب بيوتهم ثم هُم بعد ذلك معزولون مسلوبون.

فكانت رجال الحكومة والادارة عبارة عن سلسلة من النهب والتعدّى تظلم الحلقة الكبرى منها الحلقة الصغرى بالتدريج وهكذا الى ان تصل الى الفلاّح المسكين فتنطبق على عنقه حتى تسوخ اقدامه في الطين ليستخرج لهم منه ما يريدونه من ذهب الارض ممزوجاً بدمه ودمعه وعرق جبينه فينتقل ذلك من الحلقة الصغرى الى الحلقة الكبرى وهلّم جرأحتى يصل الى يد الحاكم القابض على اطراف السلسلة.

ولو استرسلنا في هذا الباب لما وسعته المجلدات التي لا نسعها الكتبخانات وانّما أردنا أن نذكر قطرة من بحور تلك المظالم وسوء الاحوال لينتبه اليها المصريّون وليتذكروا ماكانوا فيه. انّ الذكرى تنفع المؤمنين فيخجل بعض اولى الاغراض منهم من التبّجح بامتداح تلك الحال الماضية والتأسف من تجاوزها الى ما نحن فيه اليوم وتسميتها بايّام الرواج وأزمان السعادة ويتمّنون ان لوعادوا اليها وعادت لهم. ولهم شبه العذر بأن يعدّوها ايّام رواج لان تداول مائتين مليون جنيه تقريباً في مدى ثمانية عشر سنة وتنقلها من اجزا تلك الحلقات حتى خرجت عن مصر يعده البسيط الساذج وذو الغرض رواجا فضلا عن مبلغ المأية مليون جنيه من الدّين التى استدانته الحكومة من الاجانب وما لبث ان عاد اليهم وما سلّم على مصر حتى ودّعها. فان صح ان الصرّاف الذي تتداول على يده الالوف من الجنيهات يوميا فيقبضها ثم يصرفها انه غنى وذوثروة من اثر ذلك صح ان تلك الايام كانت ايام

سعادة ورواج.

وما الذى يؤمنهم ان عادت لهم تلك الحال ان يكونوا هم اول مسلوب واول مقتول. هل اتخذوا عقداً وميثاقاً من الظالم ان يكونوا سالبين غير مسلوبين مرتفعين غير متضعين فالظالم لاعهد له. وقد رأوا بأعينهم من كان اعظم منهم مرتبة واعلى منزلة لم يحلموا بنوالها في نومهم كيف اخذ في ليلة واحدة فقتل ثم سلب وكان أعزّ صديق واكبر معين. فأولى لهم ثم اولى لهم ان يحمدوا الخالق على خروجهم من تلك الحال سالمين وليتمتّعوا بما بقي لهم من ثروتهم وليخفضوا على انفسهم ويتركوا هذه الاوهام والخيالات ولا يكونوا حجة للاجنبي علينا.

تلك كانت حالنا في الزمن الماضي أقمنا عليها نقبّل اليد التي تذبح ونلثم الذيل الملوّث بدمائنا حتى غاضت ثروة البلاد واثقلت بالديون فوجد الاجانب لهم حقا شرعيّاً للتداخل في امورنا وادارة شؤونا حفظاً لاموالهم الآ انهّم كانوا مقتصرين على هذا الباب فقط ليس من غرضهم ولا من مأربهم اصلاح حال المصرى ونواله للحرّية وارتقائه في المدنّية بل كان عامة سعيهم في ازدياد نفوذهم ونوال حقوقهم فاشتّد الضنك ووصلنا للنتيجة الناشئة عن ذلك الاسراف في الظلم والتبذير في الاموال واستجيبت دعوة المظلوم والضعيف.

خف دعوة المظلوم فهي سريعة. طلعت فجأت بالعذاب النازل.عزل الامير عن البلاد وماله الادعاً ضعيفها من عازل،وما كدنا نخطو خطوة في طريق التنبه لاحوالنا والنظر في لمّ شعثنا وماكاد اولو النباهة منّا يجرؤن على الحاكم فيلتمسون منه اجرأ الاصلاح وتشييد الحرّية كأن ذلك هو الطريق الوحيد لنوالها وكأنّ حاكماً مطلقا يعطي الحرّية للأمة من تلقأ نفسه انما تتشيد الحرّية بيد الأمة لابيد الحاكم كما قدّمناه ومازال ذلك ديدننا حتى قامت الثورة العرابية.

ومن وقف على حقيقة تلك الثورة علم انها لم تكن من الثورات المرتبة على طلب الحرية وتنظيم الحكومة وانما ودفع اليها اربابها اندفاعا على غير استعداد لها ولا ترو في امرها. وكان منشاؤها ان جماعة من الضباط غضبوا لما استحسوا

بوجوب توفير في الجيش وفقد مراكزهم فيه وتقديم خلافهم عليهم فساعدتهم ظروف تلك الاحوال على المجاهرة بنفورهم فطلبوا عدم التوفير في الجيش اولا فردعتهم الوزارة وضيقت عليهم ولكنهم وجدوا معينا لهم من طرف آخر يحاول ان ينتفع من حركتهم فطلبوا عزَل الوزارة ثانيا ثم تورّطوا في الامر واحبّوا ان تدخل الاهالى في زمرتهم فطلبوا تشكيل مجلس للنواب ثالثا. وما زالت دسائس اولى الاغراض وسيال الحوادث ومجراها واحكام الصدفة تدفع بهم وتجذبهم باصابعها حتّى عظم امرهم وقويت شوكتهم فاجتمع عليهم الجانب العظيم من المصريين بعضهم لغرض شخصي وبعضهم لملل من تلك الحالة وبعضهم لمجرد الميل الى الجانب الاقوى والبعض الآخر لاملهم في حصول ايّ تغيير في الاحوال كما يتولع بذلك اكثر افراد الامم. و ساروا في طريقهم تحسبهم جميعا وقلوبهم شتّى لا يعلمون لهم مبدأ يحاولون تأييده ولا ترتيباً هم عازمون على حصوله ولا شكلاً للحكومة التي يريدون اقامتها على انفسهم وكلّهم لايدرون ماذا يفعل بهم. فتارة يطلبون والياً مكان آخر و تارةً يرومونها جمهوريّة مركبة من ارباب السلاح قائمة على ذباب السيف وطورا يبتغونها حكومة مقيّدة وحينا يجعلونها ولاية عثمانية وآخر يريدونها مستقلة. فلم يكن لهم رأى ثابت ولا مقصد معيّن بل كانت اعمالهم وافكارهم بِنْت الساعة و رَبيبة الدقيقة. و لم يكونوا يعرفون للحرية التي يصيحون بطلبها تحديداً ولا يعلمون لها تكييفا وانما كان بينهم فئة قليلة من المصريين قد احسنت تربيتهم وعلموا ماهية الحرّية ومادة الحقوق الوطنية وتحلّوا بالعلوم والفضائل وحلب الدّهر أشطرهم وصقل التهذيب افكارهم بما كانوا يتلقونه ويدرسونه من ذلك على امام استاذ فاضل اقام بينهم مدّة من الزمن كان مَشربه رفع الظلم عن المسلمين وبسط العدل فيهم وإحيا السُنّة وإماتة البدعة واعادة المجد القديم للاسلام ولم يزل مشرّداً في البلاد مطرداً لاينثنى عن عزمه ورأيه فانتهزوا فرصة تلك الحادثه هم ومن استفاد منهم واختلط بهم لنوال الحقوق الوطنية وانضموا الى تلك الحركة ولكن لم يكن ليتيسّر لهم انتصار رأيهم وتعزيز مبدائهم في لجج ذلك التهوّر وتيّار تلك السطوة فانتصرت دولة الاحلام وفازت صولة الخرافات والاوهام

ورفع السيف فوق الاعناق فخضعت الرقاب واسلست في القياد وذلّت النفوس والتوت الالسن فكان حال المصريين انهّم يطلبون الحرّية بواسطة الاستبداد ويحاولون نوال الرحمة من طريق القسوة كمن يحاول استخراج الاري من الحنظل والشهد من العلقم. وكان شأن تلك الفئة في تورطها كشأن كاتون الروماني وهو فيلسوف وطني حرّ كان اوقف حياته على نوال حرّية وطنه وكانت انقسمت الامة الرومانية الى قسمين قسم يحاول قلب الحكومة الى ملكية تحت قيادة قيصر وقسم يريد بقأها جمهورية تحت رياسة بومبية فانضم كاتون الى القسم الاخير مع علمه بانّ بومبية واشياعه لهم اغراض خصوصّية وليس يُرجى منهم نوال الحرية التي يطلبها لبلاده أن هم انتصروا فخرج مع ذلك في حزبهم متسلحاً للحرب فقال له بعض اصحابه كيف حالك ورأيك في نفسك قال له شرما قال: ان انتصر قيصر قتلني وان انتصر بومبيه قتلت نفسي قال له صاحبه وكيف ذلك ولك من علّو المكان بين حزب بومبية مايضمن لك ان تكون في منزلة عظيمة اذا انتصروا فأجابه الفيلسوف ان غرضي ان اعيش حرّاًبين قوم أحرار لا ان اعيش عزيزاً بين قوم ازّلاً.

ثم انحاز قسم من المصرين الى الحاكم تعلقاً باسباب حفظ الحالة التي كانوا عليها والتمسك بمراكزهم التي نالوها وطلب من دولة الانجليز ان تساعد على إطفاً الثورة فحضرت عساكرها وحصلت الحرب التي ليس هنا موضع تفصيل احوالها فهزمت العساكر المصرية وفرّ رئيسها من ساحة الحرب استبقاً للحياة مع عدم الثقة بذلك. ودخلت الانجليز بعد ان سفكت دمأها وانفقت اموالها ولم تفعل ذلك انجلترا محبّة في سواد عيون المصرّيين بل لأغراض لها دفعتها اليها.

ولما دخلت رجال الانجليز حقنت الدمأ وأغمدت سيف الانتقام واخذت تباشر ما في نيتها من الاصلاح وأقامة منار الحرّية على مقتضى ما نالته امم اوروبا باتعاب جسيمة وتكاليف شاقة في مسافة قرون عديدة كما تقدم في صدر المقدمة. ولكنها وجدت المصريين مختلق الرأى متفرق الكلمة ووجدت بينهم علّو كلمة

الاجنبي والدخيل ووجدت مصر أشبه شيء بمدينة بابل يوم تبلبلت الإلسن فلم تتمّكن من الوقوف على حالة المصرّيين واستعدادهم ولياقتهم بالنسبة لما تقدم وبالنسبة لجهل رجالها بلغة البلادِ وعوائدها وأشتبه عليها الأمر فلم تجد امامها رجالاً تنشر الاصلاح بواسطتهم الاّ من وجدتهم قابضين على أُزمة الادارة والحكومة ولم تجد من المصرّيين نفوراً منهم او انحرافا عنهم وهم من علمت لم تسلم يد أحد منهم من انغماسها في غمار الازمان السابقة أزمان الظلم والاستبداد شبوا عليها وشابوا فيها وذاقوا لذتها ونالوا من فائدتها. فلم تر الانجليز بدا من مباشرة الاصلاح على أيديهم ولم يوقفها المصريّون على طريقة أخرى سوى هذا السبيل فكانت تسعطهم اسباب الاصلاح في أنوفهم كما يتسعط المريض الدوأ وكانوا ينتقمون لانفسهم فما كان من خير واصلاح جبروا على فعله وقهروا عليه نسبوه امام المصرّيين لأنفسهم وماكان من شرّ وخلل وتقصير تمكنّوا من ابقائه ودوامه نسبوه الى الانجليز والمصريون يسلمون ذلك لهم ببساطتهم وبما بق في نفوسهم من اثر الطاعة العميأ لاولئك الحكام ويشتركون معهم في التسخط من هذه الحالة حتى توهّم المصريون في حكامهم وفى أنفسهم استعداداً كافلًا لاجرأ الاصلاح وتأييد الحرّية وتخّيلوا انهم نالوا بانفسهم ما هم فيه اليوم من الحرّية الشخصية واصلاح المالية وتحسين احوال الرّى وسلطة القانون وحفظ الاموال والارواح وتنظم الجيش وحرية الجرائد والافكار حتى بلغت مصر في مدى تسع سنوات مالم تبلغه أمّة اجنبية في مسافة مائة عام مع سفك الدماء وبذل الأرواح. ومال المصريون الى جانب الاجانب الذيّن لا يهمّهم من حال المصرى الا ان يكون فريسة نفوذهم وقربان سلطانهم كما تعوّدوا عليه من زمان بعيد يمتّصون دمه بأُنبوبة الامتيازات الاجنبية. وكلما حاولت انجلترا ان تساوى بين المصرى والاجنبي وتخفض شيئا من سورة تلك الامتيازات قامت قيامة الاجنبي الذي يموّه على المصريين أن لا غرض له الا مصلحتهم خدمة للانسانية وان بقأ حالته متمّتعا بانتراف ثروة البلاد خارجاً عن حكم القانون غير متساو بالمصرى في شيء من تكاليف الحكومة التي تحفظ له

ماله وروحه مطلق اليد في هدر دم المصرى لا يتكلف لذلك اكثر من ان يتغيب عن مصر مدة يتمتع في اثنائها برؤية وطنه واظهار اثر النعمة التي نالها من المصريين بواسطة الامتيازات ثم يعود الينا ثانية في زىّ غير زيّه وتمويه لهيئته ويقم بيننا على ما كان عليه كل ذلك ضامن لراحة المصريين وحسن مستقبلهم كما يزعمون. ثم يطلب منا بعد ذلك ان نتابعه على رأيه ونسايره في طريقه ونعضد شوكته ونفوذه لثبات تلك الحالة حتى لا تبتلعنا الدولة الانجليزية. ليت شعرى وايّ ابتلاع يكون ابلغ من ابتلاعه لنا. مثال ذلك ان تجتمع جماعة من الذئاب وقع بين ايديهم ظبى في طريقه اسد وله طريق آخر للنجاة من الفريقين فيقولون له بعد ان يخفوا عليه طريق النجاة ان الأصلح لك والأنفع ان نقطعك اقساما ونتقسمك ارباً ونشترك بأجمعنا في افتراسك تحفظا عليك من ان يبطش بك الاسد دفعة واحدة فيسّره ذلك ويساعدهم عليه وقدم لهم اعضاءه واحداً فواحداً تسهلاً لهم وفراراً من الاسد ويضل عن طريق نجاته من الطرفين وان يسلّط الاسد على الذئاب.

فخفى على بعض النبهاء منا طريق النجاة للمصريين وأخذوا يصيحون مع الاجنبى المشروح امره وانتهزوا فرصة حرية الجرائد للقدح والطعن والصراخ والعويل. وكل ذلك ينحصر في امرين طلب الجلاء وتقصير الانجليز في مباشرة الاصلاح. اما الجلاء فهو اول واجب على كل مصرى وطنى ان يسعى في الحصول عليه من أبوابه وفي أوقاته ولا ينثنى عنه الأكل ساقط النفس في مراتب الاجتماع البشرى بل هو من الامور الطبيعية ان لا يقبل احد حكومة الاجنبي عليه. ولكن ينبغى ان نسعى لذلك بالوسائل الفعالة المؤدية اليه بدون ان ينشأ عن ذلك ضرر وان يكون في الوقت المناسب فانّ الامور مرهونة باوقاتها. والبرهان قائم باننا لم نبلغ درجة الحرية التي نتمتع بها الآن وما تبعها من الاصلاح الا بواسطة الانجليز دون سواهم وهم لم يستطيعوا ذلك الا بوجود جيش الاحتلال بيننا ولو لاه لما رضخ حكامنا لأشارة الانجليز في اجرأ الاصلاح المذكور ولو لا دخول الانجليز لما تيسّر لنا ان ننال شيئا من ذلك بانفسنا بدليل اننا اقنا نحتمل الهوان والذل ولم

تتفارى منه فضلا عن اننا كنا مساعدين للظالم على انفسنا كما تقدم ونحن نحـن لم تتغير ارواحنا ولا اجسامنا ولم تدخل في انفسنا يد المعجزات فتغير نقصها كـمالاً وجهلها علماً في مدّة تسع سنواتِ والنبهاُ المهذبون فينا جزء ليس بعظيم. غاية الامر يمكن لنا ان نقول ان الذين لم يتربوا على الظلم ولم تدخل في نفوسهم سجيّة الامتثال والهوان ولم يدركوه ولم يتفرجوا في ملاعب الجبروت والعظموت هم صبيان الآن في سن التعلم الابتدائي .

ستأتي البقية

قيصر الروسية

أتانا المستر جونستون بمقالة لطيفة بها يصف مزايا القيصر الروسي ويمدح حسن اخلاقه وبأسه وقوته وهذا ملخص ما قاله: ـان اسكندر الثالث ويبلغ في العمر ٤٨ سنة وهو طويل القامة قليل الكلام شديد العزيمة قوي البنية مقدام على العمل جسور في الشدائد والملمّات. ثم انه يحبّ تشييد المعارف والعلوم في البلاد ولا يميل بنفسه الى الحروب والفتوحات بل جلّ قصده عمران الممالك التي في حوزة يده ولا صحّة لما يقال بان القيصر ظالم. هذا وان الشعب اجمع يحبّونه محبّة الولد لأبيه ومع ذلك الامبراطور لا يقبل عذراً ممن يخالف القوانين ويأمر بطاعة الروساء طاعة تامة وندر وقوع الخلل في حفظ الاوامر خصوصاً في العسكرية ومن وقع منه قصور عوقب عقاباً شديدا.



قيصر الروسيه

مُلَخَّص تاريخ القرن التاسع عشر

(سنة ١٨٠١ الى ١٨٠٣)

مقدمة

من اهمّ الامور التي تستوجب النظر في أواخر القرن الثامن عشر فهي وقوع المناظرة والمجاهدة فيما بين انكلترا وفرنسا بالاخص في البلاد الشرقية فكان كلّما أقدمت الواحدة مانعتها الاخرى ولكن في آخر الامر عاد نتيجة ذلك خيراً على الانكليز قويت شوكتهم ومدّت سلطتهم فطردوا الفرنساويين من أراضي الهند ومن كاندا وكانت قوّة الأمة الانكليزية البحرّية عظيمة جداً وعدد سفنها يفوق عدد سفن بقية الامم الغربّية حتى في ذلك الحين كانوا ينعتونها بسيدة البحار انما حالة انكلترا المالية كانت سيّئة وفي غاية من الضعف حتى انّ البنك الانكليزي توقف عن دفع الديون مدّة.

ثم انه في تلك الايّام اقدمت الروسّية على الفتوحات في عهد الامبراطورة كاترينا ولكن في ايامها ما توصلت الروسّية الى درجة عظيمة من الترقي.

انما شمس بونبارط النابوليون الاول كان بزوغها في ذلك فحجبت عن الانظار الاخرين من عظام الرجال والدول وهو الذي القى الرعب في قلوب اهل الغرب لِما اظهره من البأس وشدّة العزيمة والاقدام في الحروب. اما اسبانيا ابتدأت بالتاخر في ذلك الوقت برّاًوبحراً ولم يَبْقَ عندها الاّ عدد قليل من السفن الحربية. ثم انّ ما خصّ بقية الدول فبروسيا لم يكن لها حينئذ اسم يذكر والنمسا كانت في ضيق

ماليّ شديد وأضطرّتها الحاجة غالباً الى طلب الاسعاف من انكلترا.

اما المملكة العثمانية فبعد توفي السلطان سليم الثالث وقع بها القلاقل والثورات الداخلية وبقي الحال على هذا المنوال مدة من الزمان الاّ ان لمّا افتتحت فرنسا بلاد مصر اتحدّت الدولة العثمانية مع روسيا واشهرت الحرب ضد فرنسا. وكانت هذه هي المرّة الوحيدة التي تحالفت وتعاضدت الدولتين المذكورتين في ميدان القتال ضد العدو. انّ اول من تولى الملك في بلاد فارس من آل القجر كان الآغا محمد شاه وذلك في سنة ١٧٩٤ وكان ظالماً جباراً سفّاكاً للدّماء وفي ايّامه فتحت بلاد جورجيا وخراسان وضُمّت الى بلاد فارس وبعد وفاته سنة ١٧٩٨ خلفه ابن اخيه فتح علي شاه.

ان اول من شيّد صولة الانكليز ووطّد قدمهم في الهند كان اللورد كليف المشهور وتبعه ورين هَيتنجس واللوردمورنجتن ولكن لمّا أقدم نابوليون الاول على مصر قام تيبو صاحب وجدّ في مقاومة الانكليز وذلك لأعادة قوّة فرنسا في الهند انمّا خاب سعيه وتغلّب عليه الانكليز.

ثم ان أدقننا النظر في احوال العالم الغربي في ابتداء هذا القرن فنرى على انّ فرنسا كانت قوتها برّاً أعظم من قوّة باقي دول اوروبا وانّ قوّة انكلترا كان معظمها بحراً. وفي سنة ١٨٠١ اتحدت دول فرنسا وروسيا والسويد والدانمارك وبروسيا ضد انكلتره ولكن لم تدم المحاربة طويلاً بل انتهت بعد تغلّب الاميرال نلسون في مقاتلة كوبنهاجن في ٢ من شهر نيسان في تلك السنة وعندما توّلى الامبراطور اسكندر الروسي عرش اسلافه أنفضت المحالفة ضد الانكليز وكان قبل ذلك وقع حرب الاسكندرية بحراً وانتصرت الانكليز على الفرنساويين وآل ذلك بعدها الى ترك الفرنساويين لمصر.

ثم انه في ٢٧ اذار عقدت روابط الصلح في اميانس فيما بين الدولة الانكليزية ودول فرنسا واسبانيا وهولاندا. انما كلّ من امعن النظر في تاريخ تلك السنين السالفة فيعلم بانّ أهمّ الحوادث التي حصلت كان منبعها بونوبارط الاول فهو الذي اراد

التغلب على بلاد الخافقين بالاخص افتتاح بلاد الشرق وزعم انه بالاستيلاء على مصر يسترجع الهند من يد الانكليز ولكن بعد ما فتحت جيوشه في مصر وجّه نظره الى سوريا وسار عليها قاصداً حلولها انما لم ينجح في مرامه واجبرته الجنود العثمانية على رفع الحصار عن عكا فرجع عن سوريا خذلاناً وعاد الى فرنسا وكان اسم بونبارط اشتهر في كافة اقطار العالم فافتخر به اهل بلاده ورفعوه الى مقام سام ولقبوه بقنصلهم الاول وبالحقيقة انّ بونبارط توصل الى مالم يصل اليه احد قبله ونال مجداً رفيعاً واكتسب فتوحات عديدة وجعل اسم فرنسا مهاباً آينما ذكر. هذا مالزم وضعه الآن مختصراً وسنأتي انشاالله في شرح ما وقع في اوائل القرن التاسع عشر بالتفصيل في اعدادنا الاتية وعلى الله الاتكال.

ترجمة ما في القسم الانكليزي

الدسائس الروسية في البلقان

قال الفاضل البارع الموسيو مياتوفش وزير خارجية الصرب سابقاً بمقالته في (ضياء الخافقين) ما ملخصه : ـ انّ ارباب السياسة لا يرفعون انظارهم عن البلقان اذ انّ تلك البلاد هي الآن محور مساعيهم وبها يتعلق حلّ عقدة المعاسر الدولية والمصاعب السياسية وفيها تناط آمال اصحاب المقاصد الافتتاحية وطالما انّ الامّة الروسية تزعم بان لابد من ضمّ جميع البلاد الاسلافونية الى حكم القيصر الروسي لتيئيد شوكة تلك الامّة في العالم فطمعها في احتلال الاستانة يتزايد من يوم الى يوم وهذا الطمع مؤسّس في قلوب الروسيين منذ ايام الامبراطورة كاترينا وبناءً على هذا الأمل ترى انّ الروسيين يحتملون المشاق والظلم من حكامهم واستبداد روسائهم وذلك لأعتقادهم انّ هوانهم وشقاهم امر مقدر ووقتيّ فقط وانّه حالما تملكت الروسيه على الآستانه فيتغيّر الحال ويتمتعون بالحرّية التامة وترفع عنهم المظالم ثم انه بعد ذلك يقدم الروسيون ويقهرون الهند من الانكليز ويمتلكون آسيا الوسطى ومصر وما جاور تلك البلاد (ايم الله لقد تحالف الجهل مع الطمع). ويزعم الروس ايضاً بان بمجرّد ادّعاهم في انّهم حُماة الدين الارثودوكسي يستميلون قلوب اهالي البلاد البلقانية وانهم يلتجئون الى تلك الامة لتنصرهم في احتياجاتهم المادّية والادبّية انما نرى على ان كثيرين من وجهآء الناس في الصرب يجدّون في مقاومة مساعي الروس ومعاكسة دسائسهم كما وان الموسيو ستانبلوف في البلغار

ينتهز الغرص لمضاضدة روسّيه. وبالاختصار نقول بان كيفما سعت الروسيه ومهما فعلت وجدّت واجتهدت لضمّ الصرب والبلغار الى املاكها فلا يجديها ذلك نفعاً وستجد انّ فيما بين مطامعها في تلك البلاد ونجاح مساعيها جبال عالية يصعب مرقاها اذ انّ الحزب المضاضد لها في البلقان هو اقوى نفوذاً واكثر عدداً من حزبها ولربما لا تنحلّ هذه المسألة والمشاكل الاّ في ميدان القتال وذلك في كلاسيا.

بلاد بلوجستان

قال الاديب المسترن هيزلمون في مقالته ـ انّ بلاد بلوجستان قد ترقت ترقياً عظيماً في السنين الاخيرة خصوصاً في ايام الحاكم السار ساندمان وسبب هذا التقدم هو بمجرّد مطاوعة الحكومة بما ترغبه اهالي البلاد ونظراً لتمتعهم بالحرّية التامّةدينيّة كانت ام مدنّية والشعب قاطبة يميلون الى الانكليز لما بلغهم من المنافع الجمّة التي تحصلوا عليها بواسطتهم ولذلك (يظن المستر هيزلمون) بانّه ان اضرمت نار الحرب فيما بين انكلترا والروسية فاهل البلوجستان يسعفون الانكليز اسعافاً مُهّماً وانّ مستقبل هذه البلاد جيدة فقط يلزم انشاء خطوط حديدية في الداخل بالاخص من كراشي الى سيستان في بلاد فارس للمنفعة العموميّة.

مراسلات

مصر في ١٥ آذار ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصي)

بلغنا ان الباب العالي قد ارسل الى الحكومة المصريّة رسالة يعيّن فيها المال الذي يلزم أن تدفعه الى حاملي الفرمان وهو ستة آلاف ليرة اي نصف المبلغ الذي دفعتهُ عند ورود الفرمان للخديوى السابق.

انّ سُموّ الخديوي في نيّته أن يصلح المدرسة الحربيّة في مصر وأن يجلب اليها بعض الضباط الاوربيّين ليقوموا فيها التدريس واجراء النظام.

قرأت في احدى اعداد الاهرام ما يأتي - «انتخب اثنان من القبرصيين عضويين لمجلس الشورى فأبطل انتخابهما بناءً على طلب موظف انكليزي هو من المترشحين للانتخاب وعلى قرار قض انكليزي كان منه ان وضع غرامة على اسقف سيرين ورئيس اساقفة فيلوتيروس فهاج القبرصيّون المسيحين لذلك وعظم استياؤهم وعقدوا في ليماسول اجتماعاً حافلاً قرّروا فيه الاحتجاج على اعمال الانكليز واجراءاتهم الاستبدادية» - [فيظهر لنا بانّ اصحاب الاهرام يعتقدون بانّ قُرّاء جريدتهم يصدقون كلما يطالعونه بها من الاخبار صحيحة كانت ام غير صحيحة فلذلك لايرون ضرورة للاتيان ببراهين لاثبات مايتوهمونه وينشروه].

قد منع سُموّ الخديوي أعطاء معلومات عمّا يحدث في قصره ولا يؤذن لأي مكاتب جريدة كان او محرّر ان يدخل القصر للاستعلام عن الاخبار ونشرها.

الاستانة في ١٥ آذار

(لمكاتبنا الخصوصي)

أمرت الحضرة الشاهانيّة ان يفتح معرض للخيل في هذه العاصمة وان تعطى النياشين والشهادات والجوائز لاصحاب الخيول الّتي تفرق غيرها في جودة الاصل وحسن الخلق. وينتظر أن يفتح المعرض المذكور في شهر تموز الآتي وقد صدرت الاوامر بالاستعلام عن عدد الخيل الّتي تصلح للعرض.

ان الاهتمام بتحسين احوال العسكريّة العثمانية كل يوم في ازدياد والسعي في تجنيد قبائل الاكراد متواصل فقد تمّ الى الآن تشكيل خمسة واربعين الاياً من السواري والمأمول قريباً ايصال ذلك الى الستين الاياً والترغيبات جارية بكل نشاط في بقية الولايات من العراق والجزيرة والشام والان قد حضر الى هنا زعماء قبائل بادية الشام وحلب فنعهم نزلاء الحضرة السلطانية والمأمول أن يترتب على حضور هولاء الامراء فائدة كبيرة وان لا يجعلوا الاكراد يسبقونهم في خدمة لوطن فانّه يمكن بسهولة تنظيم اربعين الف فارس اي ثمانية الاياً من عرب الشام فقط.

صدر تلغراف اخيراً من مقام الصدر الاعظم الى جميع الولاة العثمانية ماله انه من المفروض على اهل الاسلام ايفاء احكام الفروض الدينية والابتعاد عن المحارم وان الذيّن يراعون هذه الفرائض ينالون النجاة في الدارين واما المتقاعدون عنها فيحلّ بهم الجزاء وانه لذلك يوصيهم بموجب الارادة السلطانية ان يجروا التنبيهات والاخطارات الصادرة على عموم ماموري الملكية بان يوفوا الفروض الدينّية تماماً مثل الصلوات في الاوقات الخمس واجتناب المناهي.

قد احسنت الحضرة السلطانية بمدالية الامتياز على غبطة البطريرك نيوفيتس على طائفة الروم الارثذكس وقد حملها الى غبطته حضرة سعادلتو احمد جلال‌الدين باشا. وكان غبطة البطريرك قد ذهبت الى المابين الهمايوني لزيارة حضرة عطوفتلو الحاج على بك سرقرناء الحضرة السلطانيّة فلما بلغ ذلك مسامع

جلالة السلطان أرسل ياور الى غبطة البطريرك المشار اليه انّه يأذن له بالمثول على الأعتاب السلطانية فبادر الى ذلك ونال التلطف والالتفات وأحسنت اليه الحضرة العليّة بعلبة سعوط مرصعة.

بغداد في ٢٠ شباط

(لمكاتبنا الخصوصي)

اني ارسل اليكم برسالة اخري التي قد انتشرت خفية كما صار نشر الرسائل الدينية السابقة وموضوعها كالتي أرسلتها المرّة الاخيرة حثّ العلما والشعب على خلع الشاه وقدأقلقت الخواطر بمجرّد توارد هذه الرسائل المثيرة. ولا يخفى انّ علماء الدين لهم نفوذ عظيم في البلاد الايرانية بما ان معظم اهالي البلاد هم من المسلمين (من الشيعة) ولا يعلمون قانوناً ولا حكماً بل يطيعون ما يأمرهم به العلما واهل الدين وان الحالة الحاضرة ذات اهمّية عظمي اذ المظنون انه سيحصل عن قريب ثورة دمويّة هائلة وأصل سبب الهيجان الحاضر هو عدم وجود القوانين الشرعّية لتأمن الاهالي على ارواحها واموالها بواسطتها وأن تقوم باجراء العدل والقانون على الرعَايا من ايّ ملّة كانوا وليس باهل الدين والعلماء وما يأمرون به انباذ الناس ولا بالقهر والظلم والاستبداد.

اخبار

* وردت الينا رسائل عديدة من سورية ولبنان مضمونها ان الدروز هناك يستعدّون ويتأهبون لحركة قريبة ولكن الي الآن لم يرد لنا تثبيت هذا الخبر.

* أنبأنا مكاتبنا في سوريّة بانّه قد ظهر الجراد في اقليم الخرنوب من قضاء الشوف في لبنان فأصدرت الحكومة الأوامر ببذل العناية واستعمال الوسائل الفعّالة لدفع المضار.

* قرأنا في المُقطَّم ما يأتي «زاد عدد ركّاب سكة الحديد المصريّة في شهر فبراير هذا العام ١٣٢ الفاً عمّا كان عليه في شهر فبراير من العام الماضي وزاد ايراد سكة الحديد ثمانمئة جنيه عمّا كان عليه في العام الماضي وذلك دليل قاطع على انّ رخص الأُجرة يزيد الايراد. فعسى أن تقوى عزيمة مجلس سكّة الحديد على اعادة طلبه لترخيص أُجرة الركاب بحسب ما طلب قبلاً وان لا تتأخر الماليّة عن اجابة هذا الطلب فانّ أُجور سكة الحديد في القطر المصري لم تزل أُغلى ممّا هي عليه في كل البلدان».

* قد وصلنا كتاب من مصر وهو في (الرقّ في الاسلام) تاليف احمد شفيق بك السكرتير الخصوصي لسعادة ناظر الخارجيّة وترجمه الى اللغة العربيّة وحلاه بحواشٍ علميّة و فوائد تاريخيّة و جغرافيّة حضرة الفاضل احمد ذكي بك مترجم مجلس النظار. وسناتي بالكلام عنه في العدد الآتي من ضياء الخافقين ونختصر بقولنا الآن انّ هذا الكتاب يحتوي على فوائد شتّي علميّة ودينيّة وتاريخيّة فنثني على

حضرة كاتبه وعلى جناب مترجمه الفاضل الذي اضاف اليه حواش عديدة ومفيدة ونرجو بان المصريين لا يتأخرون عن الاقدام في اتباع اثر هولاء الفضلاء بل يقدموا في الكتابات ونشر الكتب ومباراة ابنآء الغرب في العلوم والتقدم.

* قد طالعنا في جريدة «لسان الحال» المنشور الآتي من محل شزير وشميل وشركاهم في ليفربول واذ انه يستوجب التفات تجار الشرق الذين لهم علاقات تجارية مع هذه البلاد بالأخص الذين في بلاد سوريه رأينا لزوم وضعه في جريدتنا وقد استصوبنا المشروع المذكور أدناه كونه يأول بالخير الدائم على كافة ابناء سوريه ويجديهم نفعاً عظيماً ولقد آن اوان الاقدام فيجب على أبناء الشرق خصوصاً اهل سوريه أن يبارون الامم ويسابقونهم لنيل المجد الرفيع ولا يتم ذلك فقط بجمع المال بل بواسطة الغيرة الوطنية والاتحاد والمعاونة على الاعمال لتكن الفائدة عامة ليس خصوصية فقط فانه بذلك تقوم الامةفنحثالسوريين على اغتنام هذه الفرص ونرجو لهم النجاح في كل آن وكل عمل؛

«انه منذ سنين وقع اختلاف بين اهالي مانشستر وبين ادارة مينا ليفربول والسكك الحديدية الموصلة بين مانشستر وليفربول على مصروف البضائع التي تفرغ هنا ثم تنقل على قطر السكك الحديدية او الاقنية الصغيرة الى مانشستر فرفض ذووا الامر من اهل ليفربول تخفيض الضرائب عن المنقولات وأصروا على اجراء القديم على قدمه على ان اهل مانشستر اضمروا في قلوبهم التخلص ولو مهما كلفهم الامر من الدرهم فاخذوا للحال في اشهار مشروع خطير وهو فتح معبر لماء البحر من جانب نهر ليفر بول الى مدينتهم تسير فيه السفن بقصد الاستغناء عن ليفر بول اصلا فتنقل البواخر اليهم ما يحتاجون اليه وتوسق من عندهم ماكانوا يشحنونه من مينا ليفربول بعد تكبد مصاريف النقل في السكك الحديدية وغيرها وهكذا تتوفر عليهم عاقبة التاخر فيالاصداروالايراد مع وفر في المصروف وتخليص البضائع من غوائل العطل الناتجة من جراء كثرة التداول واستأذنوا المجالس فنالوا بغيتهم اخيراً بعد ان صرفوا في المدافعة نحو من ماية وخمسين الف ليرا ولما تم لهم الاذن بدأوا في

مشروعهم هذا منذ بضع سنين وينتظر فتح هذا المعبر بعد مدة خمسة عشر شهراً الى سنة ونصف صالحاً اميناً للبواخر والكلفة المبذولة في سبيل انشائه لاتقصر عن عشر ملايين ليرا استرلينية وقع عليها على مدينة مانشستر.

ولما كان المعبر المذكور قريب النجاز فاحد أُصحابنا ممن لهم الخبرة التامة في اعمال الفابورات وعارف حق المعرفة افتقار البلاد السورية الى مواصلات بخارية بينها وبين اوربا عموماً وانكلترا خصوصاً رأى تاليف شركة سفن بخارّية مساهمة لعمار اربع او خمس سفن متوسطة الحجم معتدلة السرعة تسير بين مانشستر والموانى السورية عموماً راسلاً على نسق دائم في مدات معلومة ولا يخفى على ذوي الخبرة ما ينجم عن ذلك من الفائدة وكم يتوفر من المصاريف ذهاباً واياباً فضلاً عن عطل المال الملق على الشطوط فبوجود عمارة مخصوصة في شطوطهم يتمكنون من البيع والشراء على التسليم في اوقات معلومة امنين شرّ الانتظار فعرض هذا الصاحب فكره علينا طالباً منا أن نطلع عليهابناء الوطن حتى يتقدموا للأكتتاب حالاً والمظنون انّ مبلغ مأية وعشرين الى مأية وخمسين الف ليراً يكون كافياً في البداية ويخرج اسهماً بقيمة ٢٠ ـ ١٠ السهم فان أمكن نوال اكتتابات لحدّ عشرين الف ليرا من الوطنيين يتدّبر الباقي هنا وهذه القيمة وان تكن طفيفة بنفسها نسبة الى المبلغ المفروض فهي تكون كعربون لنا من السوريين على عضد الشركة وحينئذ تخرج لائحة بهذه الشركة يتعيّن فيها رأس المال والمديرون والاعضاء العاملون وانّا نؤكد ربحاً للمساهمين يفوق ١٢ الى ٢٠ في المساية بحسب الاوقات ولا شك مع التمادي يزيد هذا الربح اذ يكون تمدّ السكك الحديدية المشروع بها في سوريا الان.

وقد جعلنا هذا العرض مقدمة للَائحة الرسّمية قاصدين فيه الوقوف على نوايا ابناء الوطن عموماً وقاطني الموانى السورية من أُصحاب الاعمال خصوصاً وعلى الله الأتكّال تحريراً في ٢٤ شباط سنة ١٨٩٢ ».

اعلان

محل كيلبرت وريفنكتن ـ ليمتد سينت جونس هاوس كـليركنويل ـ لندن

انّنا نعلن لحضرة قُرّآء جريدة (ضيآء الخافقين) بانّنا نطبع كلّ ما يُـراد مـن الكتب والاوراق في اللغات الشرقية وفي كل لغة في العالم. واننا نجلب ونرسل الى ايّ من شآء حروف مُصَبّة عربيّة وفارسيّة وهنديّة وغير لغات شرقية وكافة ما يلزم من آلات الطبع وغيره.

واننا نطبع في محلّنا طبع حجر وطبع نقر ونجلّد الكتب غيرها في كلّ الانواع ونقوم بما يلزم في كافة امور الطبع وما أشبه ذلك.

وان محلنا من المتشارطيّ مع سكك الحديد في كل اللوازم من هذا الباب.

والاسعار متهاورة ـ فكلّ من يرغب أن يـشرّفنا بـأوامـره نـبذل جـهدنا لأرضائه.

العددان الرابع والخامس ضِيَآءُ الخَافِقَينْ السنه الاولىٰ

Dia - ul - Kharikain
(TEH LIGHHT OF THE TWO HEMISPHERES)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة
الجمعه في ١٥ تموز سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراک (خالص اجرة البريـد) في القسم العربي والانكليزى في انكلترة:

عن سنة	عن ستة أشهر
١٢ شليناً	٧ شلينات
في الخارج:	
١٤ شليناً	٨ شلينات
(تدفع سلفاً)	

الاعلانات:	ليرة انكليزية
عن كل صفحة	١٠
عن نصف صفحة	٦

(والاعـلانات يـصدر تـرجمتها في الانكليزي)
يجب أن تُخـابر الادارة راسـاً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكـون خـالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج و لا تُـرَدّ لاصـحابها أدرجت او لم تدرج. وباسم مدير الجريدة أن كانت تتعلق بالإشغال.
واما التـلغرافـات فـيكون عـنوانهـا «ضياء ـ لندن». Dia, london

فهـــرســــة

انّ جريدة (ضيآء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر وشبهرد في محل ادارة الجريدة ـ ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت ـ لندن و تُطبَع في مطبعة
كيلبرت و رويفنكتن ـ ليميتد ـ سينت جانس هاوس ـ كليركينويل ـ لندن
GIIIBERT & RIVINGTON, LIMITED, ST. JOHN'S HOUSE, CLERKENWELL, LONDON.

العددان الرابع والخامس | ١٢١٨١٢ | السنة الاولى

Eastern and Western Review.



قيمة العدد الواحد | ستة بنسات

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

(ايار وحزيران)

الجمعة في ١٥ تموز سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزي

في انكلترة :—

في سنة	في ستة اشهر
١٣ شلينا	٧ شلينات

في الخارج :—

١٤ شلينا ٨ شلينات

(تدفع سلفا)

الاعلانات	ليرا انكليزية
عن كل صفحة	١٠
« نصف «	٦

(والاعلانات يصير ترجمتها في الانكليزي)

يجب ان تخابر الادارة رأسا ام كلها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج وما ترد لاصحابها ادرجت اولم تدرج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالاشغال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها "ضياء - لندن"

"Dia, London."

فهرسة

ان جريدة (ضياء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر و شجرد في محل ادارة الجريدة — ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت — لندن .

وتطبع في مطبعة

كيلبرت و ريفنكتن — ليميتد — سينت جانس هوس — كلاركنويل — لندن .

Gilbert & Rivington, Limited, St. John's House, Clerkenwell, London.

الرقّ في الاسلام

ان الأباطيل متى أتّسمت في النفوس حال سذاجتها بوسمة العقائد أظلمت العقول وأعشت البصائر. فلا يتميّز في ساحة ظلماتها البراهين الواضحة وتتنذ من الأغاليط الفاضحة ... والحجة القاطعة عندها ما يمكن بـه ان تسـند أبـاطيلها التي سكنت اليها وعقدت نزعاتها الى اكتناه خفيّات الحقائق عليها... هذا هـو ديـدن الأنسان .. وعلى هذه الوتيرة قد سلك منذ البدء آحاد الناس في مضالّ عقائدها... ولا غرابة .. وانّما العجب انّ الانسان يرى من الواجب عليه ان يقيم على عقيدته ادلّة مموّهة يجزم بفسادها ويحكم باستحالة منازعها. ويفرض على نفسه ان يغالط خصمه بواهي اقواله دفاعاً عن باطله. ويبهته بأراجيف قدوجد في اختلاقها هضماً لحقّه وتشويهاً له في أنظار العامة وتنفيراً للنفوس عن الأذعان به والاصغاء اليه.

هذا هو الكردينال (لافيجرى) قد التزم على نفسه أن يبهت الديانة المحمدّية في استرقاق (الزنوج) بالحيف في احكامها قائلاً انّ نصوص هذه الشريعة هي التي تبعث المسلمين على شنائع الاسترقاق وتبيح لهم قبائح النخاسة. وانّهم يـعتقدون اذعاناً لها بانّ الزنجي ليس من جنس البشر... هل كان هذا المتكلّم جاهلاً بالقرآن المجيد وقد تُرجم بجميع اللغات الأفرنجية،كـلاّ... انّـما سـاكـن المسـلمين وعـاشر الموحدّين في الجزائر وتونس سنين عديدة بلى... فما هذا الهُجر.. فريةٌ دفعتّه اليهـا تلك الجبّلة العجيبة عمداً.. ولمّا كان لشقشقته تأثير في نفوس لا تميّز صحيح الاقوال من فاسدها وانّما تُذعن لها ثقة بقائلها وجب على المسلمين ان يدحضوا هذه الفرية

التي تعمدّها الكردنيال على شريعة قامت بالعدل والحق وأتت بمكارم الأخلاق ودعت الى معالي الصافات...

فألّف الفاضل المتفنّن شفيق بك رسالة بديعة بالفرانساويّة ذكر فيها اسباب نشأة الاسترقاق بين الأمم ومعاملتهم الأرقّاء جيلاً بعد جيل. وبيّن انّ الديانة العيسويّة التي هذا الكردنيال حِبرها مانصّت على حرمة الرقيّة بل الحواريّون قد قرّروها في وصاياهم وأقرّوا بها في رسائلهم وعدّوا أطاعة الارّقاء لمواليهم تمجيداً للمسيح وتعظيماً لاوأمره. وانّ الأساقفة حينما كان لهم السلطان الأعظم على الآفاق والانفس قد جدّوا في أباحة الاسترقاق وأقاموا على صحّته حججاً دينيّة وادلّة طبيعية. وحسبوا الرقيّة من تمام نظام الكون... وانّ الرغبة الى فكّ الرقاب ماهاجت في نفوس الامم الافرنجية الاّ بعد ان سقطتْ كلمةُ الأساقفة وتجردّت النَهـيَة عن وثاقها واستبدت الفطرة بأوامرها...

ثم انّ هذا البارع الحاذق قد أبدع في بيان نزاهة الديانة المحمديّة السمحة عن الحيف والجور قائلاً انّ النفوس قبل ظهور هذه الشريعة الحقّة قد ولعت بالاسترقاق في كافّة آرجاء العالم. وكانت الشعوب والقبائل تحسب الأرقّاء من حاجيّات المعيشة وضروريّات الحيوٰة. فلو فاجئتها بما يشقّ عليها لأستنفرت منها وأعرضت عن قبولها وخسرت خيراً كثيرا. فقضت الحكمة ان تكبح برفق شرهها وتقودها الى فضائل السجايا بعرف...

(ستاتي البقية)

كذَبَة التاريخ

انّ ما يتجشمه المورّخ من المصاعب في ايراد الحوادث وضبط اوقاتها وذكر ذوي اليد فيها والاسباب التي دعت اليها والنتائج التي نجمت عنها لما يفوق حد الوصف حتى انه قلّما يسلم مورخ مهما بالغ في التدقيق والتنقيب من معائب واغلاط بعضها مهم في نفسه غلطه غير متجاوز الى ما سواه ومنها ما يكون ذا علاقة مع ما جاوَره او ما تعلق عليه من غير امور فيفسد اكثرها ويحطّ من قيمها الى حدّ انها تصبح في حيّز الا غفال لا يعبأ بها لكثرة ماتعاورها من الاختلافات ومثل هذا الشطط كثير لا يحصى واكثر ما يكون في كتب الأقدمين الذين لم تكن لديهم حجة يستندون اليها في رواياتهم الاّ ما جرت به ألسنة المحدثين بالتقليد المتعارف ومن تطلع الى كتب التاريخ بعين الناقد رأى ان كل أُمة نالت نصيباً من الاكاذيب التي ياتي بها المورّخون وما من قوم يفاخر آخر بصدق مورخيه واما الاسباب الداعية الى تلك الاختلافات التاريخية فكثيرة فمنها ان المورخ ليجعل لروايته قدماً راسخة في أذهان سامعيه او قرآئه يذهب الى ماوراء عالم الامكان فيأخذ يسرد قصصاً خارقة الطبيعة لا يمكن حدوثها ولكي يتسنى له ذلك يأتي على ذكر اسماء اماكن واشخاص تباعد عهدها عن قومه فياخذ يخبر متشدقاً ومتفيهقاً بما لا يصدقه هو نفسه بادى بدءٍ ثم عندما يرى انّ القوم قد اصاخوا السمع له وعَجبوا من حديثه وتلذّذوا بما انطوى عليه سوّلت له نفسه الزيّادة على ذلك الحديث وتأييده بما يعنّ له من الخرافات والأعجوبات الوهميّة وسامعوه يزدادون عجباً كلما ازداد كذباً. ومنها ان

المورخ يضطر الى تلقن قصص بالسماع كما سبق عن الاولين واللسان كثير العثرات والذهن ـ قبّحه الله قائداً ـ ميّال الى الاختلاق والادهاش فيأخذ يزيد ويكبّر ويعظّم الحوادث الى حدّ ان رُواتها الاول اذا سمعوها ظنوها اخباراً جديدة لم يعرفوها من قبل وان توسموافيهابعض ما ذكروه انفسهم لذاك الراوي حسبوا ان ما زيد عليها انما هو زبدة الحق لاتتم القصّة الاّ به فلم يعرفوه هم من قبل فياخذون يتناقلون ويزيدون ومن اكثر المورخين تطاولاً في الزيادة والنقصان المورخون الدينيّون ـ والعياذ بالله ـ وهم اكثر المورخين أضراراً بالحقيقة واشدّهم تطاولاً عليها وادعى الى التيه في فيافي الضلال فقد ظنّوا ان الاله لا يكون الهاً الاّ اذا خرجت اعماله عن ناموس هو سنّة وان القدّيس لا يكون رجلاً باراً الاّ اذا فتح عيني الاعمى وطهّر الأبرص واحسن الخياطة وأقام الموتى وانّ رجل الله لا يكون مُحَبّباً لديه تعالى الاّ اذا دخل جب الاسود وخرج سالماً معافى وان القوي باذن الله لا يكون ذا عظمة الاّ اذا قتل المئات بسلاح لم يستعمل من قبل وان من رضي الله عن اعماله لا يكون كبيراً في أعين الناس الاّ اذا اشتدّ صوته الى حدّ دويّ الرّعد او ان يعبر الأنهار على جبة منسوجة او يطير في الهواء في مركبة تجرها أفراس ناريّة وان من كان من الالهة لا يسوغ له ان يكون الهاً الاّ اذا كان ذا شكل غريب كأن يكون نصفه سمكة ام ثوراً ام تيساً ام اسداً والنصف الاخر انساناً ومثل هذا كثير من ضروب الاختلاقات الصبيانية والافكار القديمة التي تضحك الثكلى ونحن دائبون في البحث فيها وتطبيقها على مقتضى الناموس الطبيعي ونعم التطبيق هو.

واذا نظرنا الان الى المحدثات المطوّلة في فن التاريخ وبحثنا في ما يواخذون به المورّخين الأقدمين رأينا انّ كلّ أمة من الامم كانت ذات يد قوية في اختلاق الحوادث التخيلية فاليوناني والرومي والشرقي والغربي كلهم واحد عند البحث وان يكن كل منهم ذهب في قصصه الى مالم يذهب اليه الآخر وتصوّر العظم في صور غير التي يخطر في بال الآخرأم تصغر في عينه فما قول مطالعي التاريخ في رواية بليني عند كلامه عن التنانين التي كانت مرصودة على جنائن الهسبريد تذب عنها وتدفع

الاعداء عن اقتحامها بنفثات من نار متلهبة تخرج من افواهها كانها الاتن الموقدة فاذا تباعدت المسافة لديها طارت محلقة بالجوّ وانقضت على فريستها وقال عنها آخرون انها اذا رضيت عن ملك تحولت ذهبا بين يديه ام كشفت له عن مناجمه وهلم جرّا ولا قيد للسان الفصيح وكذلك قل عن بروسوس المورخ الارمني الشهير الذي يستند المحدثون الى اقواله كانها صادقة فاين الصدق من تلك الاشخاص اليونانية التي تدخل بابل عابرة اليها من البحر ياخرة فيه وهي اشكال نصفها الواحد غير نصفها الآخر وماذا عسى ومأى فى اعمارهم وقد ملك كل منهم الوفاً من السنين وماذا يرى الطلاب في رواية التوراة عن موسى عند رجوعه باللوحين وخاطب قوماً لا يقلّ عديدهم عن الوف الالوف وكلهّم سمعوه وخشعوا لما قاله مرتعدين خوفاً اوفى رواية شمشون وقتله المئات بفك الحمار وتهديمه لهيكل بقوة ذراعيه الاّ ان قوة شعره أربت على قوة جسمه كلّه وما قول المحققين في روايات العرب كالاصمعي وابن بطوطه وغيرهما عن مدينة النحاس وجزائر الوقواق وطير الرخ وبيضه وما قول المنصفين في عالم من علماء هذا القرن قد نتجت له قريحته ومعارفه ان يكيل جهنم فذكر قياسها في قاموس عربي له مفصلاً طولها وعرضها اعمقها غير تارك قرنة منها. يعلم الله لولا ضيق المكان والاملال لامكن سرد الوف من الروايات التي يستحيل حدوثها.

فلا يفخرن احد بمورخيه لانّا مع ما نحن عليه من غزارة المادة في الحوادث المتأخرة وكثرة المنتقدين الواقفين بالمرصاد لا نزال نرى المتأخرين يملأون الصحف بالحوادث المختلقة ويناقضون بها رواية الاخرين كل ذلك ناتج عن الغرض والعصبية والميل المنحرف.

(طالب علم)

الفيلولوجيا

ليس من العبث محاولة بعض علماء اللغات ردّ الالفاظ المستعملة في كل لغة من اللغات الى جذور تتفرع منها فقد تمكنوا بعد العناء في البحث والتنقيب من ردّ الفاظ كثيرة الى اصول قط ما خيّل لأمرء انها تكون فرعاً لاصل مفرد يمكن ان ينشأ عنه عدد عديد من الالفاظ التي تفيد معاني متباعدة في نفسها كثير التباين حتى يظن لاول وهلة ان لا علاقة بينها من حيث المعنى واللفظ فمن كان يظنه ان اللغات الاوروبية مع ماهي عليه من الاختلاف ووجود حروف في بعضها لاتوجد في الاخرى ترد بموجب نواميس لفظية الى لغة لم تكن في حسبان اهل المغرب انها تكون ام لغتهم بل قد ظنّ كثير منهم انها لغة بربرية مولفة من اصوات لم ينزل احد بها من قانون اعني بها لغة الهنود القديمة المعروفة بالسنسكريتية وقد قال بعض العارفين فيها ممن توغلوا في درسها انّها من أغزر اللغات مادّة وأدقها ترتيباً فهي تعد ام اللغات الاوروبية البائدة والباقية المعروفة تحت اسم آريّة فلم يَدُرْ قط في خلد احد قبل معرفة تلك اللغة ان اللغة اليونانية مع ماهي عليه من الفصاحة اللفظية والاوضاع الافرادية الدقيقة تكون مشتقة منها خلافاً لما قال فيها احد آباء الكنيسة الرومانية انها لو قرأت (اي اليونانية) معكوسة اي برد عجز الكلمة على صدرها لجاءت بنفس الالفاظ العبرانية ومن الغريب انه لم يعالج هذه الفعلة هو نفسه ليرى في صحتها بل استند في رأيه الى الزعم ان اللغة العبرانية هي أمّ اللغات لان التوراة نزلت بها ولما كانت العبرانية تكتب من اليمين الى اليسار واليونانية من اليسار الى

اليمين وجب ـ في زعمه ـ ان تكون اليونانية معكوس العبرانية.

ولما توصّل علماء اللغة الى هذا الحد اي تفكيك المفردات في اللغات الاوروبية واشراك جذورها بجذور اللغة السنسكريتية ونجحوا في كل لفظة عالجوها تقريباً مع مراعاة الشرائط المسنونة التي يجب الاستناد اليها عند هذا التحليل تطرقوا منها الى البحث في غير لغات على البحث يوصلهم الى رابط بين عموم العائلات الاربع والتوحيد بينها فوقف قوم منهم حياته على التجوال في اكناف الارض بين قوم اختلفت عندهم هيئات المدنية والعمران يدرس لغاتهم ويقابل بينها في كل قسم من البلاد دخله واخذ آخرون بدرس اللغات السامية فاحيوا ما اندرس منها وألفوّا فيها الكتب واقاموا الفحص في اصولها وفروعها وقرّبوا بين مفرداتها ومركباتها حتى استهلكوا دقائقها ووقفوا على حقائقها ولم ينظروا في فرع واحد منها بل بحثوا فيها عامة فاحيوا العربية والعبرانية والسريانية والاثورية ولا يزالون دائبين في معالجة الأرَمّية والحِمْيَرّية وغيرها كلّ ذلك حباً بالحقائق علها تظهر وما من احد ينكر على الاوروبيين مبدأ السعي فهم عرفوا فائدة هذا البحث وما نتج وينتج عنه من المنفعة العامة لانه يكشف عن حقيقة المعاني الموضوعة لها مفردات كل لغة اذ يمكن والحالة هذه تجريد كل لفظة من مزيداتها وعرضها على كل لغة فحيثما وجدت اصلا كان هناك مفادها وضعا وما صارت اليه بعدئذ انما هو توسع فيها وتحويل عن مفاد الجذر ومن فوائد هذا البحث التعريف عما اذا كان الانسان من اصل واحد مبدأه آدم اليهودي كما قالت التوراة أم هو من اصول متفرقة تفرق الاجيال كما قال بعض علماء الاميركان الذين قد ظنوا ان في نسبة البشر الى اب واحد ما يعود على البيض بالخزي اذ يكون الزنجي الاسود اخاً لهم وخلاصة القول ان البحث في اللغات كثيرة الفائدة جليل العائدة حتى انّ قوماً ممّن تفرّغوا له اخذوا في درس لغة الحيوان وقيد الاصوات التي ياتي بها ابّان الشبع والجوع والعطش والري والخوف والانبساط وغير ذلك من الاحوال التي تنتابه في اطوار حياته كل ذلك امل الوقوف على حقيقة معاني تلك الاصوات وهل هي منطوق بها عفوا من

غير ما معنى ام هي معنوية في ذاتها كل لفظ منها يشير الى معنى يقتضيه المقام ثم مقابلة تلك الالفاظ مع الالفاظ البشرية فقد ورد في احدى الصحف الفرنسية ان احدهم اخذ يبحث في لغة الدجاج وقال انهُ توصل الى فهم كثير منها وتمكن من مخاطبة الدجاج وافهامها مرادَه وجاء عن رجل اميركاني انه تزوّد، بالمصدي (الفونغراف) وقفص من حديد للوقاية وتوجه الى حيث تسكن القرود لينسخ عنها اصواتها ويقرب فيما بينها ليرى اذا كانت افرادها موضوعة لمعان تفيد الواحدة غير الاخرى بمجرد اختلاف اللهجة.وقد وضع حديثاً كتاب في لغة القرود اَلّفته احدى السيدات وذكرت فيه ما وقفت عليه بالاختبار وسمعت باذنيها من افواه جماعة من القرود كانت ربّتها عندها فان صحَّ ذلك صحَّ القول بمذهب درون وتوحيد اصل الانسان والحيوان وكيف كان الامر فالبحث في مفردات اللغة من اجلّ الابحاث وأدقّها ويقتضي لهُ شرائط وقوانين يستند اليها والاّ فسدت غايته وما يتوصّل اليه كان مبنيّاً على الظواهر غير متجاوز الى ماوراء ما ترمقه العين ويتبادر الى الذهن من تقارب الاصوات والالفاظ وهذه حال أفيد منها الاغضاء عنها فالبحث في اللغات الآريّة وحدها ام الساميّة وحدها واجب عليه اتباع سنن غير التي يتبعها فيما لو شاء التقريب بين الآريّة والساميّة مثلاً وردّ كلمات سامية الى اصول آريّة وبالعكس ويجب النظر في نفس تلك الالفاظ والحروف المزادة عليها لان من الكلام ما ينقل برمته من لغة الى اخرى مع بعض تغيير لا يتعدى حروف الزيادة وهذا غير خطير في نفسه ويمكن الوقوف عليه لاول وهلة وليس هو على شي مما يتعلق بحقيقة علم اللغة المعروف بالفيلولوجيا ومثل هذا كثير الوقوع بين عموم اللغات قلّما تخلوا لغة منه واكثر ما يكون في الالفاظ الوضعية لمسمّيات محدثة او مختصة بلغة دون أخرى ام لأفادات وضعيّة كالالفاظ العملية التي استعملت في احدث اللغات اولا فنقلت عنها برمتها اما الاشياء الصحيحة التي يجب النظر اليها في الفيلوجيات فهي البحث عن جذور تلك المفردات اولا اي تجريد اللفظ من كل حرف زائد وكلما يمكن الاستغناء عنه والنظر بعدئذ في هل الجذر موجود في لغة اخرى لفظاً ومعنى هذا

هو الاهم ومن الامور التي يجب مراعاتها امر جدير بالاهمية وهو عند الوقوف على جذر مشترك يجب النظر في تخصيصه والبحث في تخصيصه بلغة دون اخرى ولمعرفة ذلك يقتضي التعمق في مباني كل لغة حتى يمكن الوصول الى رأى بات في هكذا قضايا ولابدّ لهذا العلم ان يكون يوماً ما ذا امرمهم وشأن خطير في محافل العلم لما فيه من الكف عن اسرار كثيرة بخل التاريخ بها والاشتراك فيما بين الجذور قد يكون بين العائلات كما يكون بين افراد كلّ عائلة فواجب الاعتناء بفصل كل عائلة من هذه العائلات على حدة وتعيين اللغات التي تختص بكل واحدة منها وفي الامر عقبة اخرى ذات شأن يراها من تتبع درس هذا العلم لان من اللغات ما تشبه الواحدة الاخرى بكثير من الفاظ حتى ان كثيرين ظنّوا في هذه المشابهة وجود ما يدّل على اشتقاق الواحدة من الاخرى ومن ثم جعل الاثنتين من عائلة واحدة كما قد يمكن ذلك في لغة القبائيل مثلاً وهم قوم مقيمون في جزائر الغرب على مقربة من تونس ولغتهم تحتوي على كثير من الالفاظ العربية والفرنسية لمخالطتهم العرب مالكي تلك المنطقة اولا والفرنسيين المتولين عليها حالاً ولهم الفاظ أخرى مختصة بلغتهم الاصلية لاترد الى اصل عربي ام فرنسي فهذه اللغة وان تكن قد حوت حالاً كثيراً من الالفاظ العربية والفرنسية فلا تزال عند التقسيم لاتعدّ من العائلة السامية او الآرّية والى هذا ذهب رنان وغيره. ولا عبرة في هذا التشابه انما ينظر الى القواعد التي تقوم عليها اللغة والضوابط المقيدة بها ومجمل الكلام ان هذا البحث طويل لا يستوفي الاّ بالمطوّلات العديدة وحسبنا بالاشارة اليه ايضاحاً ودلالة.

(احد ابنآء الشرق)

الحجّة البالغة

[قد وردت الينا هذه الرّسالة من بغداد بانّها قد وزّعت في بلاد فارس خفية كما صار توزيع الرسائل السابقة].

بسم الله الرحمن الرحيم

حُماة الدين. وقادة المؤمنين. حزب الله في العالم. وجنوده الغالبة على الامم.

نصَرَ الله بهم الاسلام. وخذل بعزائمهم أعداءه الطغام آمين.

كلّت البصائر ووقفت المشاعر. وشخصت الابصار وبلغت القلوب الحناجر ـ ها انّ بلّية شوها قد حامت حول الاسلام واحاطت به من جميع جوانبه وكادت (لو لا عون الله تعالى) ان تطمس شعائره وتمحق معالمه.

الشاه في تقلبّات جنونه قد جلب على الديانة المحمدية واهلها انواع المصائب واصناف الرزايا. وفتح عليها هوسا منه وعتها ابواب المهالك والبلايا ـ ومهّدت زندقة وزيره سبلها. وازاحت العوائق التي كانت تدافعها في سيرها (وا محمداه).

قد غدا الاسلام بين ثورات الجنون ونزغات الزندقة في خطر عظيم.

اين حَملة القرآن اين القائمون باُعلاء كلمة الله واُين الذين لا يخافون في الله لومة لائم ولا يخشون الجبابرة في الحق والسيف قائم.

ان الدول الافرنجية في اغتصابها البلاد يزاحم بعضها بعضاً ويدافع كل منها الأخرى. والقوى غالباً متكافئة ـ وليس لدولة أن تهجم على قطعة من قطعات الارض الاّ بحجّة تقيم لها عند سائر الدول حقّا على استملاكها.

ولذا تكدح هذه الدول آناء الليل واطراف النهار في ابداع الوسائل التي تسوّغ لها ان تسبق في مضمار فتوحاتها وتدحض بها حجج اكفائها في مباراتها.

كل منها تتعرض نفسها على الحكومات الشرقية كيداً منها ومكراً. هذه تقدّم لها دنانيرها ديناً. وهذه تلتزم مكوسها وضرائبها على ذمتها نقدا. وتلك تشترى منها حقوق العباد في متاجرهم سلفا. والاخرى تعهد ان تستخرج لها المعادن وتنشئ الجوادّ والمسالك وهلّم جرّا.

هذه كلها خدع. وانما الغرض منها ان تُثبت لنفسها حق استملاكها. وعلى هذه الوتيرة قد جرت سنة الافرنج في اغتصاب جزائر الغرب وتونس والهند وبلاد ماوراء النهر ومصر وسائر ممالك المسلمين.

وكانت الاقطار الايرانية في أمن من عراقيل هذه الغوائل الى ان بدا سلطان الجنون والزندقة. ففتح عليها ابواب المحن والمصائب وجلب الاخطار على الاسلام وحوزته من كل جانب.

اتّفق جنون الشاه وزندقة وزيره على بيع حقوق المسلمين واملاك المؤمنين مجازفة. فاغتمنت الامم الافرنجية هذه الفرصة لاستحصال الوسائل التي تمكّنها من بثّ سلطانها في ارجاء البلاد. وكانت الامّة الانجليزية في مقدمتها.

ولما أرغم العلماء انوف الزنادقة المتجبّرة وكفّوا بقوّة الحق يد الجور عن التطاول على اموال المسلمين واغتصابها وزالت غائلة التنباك جاش الشاه واختبط فالتزم للشركة الانجليزية على نفسه (غرامة لجنونه وجريمة لزندقة وزيره) خمسماية الف ليرة قبل ان يطالبها بفسخ العقود التي عقدتها مع الشركة الفرنساوية لبيع التنباك في البلاد العثمانية ـ وفتح بسفهه هذا على البلاد الايرانية ابواب غرامات لا يمكن لأغنى الدول ان يقوم بها (كغرامة القرعة وغرامة البانك وغرامة المعادن وغرامة السكك والجوادّ وغرامة سائر العقود الباطلة التي عقدها مع الافرنج وهم يطالبونه بها وهو يعجز عن اُنفاذها فيضطر جرياً على سنّته السيئة التي سنّها بجنونه ان يقتبل غرامتها).

ثم زاد شراً على شره (نستجير بالله) وترك المكوس (الكمرك) وهو في سكرته للدولة الانجليزية الى اربعين سنة عوضا عن الغرامة التي التزمها على نفسه.

ها هى الاخطار الهائلة التي كنّا نحذّر منها قبلا. ولقد جلبها على الاسلام ادلاّء الكفر سفها وعمدا.

أن الدولة الانجليزية قد أنشبت بهذه المعاهدة الجديدة اظفارها في سواحل البحر وانالة الفارس وبلاد الأهواز - وستُلزِم الشاه بعد آونة بغرامة باهظة عن عقود باطلة اخرى يتعذر قيام المسلمين بها وتُجبره أن يترك لها جباية تلك الاقطار وضرائبها عوضاً عنها فتستملكها بلا جدال كما فعلت بالهند من قبل.

وان الروسية قد حنقت من أعطاء المكوس للانجليز بمجازفة وثارت وهي الآن تقيم الحجة على الشاه في فعاله وتطالبه بحقوق سبقت وعهود تجدّدت. وتبتغي ببطشها أن تكون حصّتها أجزل وأوفى لانها أشدّ وأقوى وأمامها الخراسان والاذربيجان والمازندران.

هذه هى الاسباب التي قدعجّلت بالبلاد الايرانية وأغرت الدول على مقاسمتها.

هذه هي الدواهى التي قد جلبها الجنون والزندقة على الاسلام (وا محمداه).

كيف بنا (نحن المسلمين) اذا نظرنا بأعيننا انّ اراذل الافرنج تهتك اعراضنا وتنتهب اموالنا وتغتصب حقوقنا تُهين ديننا وتزدرى بشريعتنا ـ كل هذا واقع لامحالة ان لم تدفع حُماة الدين سريعاً هذه الداهية التي قد أُحدقت بحوزة الاسلام. ولم تنزع البلاد بقوّة الشرع من براثن الجنون ومخاليب الزندقة.

ماذا تجيب قادة الأمة أمام الله تعالى عن العباد والبلاد اذا وقع الأمر المرّ (أستجير بالله) وقد كان التدارك ممكنا من قبل ـ و ايّ عذر لعلماء الملّة اذا تقاعسوا عن صيانة الدين عن هذه الاخطار الهائلة وحاجّهم العامّة يوم القيمة وقدّمت حسن امتثالها ودوام طاعتها حجّةً عليهم.

هل لنا الشريعة فريضة اعظم من حفظ حوزة الاسلام ـ أليس العلماء أحقّ

بهذه الفريضة من عامّة الناس.

هذا هو الوقت ـ وليس بعده الاّ اللوم في الدنّيا والسخط في العُقبى ـ هذه المقاولات التي ألقت البلاد في المهالك في عقود شخصية تنحلّ بزوال القائم بها ـ فاذا زال الشاه عن كرسي الملك سقطت هذه الحقوق الباطلة كلّها ـ واذاً كل دولة من الدول الافرنجية التي لا حظّ لها في هذه الغنيمة او ترى في اقتسامها حيفاً في سهمها تحاجّ الأُخر بهذه الحجّة ـ وتكفّها عن اعتدائها حرصاً علي منافعها الخاصّة وحفظاً للموازنة العامّة ـ فتبق البلاد الايرانية سالمةً من شرّها بلا قتال ولا جدال.

فعلى العلماء العظام ان يجمعوا أمرهم على خلع هذا (الحارية) صيانة لحوزة الاسلام وحفظا لحقوق الأنام (ولا علاج سوى الخلع).

ولو لاحظ الانسان الفظائع التي تكبّدتها طبقات الأُمّة الايرانية من هذه الحكومة القاسية الحزق وما جلبت عليها من الهلاك والدمار ـ وأمعن النظر في العساكر وسوء احوالها وان كلّا منها يجهد نفسه في الاعمال الشاقّة طول يومه لان ينال كِسرةً لسدّ رمقه ـ وتأمّل اضطراب احوال الأمراء وشدّة قلقهم في حيوتهم خوفاً من استلاب اموالهم وخشية من أراقة دمائهم ـ ثم نظر الى نفوذ كلمة العلماء في النفوس كافة وانقياد العامّة لهم جميعا لحكم بانّ خلع الشاه عن كرسيّ جنونه أسهل من خلع النعال.

ان البواعث الدينية قد قضت ـ وان الدواعى الدنيوية قد حتمت ـ وان النفوس قد هاجت من مضض الجور ومرارة الضنك واستعدّت ـ فاذا صدع أحبار الأمّة بالحقّ لخَلَعه الناس ولا يناطح فيه عنزان ولا تراق في نزعه عن الملك محجمةُ دم.

ولربما يحسب الجاهل انّ الخلع وان كان سهلاً لكنّه يوجب الفوضي ويقضى بالهرج والمرج (لا ولا) انّ الايرانيّين لا يعصون للعلماء امراً خصوصاً لو علموا ان الغرض حفظ حوزة الاسلام وصيانة بلاد المسلمين عن اطماع الأجانب.

وفي كل بلد طائفة من العلماء قد اتّخذهم الناس ملاذاً في الدين والدنيا ـ فاذا

عزم أحبار العتبات المقدسة (سيّد الطائفة وشيخ العصابة وفقيه القوم) على أنقاذ الاسلام من شرّ جنون الشاه وزندقة وزيره فليعلموا علماء الاقطار والمتديّنين من امراء البلاد حتى يبلّغوا العامّة أوامرهم السامية وأحكامهم الآلهية. ويعلم كل ان الأسلام وحوزته في خطر عظيم ولا يمكن رفع الخطر الاّ بخلع الشاه وتبديل هذه الحكومة القاسية المارقة بدولة عادلة شرعيه ـ وبعد هذا فليأمروا قوّاد الجيوش وأمراء العساكر ان يختاروا للملك من أبناء الشاه واخوته عفيفاً ديّناً مِقداماً يرضى به رؤساء الدين ولا تنفر منه قلوب المؤمنين ـ ويحلف في محضر علماء طهران على مشهد من النّاس أن لا يميل اذا تولّى المُلك عن صراط الحق في أحكامه ـ ولا يحيد عن سبيل الشرع في الجبايات والجنايات وما يتعلق باحوال الرعيّة ومعاملاتها ـ وان لا يتصرّف في بيت المال (اعنى الخزانة) الا بما حكم الله به في كتابه وبيّنه أئمة الدين ومضى عليه أحبار الأمة ـ وان لا يعقد امراً ولا يحلّ عقدةً الا برأى العلماء العاملين ومشورة العارفين بالسياسة الآلهية من أفاضل الأمة وأبرارها ـ حتى يكون (وهو على كرسي الملك) خادماً للشريعة المحمدية ومنفّذاً لأحكامها ـ فلو صدر الحكم من الأحبار العظام بخلع الشاه على هذا النمط المحكم وبهده الطريقة السديده لوقع الخلع لا محالة بلا قلق ولا اختلال ـ وامنت البلاد من شرّ الأجانب وصارت حوزة الدين حريزة وكلمة الاسلام عزيزة ـ وخلص الناس من اجحاف المارقين واعتساف الضالين ـ وبدت طليعة دولة محمد وآله (عليهم الصلوة والسلام) على دعامة القسط والعدل ـ

ولان فرطّوا في هذه الفريضة وتراخوا عن خلعه وفاتتهم هذه الفرصة لوقع الأمر وحلّت الداهية وتبددّت حوزة الاسلام شذر مذر وليس يومئذٍ المفّر (هذا هو الحق اليقين) لقد أغار الكفر والغواية على محتد الرشد والهداية ـ اما الحـمّية واما الدنيّة ـ وانما الفوز بقوّة الايمان والخيبة في ضعف الجنان ـ والقنوط من عون الملك الديّان ـ ونحن نجلّ العلماء الربّانيين عى هذه الوصمة.

هذه حجّتنا عند الله على الناس اذا حلّت القارعة وانقضّت الداهية وظهر

الكفر على الاسلام وزاغت عن الحق قلوب الأنام ـ

هذه حجّة للذين لا يخشون في الحق لومةَ اللائمين وفرية المارقين على الذين يقعدون عن امر الله ولا يذبّون عن دينه القيّم وهم قادرون.

حجّة قائمة لايأتى عليها مرّ الدهور ـ وبيّنة ثابتة لا يطمسها كرّ العصور ـ

(ولقد أنذرنا فهل من مدكّر) هذا هو البلاغ المبين ـ

والسلام علينا وعلى عباد اللّٰه الصالحين ـ

* ک هـ ف * ق س ط *[١]

١ـ ان التوقيع: كهف ـ قسط، يساوى الرقم ٣٠٧ فى الحساب الابجدى، كما انّ: جمال الدين الحسينى يساوى ٣٠٧. و هذا نوع الاستعاره... خسروشاهى.

لغة الجنّة

ما من امّةٍ نُسبت اليها لغة الاّ تباهت بان تلك اللغة انما هي اللغة التوقيفية التي جري الحديث بها منذ عهد خلق العالم وكلّهم موقن بصدق دعواه يسندها الى حجج يعدها راهنة وهي اضعف من خيط العنكبوت ولما كان في زعمهم هذا جواز استخراج النهاية من البلادة حَسَبَ كلّ منهم ان لغتهُ انما هي اللغة التي يعوَّل عليها في الجنة وكلّ يضطرّ الى النطق بها وما سواها من اللغات يكون فضلة لا يُنظَر اليها ولا يعبأ بها وكل فتاة بابيها مُعجبة.

ذكر كَتْرَمَرَ يزعم اليهود ان اللغات كلّها مشتقة من العبرانيّة بدعوى ما جاء في سفر التكوين من انّ لغة سكان الارض كان لغة واحدة وهاته اللغة الواحدة هي العبرانية مؤيّدين قولهم هذا وبطريقة غايتها ردّ حروف الهجاء الى قيمتها اعداداً وابدال كلمة من كلمة حتى يتمّ لهم غرضهم وهذا كما يري تطاول غير مقبول وقد جاراهم كثيرون في هذا الرأي فمنهم من قال انّ اليونانية مبدأها العبرانية بل هي نفس العبرانية بدعوى انّه لما كانت العبرانية تكتب من اليمين الى اليسار واليونانية عكس ذلك فاذا قرئت اليونانية مقلوبة عكسا لطردٍ جاءت بنفس الالفاظ العبرانية.

وقد نهج الاسوجيون هذا النهج في اصل اللغة اذ قال احد كتبتهم في كلامه عن لغة الجنّة ان الله خاطب آدم باللغة الأسوجيّة فأُجابه آدم بالدغركية اما الحيّة لما طغت حواء فكان خطابها لها بالفرنسيّة وقس على ذلك مظنة الفُرس انّ لغات الجنّة كانت ثلاثاً عند سقوط آدم فالحيّة خاطبت حواء بالعَربيّة وكانت الفارسيّة المتداولة

بين آدم وحواء اما الملَكِ جبرئيل فكانت لغته التركية وقال صاحب كتاب العالم الاولي ان اللغة البسكّية كانت لغة آدم.

اما اللغة العربية فقد كثرت الشحناء بين علمائها واختلفت آراءهم في تحديد اللغة عموماً هل توقيفية هي أم اصطلاحية ولكلّ من هذين المبدأين انصار يعززون آراءهم بادعاءات كثيرة غير انّ بعض القائلين بالتوقيف وهم النفر القليل يدعون بأسبقّية العربّية ولا يسعنا الآن ذكر قول كل فريق انما نؤدي رأي القائلين بالاسبّقية والافضلّية اذ هو مدار البحث الآن فقد روي عن ابن عبّاس انّ آدم كانت لغته في الجنّة العربية وقال عبد الملك بن حبيب كان اللسان الاول الذي نزل به آدم من الجنّة عربّياً الى ان بَعُد العهد وطال فَحَرّف وصار سريانّيا وكان اللسان السرّياني لسان جميع من وُجد في سفينة نوح الاّ رجلاً واحداً يقال له جُرهُم فكان لسانه اللسان العربي الاول وقال السيد محمد صديق حسن خان مخالفاً رأى القائلين باولية اللغة العربّية انّه يؤكد أفضليتها على اللغات لانّ القرآن نزل بها وسينطق بهذه اللغة الشريفة اهل الجنّة وقد روى ابن عساكر في تاريخه وابو احمد الغطريف في جزئه عن عمر بن الخطاب انه قال يا رسول الله مالكَ أفصحنا ولم تخرج من بين اظهرنا قال كانت لغة اسمعيل قد دُرست فجاء بها الي جبريل عليه السلام فحفظنيها فحفظتها.

اما اسمعيل هذا فهو على قول البيهقي عن ابي عمرو بن العلا جدّ العرب الاحمَر وبقايا جُرُهم. غير انّ هذه النسبة غير صحيحة فقد جاء في البلغة ان العرب العاربة كانوا قبل اسمعيل ومنهم عاد وثمود وطسم وجديس واميم وجُرهُم وغيرهم.

هذا بعض ما وقفت عليه من هذا القبيل أورده فكاهة للمطالِع يُستَشَفُّ منها سرعة خاطر الاول فى قطع آرائهم و مبادئهم

(طالب علم)

ملخص تاريخ القرن التاسع عشر

(تابع لما قبل)

يستهل هذا الزمن من التاريخ الذي نحن في سياق حوادثه الآن باعمال ووقائع ذات شأن تناوبت انكلترة ولمن تكن هذه الدولة دخلت بعد في حرب مع نابوليون انما كان مجرّد سياستها تعزيز اعدائه عليه ومدهم بالمساعدة الادبية الاّ ان كل هذا لم يكن ليؤخر ظفر نابوليون حينئذٍ اذ كان لا يزال نجم سعده منيراً فتمكن من استمالة بعض محالفي انكلترة اليه وتحويل مخاصمتهم اياه اليها وحدث في خلال هذه المدة ان اللرد غرنفل خلف بت في منصب الوزارة الخارجية فكان رجلاً حُنُكا في الامور نقاداً لها فعمد الى تعزيز القوة العسكرية فنجح بعد الجهد واصبحت انكلترة وجنودها تبلغ نصف مليون عداً الاّ انه بينما كان يحسن الادارة الداخلية دلّت اتصالاته مع بقية الدول على ضعف فيه اذ قد رفض عن الروسيّة مبلغ ستة ملايين ليرة فاحنقها ذلك وانفصلت عن موادّة انكلترة وقُفّي ذلك بان البعثة التي ارسلت جنوبي اميركا في طلب الفتح والمكسب عادت خاسئة خاسرة في موقعتين كبيرتين فنتج عن ذلك ان اللورد غرنفل خلع عن منصبه وذلك اثناء قبول المتمذهبين بالكثلكة الرومانية في مصاف الجندية البحرّية والبرّية وخلفه في مقامه دوق بورتلند وضمّ اليه آخرون ممن يحذون حذوه وخالفوا في سياستهم مبادىء من سبق بتقرّبهم الى دول اوروبا فأرسلت نجدة الى مساعدة الروس والبروسيين في بومرانيا على الفرنسيّين الاّ ان تلك النجدة لم تتجاوز شواطىء البلطيك الاّ والروس

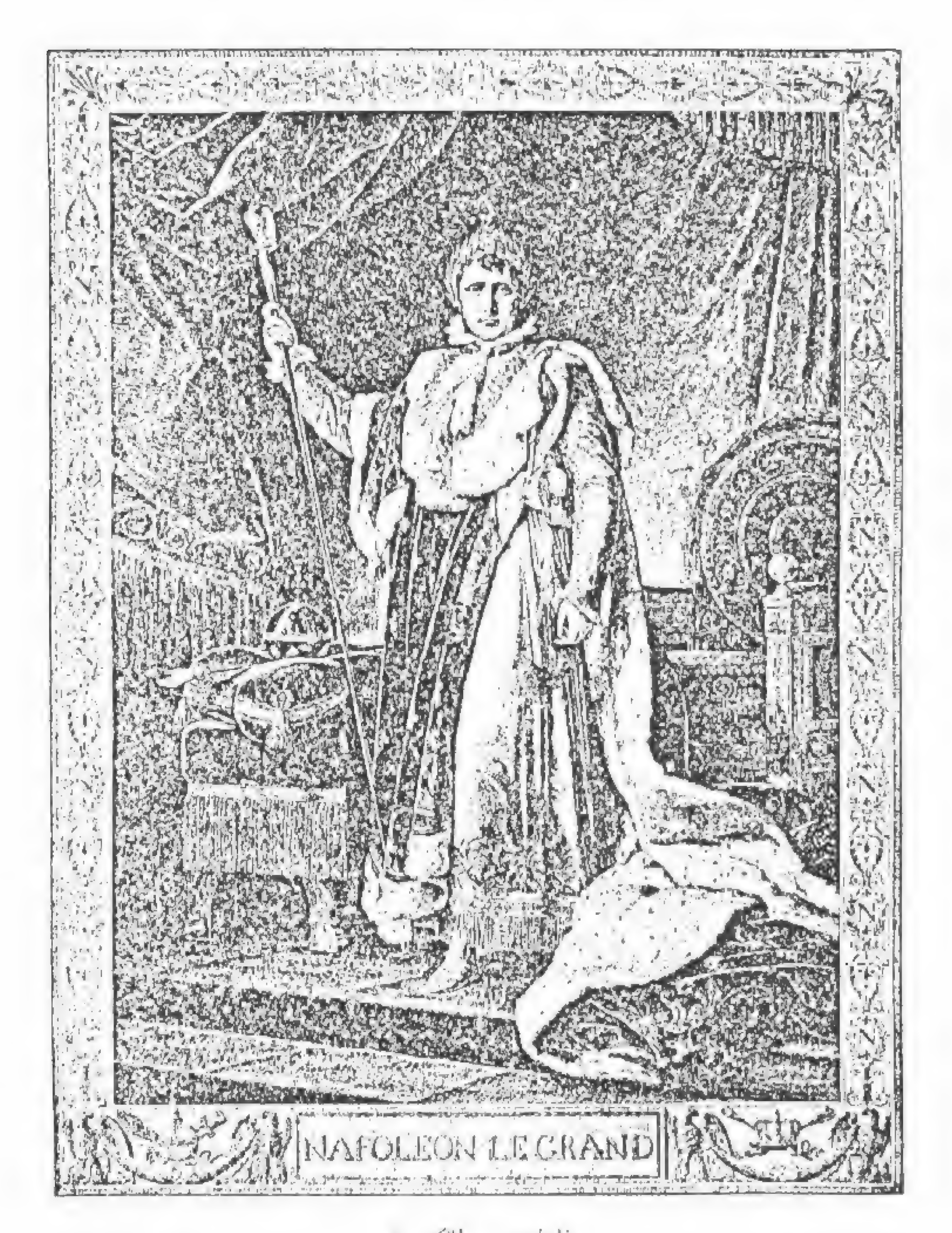
والبروسيان قد تمزّقوا كل ممزّق.

اما نابوليون فكان جل مقصدة تدويخ انكلترة واعدامها الاّ انه بعد ان رأى ماحلّ به في موقعة ترافلغار عمد الى أبادة تجارتها وفي ١٨٠٦ قرّرت معاهدة برلين منع الدول البرّية عامة عن متاجرة انكلترة والتعامل بسلعها فكان من منطوق تلك المعاهدة ثمانية بنود تلخص بما يأتي اولاً تعتبر الجُزر البريطانية جُزراً منفصلة لاعلاقة لها بايّ دولة من دول اوروبا ثانياً تمنع كل مواصلة شخصية كانت ام كتابية بين انكلترة والدول الاخرى وواجب حجز كل تحرير مرسل الى بريطانيا او مكتوب باللغة الانكليزية ثالثاً يلق القبض على كل بريطاني وُجد في اي مكان تقيم فيه الجنود الفرنسية ومقامه مقام اسير حرب رابعاً تعتبر السلع والبضائع الانكليزية حلالاً طيباً ومشاعاً لمن تمكن من الاستيلاء عليها خامساً يمنع الأتجار بالسلع الانكليزية حتماً سادساً أن نصف الامتعة الانكليزية المقبوض عليها هكذا تحفظ على حدة لتدفع الى ايّ من الفرنسيين ام محالفيهم فقد مالاً بحجز الانكليز عليه سابعاً لا يسمح للمراكب الواردة من انكلترة ام من مستعمراتها أن تدخل الموانى الاوروبية للقسم البرّي ثامناً اي مركب ورد من احدى الموانى المذكورة وانكم ربّانه ذلك حجز على ذلك المركب وصار ملكاً للدولة الحاجزة.

فن هنا اتضح جليّاً مراد نابوليون فقابله الانكليز بامر صدر في سابع كانون الثاني ١٨٠٧ ماله تجويز الحجز على كل مركب ذاهب ام آت من الموانى التي حظر على المراكب الانكليزية دخولها ثم قفّوا ذلك بان اجازوا الحجز على كل مركب ذاهب الى احدى الموانى الفرنسّية أم التي تحت حماية فرنسا ما لم يكن مصدر ذاك المركب من مينا انكليزية فاجاب نابليون على هذا بالامر الصادر من ميلان في سابع عشر كانون الاول ١٨٠٧ مؤداه أنّ كل المراكب التي تمكنت انكلترة من القبض عليها للبحث فيها والمراكب التي دفعت جزية للحكومة الانكليزية عدّت مخالفة وعدوة وكل مركب ذاهب الى الموانى الانكليزية أم الاماكن التي احتلّتها الجيوش الانكليزية ام صادر من تلك الموانى ساغ ضرب الحجز عليه وكان ملكاً حلالاً لمن



سر جون مور
(قائد قوّاد الجيش الانكليزي)



نابليون الاكبر *

قبض عليه على ان هذه الشرائع له تطلع مدتها اذا قد رأى نابوليون ان ضرب رسم على البضائع الانكليزية يعود عليه بكسب المال فبينما كان يشدّد النكير على الاخذ والرد مع انكلترة اخرج تذاكر يسمح فيهابالأتجاربالسلع الانكليزية على دفع رسم مقابلة ذلك ولما رأت انكلترة ذلك عمدت الى نفس الرأي حتى لم يعد عاملاً غير حب المال والسعي وراءه.

وكانت بروسيا اذ ذاك في اسواء حال بعد موقعتي جينا وارستدت في تشرين اول ١٠٨٦ واصبحت اشد اماكنها تحصناً في يد الفرنسيين فذهب الملك وليم الى شرقي بروسيا وانضمّ الى القوّة الروسّية المعهود في قيادتها الي الجنرال بننسن وتواطاًاعلى منازلة نابوليون فكانت موقعة هائلة قتل فيها نحو ثلاثين الفاً من الجنود الفرنسّية واندكّت قوتهم ولو تبع القسم المتحالف أثرهم لأ هلكهم جميعاً الاّ ان الحاجة الى الذخيرة ألجأتهم الى الكف عن القتال تاركين وراءهم فرصة نصر لا ترد فلما رأى نابوليون ما حلّ بجنوده طربت نفسه الى المسالمة فعرض ذلك على ملك بروسيا الاّ ان هذا اجاب بالرفض طالباً اشراكامبراطور الروسّية في تلك المعاهدة فلم يكن نابوليون ليرضى بمثل ذلك فأخذ الفريقان بحشد الجنود وتعزيزها مدّة ثلاثة شهور فزحف حينئذٍ المعسكر الفرنساوي على مقيل العدو فنازله وألجأ القائد الروسي بعد اضناك قواه الى التقهقر الى ماوراء مقاطعة نيمن (١٤ حزيران ١٨٠٧) ولما توسّم الروس ضعفهم أزاء الفرنسيين طلب القائد الصلح من بونابرت فاجتمع هذا بالامبراطور الروسي وعقدت معاهدة تلصيت فى ثامن تموز وكان من مؤداها ان الروسية تعترف بملك يوسف ولويس وبونابرت على نابولي وهولندة ووستفالية وتعّهد نابوليون بالتدّخل بين روسيا وتركيا مصالحاً وكذلك يتدخل الامبراطور الروسي بين فرنسا وانكلترة وارتبط بعهد سري ان يكون حليف فرنسا على انكلترة فيما لو رفضت انكلترة مسالمة فرنسا اما بروسيا فباتت تئن تحت خسائرها اذ قد فقدت نحو ثلث ارضها وقضي عليها بان تدفع خمس مائة مليون فرنك غرامة حربيّة وان توصد موانيها في وجه المراكب الانكليزية وان ترضى باحتلال الجنود

الفرنسية اقوى قلاعها واحصنها وان تقوم بجراية ١٥٠ الف جندي الى ان تفي قيمة الغرامة فلما رأت بروسيا ما صارت اليه رضيت به على الرغم منها وعمدت الى اصلاح داخليتها وسعت وراء كل ما يؤول الى تعزيزها الى ان اصبحت دولة تضارع اقوى دول اوروبا بجندها وترتيبهم.

وكانت الداغرك من جملة الدولة الاوروبية التي حالفت نابوليون على تدويخ انكلترة ووقفت عمارتها الجرية على أُوامره الاّ انّ هذا الامر لم يخفَ عن انكلترة فشيعت للحال اسطولاً متيناً الى مياه كوبنهاغن وطلبت الى ولي عهد تلك الدولة ان يسلّم عمارته الى انكلترة وهي تتعهد له بان تردّها عليه بعد توطّد السلام فأبى فاوعزت حينئذ الى قائد بواخرها ان يضرب كوبنهاغن ففعل وبعد ثلاثة ايام سلمت حكومة الدانمرك عمارتها صاغرة وقيدت الى انكلترة فأثار هذا نار الغضب في قلب نابوليون فطالب امبراطور الروسي بانجاز وعده فاخذ هذا اولاً يسعي في التوفيق بين الدولتين الاّ انه لما رأى من انكلترة رغبتها في الوقوف على المعاهدة السرّية التي جرت بينه وبين فرنسا اشهر الحرب عليها في اوائل تشرين الثاني.

ووقع اختلاف بين انكلترة وتركيا ومصر في اوائل عام ١٨٠٧ كانت عاقبته وخيمة على انكلترة وكانت الحرب قد اشتهرت بين تركيا وروسيا فاخذ الجنرال سبستياني يسعى لدى الباب العالي في احداث ما يكون ذا فائدة لفرنسا مضراً في صالح انكلترة فاضطرت انكلترة الى ارسال اسطولها الى الدردنيل قصد التهويل على السلطان وارجاعه الى محالفتها فذهبت المساعي ادراج الرياح وكانت الاستانة أبّان ذلك قد تحضرت للدفاع فبعد ان هدّم الانكليز قسماً من العمارة التركية رأوا ان لا سبيل الى ضرب الأستانة فولّوا الادبار آمّين ديارهم.

(ستأتي البقية)

السرّ المنتظر

[هذه صورة كتاب قد أرسل من مكّة الى علماء المسلمين في الاقطار بأمضاء (آل محمد) ووصلتنا نسخة من الهند فأدرجناها لغرابة وضعها وبداعة أسلوبها ولا يعلم المقصد الاّ العارفون باسرار الأدوار]:

لقد احتجبت الأضواء. فضلّت الأراء. وسادت الأهواء. وغمر البغي بسيطة الغبراء. فبرز الغيّ ناشر اللواء. وبسط سلطانه على الأرجاء. وظهر الضلال على الهُدى. ومحق أعلام التُقى. وطمس على الأفئدة والنهى. وتهلّل الشيطان بما رأى. واستضعف اهل التقوّى وسخر بآية الله الكبرى.

فوجفت القلوب وعاد الأبرار بذروة اليقين. فمنّ الله على الذين يرتقبون نصره وهم لأمره ينتظرون. أتى أمر اللّه وأشرقت الآفاق بنور ربّها واستبشر المؤمنون. داعي اللّه يدعو الى الرشد ولا يتبع هداه الاّ العالمون. الم يئن للذين يتلون الكتاب ان يصدعوا بالحقّ ويعرضوا عن الضالّين ـ سرّ منتظر. ويل لمن أدبر واعتذر. ثم استكبر وكفر. ولقد شهد من القى السمع وأبصر. وسيأتيك الخبر. والسلام على من دان وتبع الأثر. (آل محمد)

- ترجمة من القسم الانكليزى -

السلطان عبد الحميد الثاني وولايات البلقان

ان من الاحاديث التقليدية ما يكون طبق طباع اصحابها فان ساكني القسم الشمال الغربي من ولايات البلقان يذكرون خرافة يتعلق ظاهرها بامر الخلق انما هي حقيقة مثال ترددهم في امور وعدم ثباتهم على حال من الاحوال: قيل انه لما اتمّ اللّه خلق البريّة سُرّ من عمل يديه فجمع اليه القبائل والامم واخبرهم انه عازم على منح كل منهم ما يريد فتقدّم اليه اهل البندقيّة اولا وطلبوا ان يكون اسطولهم اقدر العمارات البحرية في العالم ففعل وتمنّى عليه اهل نابولي ضياء شمس مستمراً وازهاراً عطرّية وطلب الاسبانيول لجنودهم قوة في الحرب وبسالة وسأل الانكليز صوفاً لنسج الاثواب ورغب الاتراك اليه في السيادة والروس في ما كبر من مساحة الارض وشاء الجرمان ان يكون نصيبهم من العلم قدر نصيب الشيطان غزارة وكان عز وجلّ يمنح كلاًمن هاتهالاُمم متمنّاها الى ان انتهى الدور الى اهل البلقان فسألهم عمّا يتمنّون عليه قالوا امهلنا اللّهم ريثما نتفق على امر نتقدم به اليك ففعل ثم عاودهم ثانية بلسان رسول من لدنه فاجابوا قائلين مُدّنا اللهمّ بأجل طويل يتسنّى لنا أبّانه التخابر بشأن ما نطلب وهم الى الان يتشاورون.

ان من نظر الى هذه الحكاية وتمعّن بعين البصير الناقد في امور اهل البلقان رأى انهم مع ما دال عليهم من الزمان وشؤونه لا يقفون عند امر ولا يثبتون على حال الاّ انه بحمد اللّه قد ظهر في هذه السنين المتأخرة انهّم نظروا الى شؤونهم وهي لما بها وعرفوا كيف مداواتهم رغماً عما بين اهل البلغار والسرب من الغيرة وما ينجم عن

امور اكريت من التوهمات التي تكدر صفاء سياسة اليونان فقد كان رجال السرب قبل المؤتمر البرليني ينظرون الى الاتراك حاسبين انهم هم اعداؤهم الالدّاءِ وكان اهل الجبل السود لا يذكورن المسلم الاّ وفي صدرهم نار تتأَجَّجُ غيظاً وحنقاً وكان البلغاريون ينظرون اليهم نظرة تشف عمّا يخالجهم من الضغينة والحقد امّا الآن فقد تغيّر كل ذلك عندما تذكّر اهل السرب ان قد مرّت عليهم خمسة قرون متوالية وهم تحت ولاية الاتراك ولم يروا في بحر تلك المدة ما يمسّ معتقدهم او مذهبهم او حرّيتهم المدنّية أو شيئاً من اشيائهم وقد ثبت لهم بالاختبار ان التركي انما هو محب للوطن عفيف الذيل مستقيم المشرب حافظ للعهد وقد كانوا ينظرون اليه ايّام توليه عليهم كعدّو عاد امّا الآن فقد شاهدوا فيه جاراً ودوداً وصديقاً مخلصاً وقد عرفوا تمام المعرفة أن بقاءُ حرّيتهم موقوف على بقاء سلطان الاتراك في الاستانة فاذا فُقِدَ هذا هلكت تلك وهذا القول يعمّ كلّ الاقسام البلقانية غير محصور في واحد منها ويثبت ذلک ما يجيء في الجرائد السربّية من تحببها الى الاتراك وتشببها بايّامهم الغابرة واذا نظرنا الى الجبل الاسود ايام كان اهله تحت الرعاية العثمانية رأيناهم اذ ذاك يتعوّذون باللّه من الاتراك ويرجمونهم بكل عيب ومظنة فبعد أبرام المؤتمر البرليني بمدة توجه امير الجبل الاسود نيقيطا الى زيارة الاستانة محيياً جنود الاتراك على بسالتهم شاكراً من همّة ودراية جلالة السلطان حتي انه تطرق الى عرض رئاسة التحالف البلقاني على جلالته عندما يحين وقت الـذين بانعقاد هذا التحالف. فهلاّ في ذلك دليل على تقدير هذا الامير سلامة طوية الاتراك حق قدرها. ومن تطلع الى بلغارية رأى ان روسيا قد بذلت ما في الوسع لتشق هذه الولاية والروملي عن حماية تركيا فبعد ان تسنّى لها ذلك حسبت ان عملها هذا يوجب لها حق السيادة على بلغارية ولأمر عريق في الغرابة أن نرى قوماً سعوا في تخليص قوم من يد عدوّهم كما زعموا فنزعوا ثمة الى استرقاق ذلك القوم وجعله تحت نير مشيئتهم ولهذا السبب نرى بلغارية بجدة في تخليص حريتها من مخالب الروس.

انما اذا رأينا بلغارية حتى الآن لا تزال في استقلالها عن روسية فليس هذا

بناتج عن مدافعة التحالف الثلاثي او انكلترة عنها بل هو ناتج عن دراية وهمّة السلطان عبد الحميد الثاني الناظر بعين الرأفة والعدل الى هولاء القوم وقد علم اهل البلقان قاطبة انّ في دوام عرشه وسلطانه دوام حرّيتهم وهو الناظر الى تأييد استقلالهم وتثبيت راحتهم وما نسب اليه والى رجاله من الظلم والاعتساف انما كان اختلاقاً وتزويراً اذ قد تأكد بعد الاختبار الآن انّ غايته تعميم السلام وتوطيد الحرّية في ولايات البلقان. اما الآن وقد باشرت ولايات البلقان تاليف تحالفها واخذت تخوض في جمع شتيتها وضمّ قُواتها الى بعضها فقد مدّ هذا السلطان اليها يد العون والمساعدة وغاية مراده وجُلّ سياسته مبنّي على تحرير البلقان ولو كره المخالفون والمستقبل يشف عمّا يطويه الحاضر بعون اللّه ومن حسب انّ عدم مجاهرة تركيا الآن في استهجان اعمال روسيا برهان على تهاونها عن البلقان كان وحرمة الحق جاهلاً ما يحف بتركيا من المصاعب وغير عالم انّ التحالف الثلاثي مع ما هو عليه من القوّة لا يجسر على مفاتحة روسيا بهذا الشأن الاّ بما يشف عن تساؤل محض دون تهويل وترهيب.

«عن القسم الانكليزي بتصرف بقلم شادوميل مجا كوفتش»

ارمينيا وعاصمتاها الروحيتان

(بقلم الفاضل العالم المستر ثيودور بينت)

الارمن قوم تقادم عليهم العهد ودالت بهم الايام فأ لجئوا الى الترحـال في طلب الكسب فأصبحوا وفي كل ارض منهم نفر.اما بلادهم فلكثرة ما انـتابها مـن التقلب وما اصابها من شقاق ايام تملك ملوك بيزنطية وسلاطين تركيا وغـيرهم عليها لم يعد في حيّز الجغرافي امكان وضع حدّ لها ولجيل الارمن الان بلدان يدعي كل واحد منهما بالاولية على الآخر في الحقوق الدينية وان بطاركته متسلسلون تَوّاً من الارمن الاول منذ سالف ايامهم وهذان البلدان هما صيص في تركيا وكـانت قديماً عاصمة ارمينيا الصغرى القائمة شمال شرقي سهل سلوقيا حـيث اقـام مـلوك الدولة الروبينية الى اواخر القرن الرابع عشر اما البلد الاخر فهو مدعو اتشميازين وهناك دير بناه القديس غريغوريوس المنوّر على مقربة من آني احدى مقاطعات روسيا وبين بطريركي هذين المحلّين نفار وشقاق كلّ منهما يدعي بالاولية والاصالة ويرجم الآخر بالحرمان واللعنات وقد زار هذين المكانين احد السياح الانكـليز وذكر مسهباً ما رآه في القسم الانكليزي من هذه المجلة نأتي على خلاصته افـادة! قال:كانت زيارة صيص من قبل محفوفة بالمخاطر من جرّاء ملاقاة قاطعي الطُـرق العائثين بتلك الديار اما الان وقد قطع دابرهم فلم يعد في وجه الزائر غير صدمات المناخ فيمكن معالجة ذلك بالذهاب اليها في فصل الربيع وهو اعدل الفصول هواء. اما صيص الحالية فهي بقية مدينة كانت في مامرّ من الايام ذات ثروة وبهاء لم يبق

منها غير آثار مدثورة وهناك القلعة المدعوّة قلعة الحيّة المعروفة بلغة البلاد ايلاد قالع وفيها يمرّ نهر جيحون ونهر آموس وغيرهما اما مُلوك تلك الرقعة فينتسبون الي روبين وكان سبب تملكه مساعدته الصليبيّين على المرور الى انطاكية في طريق هي اقرب ممّا لو ساروا في غيرها ونودي بِخَلَفِه لاون ملكاً بامر البابا والامبراطور ومرّ على هذه العائلة ثلاثة قرون وهي تطلب الى ملك اوروبا المساعدة وفي الوقت نفسه تمدّ كثيرين بالقلاع والاماكن الحصينة وفي عام ١٢١٥ بنى الملك لاون شارعاً في طرسوس وأقام كنيسة وحمامات وفرناً وغرَس بستاناً وجعل كلّ ذلك وقفاً على مدينة جنوى الاّ انّه بانقضاء الوقائع الصليبيّة تزعزع ركن ملوك ارمينيا وتهدم وكان آخر من ملك عليهم لاون السابع هجر مملكته وذهب الى فرنسا وبقي فيها الى أن مات في باريس وله هناك قبر تحج اليه ارمن تلك المدينة في كل عام.

وعادات القوم في صيص لاتزال تشف عن بساطة الاول ملبساً ومسلكاً ولهم في كلّ اسبوع يوم سوق تتزاحم الاقدام فيه للبيع والشرّاء ولم يبق لديهم من لغتهم لاستغراقهم في الجهالة غير شكل حروفها اما الفاظها فتُركيّة ولهم اسماء يشتقونها غريبة في معناها فنها توفنكيان ومعناه ابن البندقية وشيطانيان اي ابن الشيطان وذنانيان اي ابن السمآء وقس على ذلك اما بطريرك هذا المكان فمقامه في مرعش وقلّما تراه رعيّته الاّ عند تجواله في جمع الدراهم ناقلاً معه ذخيرة يزعم انها تحوي ذراع القديس غريغوريوس المنوّر ولهذا السبب يلقب هذا البطريرك بحافظ الذراع المقدسة. والكنيسة هناك مزيّنة بالصور والرسوم القديمة والآجرّ الاخضر وفيها كرسي البطريرك موشحة بالذهب يقوم فيها عند سيامة الاساقفة وفي هذه الكنيسة خزانة فيها كأس فضية مذهّبة فيها زيت الميرون ويزور هذه الكأس كثيرون من الأرمن من كلّ فج في أجل مضروب اذ تغطس حينئذ ذراع القديس في الزيت وتداف فيه وترّنم التسابيح وترش الزهور فيسخن الزيت ويجوش في الكأس على حسب زعمهم اما رفع الغطاء عن الكأس فيكون بأن يعرض على الحضور بالمزايدة فايّهم دفع اكثر نقوداً كان له الحق بذلك وهو بعدئذ يبيع الزيت نقطاً لمن يريد فيربح

اموالاً عزيرة. وفي جانب الكنيسة متحف البطريرك فهناك كتب مصفحة بالفضة وذخائر وكؤوس فضيّة عديد عددها والى جانب الكنيسة غرفة يقيم فيها المعدّون للدخول بدرجة الرهبانية مدّة اربعين يوماً منقطعين عن مرأى العالم والطعام على زعم من قال وقداشاد البطريرك هناك مدرسة يتردّد اليها الطلبة مجاناً فنعم العمل. والاكليروس عندهم قسمان القسم الاول وهو الاعلى موقوف على التبتّل والآخر ومنه خوارنة القُرى مطلق لهم امر الزواج فيكسبون معاشهم بالصلوات عن نفس الموتى وتبريك البيوت واخراج الشياطين ودفع الحشرات مستعملين ما عنّ لهم من الخزعبلات في طلب الرزق.

قال صاحب الرسالة دُعيت يوماً الى مشاهدة عادتهم في طرق الخطبة وهي لديهم كثيرة الاهمية اذ يجتمع المدعوّون في بيت الشاب على ليلتين متواليتين ويأخذون يتساءلون عن سبب استدعائهم متجاهلين ويقام في الوسط كرسي معدّ للخطيبة الى ان تقدم في الليلة الثالثة فيقدّم لها راغبها هديّة هي عربون عقد الانفاق ومن عوائدهم في الجبال في الاعراس أن يذهب العروس ورجاله والمشاعل في ايديهم الى بيت العروسة لاحضارها ففي عودتهم يقف اثنان ذكر وانثى عن جانبي العروسين مدعيّين انهّما هما العروسان مقلدين حركات الاصليّين ومن عادتهم قبل عقد الزواج أن يصعدوا بالعروس الى السطح ويعروه من اثوابه ويغسلوه على مرأى من كل عين ولا يبالون بالخجل من هذا الأمر اذ كثيراً ما تشاهد النساء عُراة يغتسلن في الانهار والمارّة ينظرون اليهنّ. اما المرأة فلا يسوغ لها مجالسة الناس ومحادثتهم الى ان تنقضي السنة على زمن اقترانها فيسوغ لها بعدئذ بعلها حلّ عقدة لسانها. ومساكنهم صغيرة قذرة ولما كان الحرّ والذباب من اشدّ عذاباتهم فيلجأون الى النوم في ايّام الصيف في خيم يبنونها طابقين الطابق الأعلى للرجل وامرأته وبنيه والاسفل لدوابّه ومواشيه اما ايام البطالة عندهم فكثيرة لكثرة القديسين واعيادهم ومما يخلق بالذكر من عاداتهم ايضاً انهّم في عيد الفصح يقيمون الصلاة ويخضعون لتمثال من الشمع شكله شكل المسيح مصلوباً. وهم طبعا قسمان احذقهم واذكاهم

رجال الجبال ولا تزال الحرّية نموزجهم وغايتهم اما قاطنوا القرى فهم في غاية من الذلّ ونفاد الهمة لما تولا هم من قسوة الذين تملكوهم تباعاً غير انهم اجمع قادرون على الاتجار والتفنن في ضروب المكسب اذا توفرت لديهم الوسائل فنهم قوم في الاستانة وغير محلات كلهم سائرون في طريق النجاح والتقدم. ولوعرة مكانهم وقلة المكسب فيه تهيج ببعض اشقيائهم عواطف السلب والنهب وقد نشأ بينهم كثيرون من قاطعي الطرق واشهرهم بربيك كان انضمّ اليه عدد من الاهلين سوّلت لهم أنفسهم الخروج عن طاعة الدولة العثمانية الاّ انه لم يطل الامر حتى حدث ما وَفّق بين رئيس عصاباتهم وحاكم تلك البلاد بعد مناوشات الى ان طوت الايّام قوّتهم واقتدارهم.

امّا اتشميازين فبلد قاطنوها قوم محببون الى امبراطور روسيا يرتعون في ظلّ حمايته والتمدن بينهم ناشر أطنابه خلعوا عنهم الاسترقاق وانضمّوا في سلك الحرّية والمساواة الاّ انّه لا تزال لديهم من الاعتقادات القديمة والتقاليد ما لا يمحوه كرور الايام وتوالي السنين ففي بلدهم وقف فلك نوح بعد الطوفان وهم ينتسبون الى احد حفداء يافث بن نوح قالوا انه كان ذايد في بناء برج بابل ويدعون ان النصرانية اول ما بُشّر بها في ارمينيا وقد ذكر موسى الخوريني احد مورخيهم تفصيل الكتاب الذي ارسله الملك الابجر الى المسيح وجوابه عليه وقدم ارمينيا تداوس الرسول وشفي الملك المذكور من برصه وتبعه برتلماوس ويهوذا الرسولان يبشّران فيها الى ان قضيا نحبهما اما غريغوريوس المنوّر فهو ذو شأن خطير لديهم فقد خطّوا على جدران كنائسهم قصة حياته والحوادث التي جرت له: قيل انه سليل اسرة كريمة تركها وهرب الى كبد وكية ثم عاد الى بلاده مبشّراً عندما رأى توغل الاهلين في عبادة الاوثان فقبض عليه ابن عمه وهو الملك حينئذ وطرحه في العذابات الهائلة فلجأ الى جبّ في اسفل جبل آراراط وقامت بخدمته هناك امرأة عجوز ثم انقلب ابن عم هذا القديس ورجال حاشيته خنازير برّية بارادة الربّ لنظرهم خبثاً الى ابنتين جميلتين الاّ ان القديس تضرّع الى الله من اجلهم فعادوا

اناساً يتكلّمون وأقام تذكاراً لهذا الحادث صوم خمسة ايام حفظه الارمن حتي اليوم شديد الحفظ وقيل ان هذا القدّيس رأى الروح القدس مرة متهافتاً من السماء فبنيت كنيسة في المكان الذي رآه فيه وفي ارمينيا قرية تدعى مرندة قيل انها سُمّيت باسم امرأة نوح المقبورة فيها وهي قرية كثيرة المياه ينبت فيها العنّاب ويكثر ثمره.

ووراء نهر الاراكسيس مدينة تدعى نشطوان اي مدينة نوح زعموا ان نوحاً بناها وسكنها قبل الطوفان وبعده وهي في مركز من الارض جميل غزير المياه حسن التربة كثير الاشجار يقول الارمن ان هناك جنة عدن ولما توفي نوح رحمة الله عليه قبر فيها وهناك قبره (وله قبر آخر في سوريا في قرية تدعى الكرك جنب زحلة) وهو على شكل غرفة مقبية مرتفعة على عمود واحديَ عمها من وسطها وامام هذا العمود مذبح يحرق الزوار البخور عليه وهناك كثير من المدافن مكتوب ومرسوم على كل منها حرفة واسم الشخص المدفون فيها وفي تلك الناحية مغائر كثيرة كانت مأوى الارمن في ايام مذلتهم اما الآن وقد أثروا فبنوا الدور وهجروا تلك المغائر فغدت مقطناً لفقراء الاعجام.

اما جبال آراراط فهي خير ما توجه اليه البصائر ثبتت في الارض اوتاداً وعممها الثلج ومن حولها يشاهد شتيت بقايا المدن وآثار الديار وهي قائمة بين روسيا وتركيا والعجم ولسان الكل قائل برسو سفينة نوح عليها بعد الطوفان وعلى مقبرة منها مدينة تدعى اريوان كرومها كثيرة قيل ان نوحاً أكل من عنبها واكثر فسكر!اما هذه المدينة فهي مجتمع الاضداد ترى فيها المآذن والجوامع والكنائس والابنية القديمة الرثة والحديثة الحسنة كل ذلك دلالة على خمولها الاول ونهوضها من مذلة الفقر بعد ان انتقلت من ايدي الفرس الى ايدي الروس فاصبح اهلها يضارعون اهل اوروبا في مبادئهم وعوائدهم ومما يشاهد هناك قلاع الفرس ايام عظمتهم وهناك صخر شاهق كان المجرمون يُطرحون من اعلاه الى هاوية عمقها نيف ومائة قدم.

ومن اريوان الى مسكن البطريرك مسافة اثني عشر ميلاً وهناك كنيسة شفيعها القديس وبسيا الشهيد يتألب اليها كثير من الراغبين في الانخراط في سلك

الرهبانية يقضون مدة اربعين يوماً صائمين على حسب ما شاهدنا في صيص تتلى عليهم التعاليم اللازمة توطئة لفحص يؤدونه قبل قبولهم في الدرجة الكهنوتية اما اتشميازين نفسها فهي مجمع ثروة الارمن وقوتهم وفيها متحف يحوي كنوزهم من كتب وذخائر دالة على سالف ايامهم ومجدهم وفي الدير مدرسة زاهرة جمعت كلما تتطلبه ندوات العلم من كتب وغيرها وفي منتصف الدير كنيسة القدّيسة مريم مبنية في النقطة التي رأى فيها غريغوريوس الروح القدس منسكباً عليه والى جانب هذه الكنيسة بقية بناء متهدم قيل انه من عهد الكنيسة التي بناها الملك يتريداتس ابن عم غريغوريوس بعد خلعه جسم الخنزير وعودته انساناً! وقبة الكنيسة منقسمة الى اثني عشر قسماً على كل منها صورة رسول من رسل المسيح اما داخل الكنيسة فمزيّن بالنقوش والثقب الذي نزل منه الروح القدس مغطىً بلوح حجري والى جنب الكنيسة غرفتان فيها الذخائر والتحف مجموعة من عهد الملوك الارمن الاولين ومما يخلق بالذكر من هذه الذخائر قطعة حديد قيل انها بقية من فلك نوح أُعطاها احد الملائكة الى القدّيس يعقوب النصيبي الذي عالج الصعود الى جبل آراراط مدة ثلاث سنوات متوالية فلم يتمكن منه فاعطاه الملاك هذه القطعة تذكاراً ولا يزال بطريرك تلك الناحية وبطانته يصدّقون بانه منذ نزل نوح من جبل آراراط لم يصعد الى قمته انسان وما جاء عن صعود بعض السياح الى قمته فهو عندهم محض اختلاق وفي هذا الدير محفوظة ذراع تداوس الرسول وذراع القديس غريغوريوس الاخرى لان الواحدة في صيص اما رأسه فهو في ايطاليا وبقية جسمه مدفونة في أعلى الجبال وهنا ايضاً الحربة التي طعنت بها جنب المسيح وهو على الصليب يطاف بها وببقية حديدة الفلك فيما لو اصاب المدينة مرض ووباء.

وهناك جزيرة لا تبعد كثيراً فيها ثلاثة اديار يرسل اليها الرهبان ليطهّروا من خطاياهم منقطعين عن كل آنسة ولا يسمح لغير صيادي السمك بدخول تلك الجزيرة كأنّ الحياة لم تكن الاّ لانّ الانسان قادر على الخطاء فيا للتيه.

وقد نظر قيصر روسيا الى بطريرك تلك الناحية بعين الرضى فأهداه من الرتب انفسها وهو عنده في مكانة عليا ومركز رفيع.

الرسالات

(بقلم الوجيه الفاضل المستر هارولد فريدرك)

واريد بالرسالات تلك الشركات التي وقفت نفسها على الضرب في انحاء الارض والتجوال في فيافيها داعية الى الدين الذي تنتمي اليه منادية بالتمدن والعمران باذلة النفس والنفيس في سبيل تهذيب وتثقيف من لا يزالون حتى الآن في ظلال التوحش وقيد الضلال ونعم الغاية هي.

هذه هي المبادىء التي عليها نشأت هذه الرسالات والغاية التي لأجلها تألفت والّا لما مدّت يد المساعدة الى عضدها وتعزيزها ولما انتصرت لها الحكومات مدافعة عنها حيثما اقتضت الحال ودعا الامر الى الدفاع عنها وما من منكرٍ على تلك الرسالات في حين نشأتها ما جاءت به من الخير العميم والفائدة الجزيلة ولاغرو فقد كان مبدأها اذ ذاك الحبّ الانساني لا اكثر اما الآن وقدأصبحت ميداناً تتلاعب فيه عواصف الاهواء والغايات وواسطة لبث الاميال السياسية فقد فسدت المبادىء الصحيحة وانقلبت تلك الحسنات سيئات وبعد ان كان سلاح «المبشّر» رقّة لسانه وسلامة طويته يتوكأُ على عصا الحكمة مهتدياً بمصباح التقوى والحبّ غدا الان والخنجر رفيقُه وانقلبت عذوبة لسانه جفوةً وطعناً على مبادىء غيره تقوده عصا الشقاق والجهالة ديدنه الدعاء الى التحزبات السياسية والانقسامات الدولية باثّاً الحقد والضغينة ولا عجب والحالة هذه اذا انقلبت المنفعة العامة الى منافع شخصية لوقوع تلك الرسالات في أيدي مَن هُم أحقّ بأن يدعوا الى التمدن من ان

يُدعوا اليه لانّ كلّ مبشر يدعو سامعيه الى مشاطرة مبادئه وقتل من لا يواطئه عليها والانضمام الى طاعة دولته وحمايتها فالكاثوليكي يدعو البَربري الى الخضوع الى كرسي رومية قاذفاً بحق البروتستاني حاكماً عليه بنار جهنم والبروتستاني يوسع ذاك سبّاً وشتيمةً ناسباً اليه عبادة الاوثان والخرافات التقليدية وما شاكل من ضروب الامتهان والاحتقار وبعد ان كان الاثنان قد خرجا ونصب أعينهما الدعاء الى التمدن والدين باتا وجلّ ما يفعلان التشاتم والتلاكم مظهرَين ما أنطوى عليه لُبّاهما من نار الحقد لدى قوم كان من الواجب استلفاتهم الى ماهي حقيقة قواعد النصرانية وتمدّن اوروبا.

ها قد توالت الرسائل البرقية والانباء تباعاً من يوغنده في افريقيا تشير الى مواقع هائلة بين الكاثوليك والبروتستان هناك انجلت عن قتل كثيرين من الفريقين فهذا وعَمر الحقّ الطريق المودّي الى التمدن والسبيل الموصل اليه فماذا عسى يُرتأى في حوادث مثل هذه كان للقوّات العسكرية والاهلين فيها يد عاملة وماذا يكون ياتُرى رأى اولئك البرابرة أنفسهم في رجال انتَدبوا الى الهداية فكانوا نموذجاً للضلال بل ماذا عسى يظنّ في قول الاسقف تكر البروتستاني عندما رجع من يوغنده في العام الماضي قصد جمع الاكتتابات المالية والقوات لطرد الكاثوليك من تلك النقطة منادياً بوجوب اخراجهم من تلك البلاد عَنوةً وقسراً.

علم اللّه اذا كانت هذه هي نتيجة المعارف التي وصل اليها رجال القرن التاسع عشر فيا حبّذا القرون السالفة الموسومة بالتوّحش وما أحلى تذكار حوادثها وما أحوجنا الى رُسُلٍ يدعوننا الى صدق السبيل ويقولون لذاك الاسقف الخطير انّ النصرانية والتمدن في غنًى عن مثل مبادئه وعن رجالٍ مثله دعاة الى الهدى لاوحرمة الحق ليست هذه هي الغاية التي تسعى وراءَها دول اوروبا لانهنّ في مثل هذه الحال بدلاً من اقامة حدود اللّه يَبثثنَ روح الشقاق والقلق ومن الغريب انهنّ كلهنّ مظهرات غير ما ابطنّ ولو لا ذلك لما جَرت هذه الحوادث التي تكدر كأس الراحة وتعوث بمبادئ العمران وبينما نرى الحكومة البريطانية آخذة العدل والتمدن

والمساواة ديدناً لها في مستعمراتها كالهند ورأس الرجا الصالح ومصر حتى اصبحت نموذجاً يقُتدى به ومثالاً يجرى عليه يظهر ان ممثليها في قلب افريقيا يعمدون الى الجفوة والقسوة ومعاذالله ان تكون اعمالهم هذه مبّنية على ارادات ذوى الامر والنّهى فانهم أرفع من أن يتنازلون الى مثل هذه المستهجنات ولنا في الاماكن التي امتدّت اليها ادارتهم اكبر برهان على مراعاتهم جانب العدل وبذلهم الوسع في توطيد الأمن مثبطين لاهلين الراحة والسلام وحيثما خفق علمهم بَشّر بالطمأنينة واستتاب الراحة.

ولا بدّ انّ ما جرى في يوغنده يكون ناتجاً عن مآرب شخصيّة لا علاقة لها بالدولة لان من العار عليهّن معاملة البَرابرة والمتوحّشين بالقسوة وأثارة نار الحرب والقتال بينهم كلّ ذلك في سبيل التمدّن المزعوم اذ التمدن والنصرانية في غنىً عن مثل هذا الاصلاح القائم بحدّ السيف واهراق الدماء.

النبلآء في الهند

كتب رجا الهند رسالة مؤداها البحث في الحال التي صاد اليها نبلاء الهند من ضيق ذات اليد تلقاء المصاريف الفادحة التي يقتضي على كل منهم صرفها في سبيل خدمه وحشمه وليس له سوى غلة ارضه يصرف من نتاجها وبعد ان كانت احياؤهمزاهرة بهم زاهية أصبح قسم منها ملكاً لارباب المصارف والمرابين وقسم آخر باق مثقلاً بالدّين رهينة امر الدائن كل ذلك نتيجة الجهل لان هولآء النبلاء أُميّون تناهي اليهم التقليد الابوي في انّ العلم انما هو غاية يسعى ومن ورآها ذوو الفاقة والحاجة ومن كانوا ادني منهم منزلة ولا يزال ارباب الدواوين وساسة الاحكام طمعاً بكسب المال وحرصاً على مراكزهم يهمسون في اذانهم احاديث التيه ويبثّون في قلوبهم نفثات الخيلاء وعنفوا ن الكبرياء قائلين لهم ان العلم يحطّ من قدرهم ويقلّل من منزلتهم الآ انّ هذه الاراجيف باتت ضعيفة القوّة لديهم عندما رأو رأى العين انّ في جهلهم يزداد أمرهم فساداً فأقاموا للعلم دوراً يتردد اليها أبناؤهم. ولمّا كان صبيانهم لا يزالون قاصرين عن القيام بمهام الادارة ومقتضيات

الاحكام والدّين قد اهلك اراضيهم واستنزف ثروتهم ارتأى الرجا اصلاحاً للحال وتلافياً للخطب عرض بعض شرائع لو أتبعت اتت بما يصلح شيئاً من الامر فقال بوجوب منع بيع اي عقار من عقارهم لوفاء دَين صاحبه وعدم السماح برهنه على مال ثم اذا شاء احد المالكين المديونين فيما لو كان غير قادر على ادارة عقاره انه يكل الى الحكومة في امره ووفاء دينه فعلى الحكومة ان تنظر في اجراء كل ما يؤول الى مساعدة ذاك المالك ثم تخطى الى الكلام عن الطرق التي تدعو الى استنزاف مال النبلاء قال: بينما المالك الانكليزي مثلاًيستدين المال على ملكه ليحرث ارضه ويحسن حالها نرى الهندي يستدين المال على ارضه ليقوم بمصاريف عرس بناته ودفن موتاه وأقاتة الكهنة البرهميّين ومجاز بنات الهوي الراقصات ومجازاة ذوي الخزعبلات والملاعب وهلّم جرّاً فاذا أحجم عن البذخ والاسراف قال له مديرو اعماله وارباب ديوانه انه من العار التوقف عن بذل المال في سبيل الرفاهية اذ على هذه الامور وحدها يتوقف فخره ومجده.

اهل مشونه

هم قوم لا يزال التوحش الافريقي متسلطاً عليهم لتباعدهم عن عالم التمدن ورجالهم ونساؤهم كثيرو التيه مولعون بالتزيّن بما لديهم من أدوات الزينة والتأنق قيل ان الرجل اذا خرج الى زيارة بذل الجهد في سبيل التحسن فياخذ في فرك بدنه بنوع من الثمر يدعى جوز السعدان فلا يدع رقعة من بدنه الا ويدلكها به وكثيراً ما يستعين بجاره على الاطراف التي لاتصل اليها يده حتى يصبح براقاً لامعاً واذا اصاب قطعة من التنك ضمّ اطرافها الى بعضها ورققها بالتطريق وعلقها بجديلة شعره فتكون له من افضل الحلي واكثر ما يستعملون الخرز الاحمر لما بين الاحمر وسواد جلدهم من الملائمة اما نساؤهم فشديدات الولع بالرقص والخلاعة ولكل قبيلة او قرية طبل في مكان تجتمع اليه النساء فيأخذن بالدقّ والرّقص وفي اليد الواحدة ضرب من الفأس يهزّزنه ويترنّمن بالقصائد الحماسية ضاربات بطونهنّ واثداؤهنّ باليد الاخرى طبقاً لبعض النغم وهنّ في كرّ وفرّ واقبال وادبار الى ان

يغمى على واحدة منهنّ تعباً فيقفن عن الرقص حالتئذ.

الزواج في بگونلند

بكونلند مكان في افريقيا قال احد السائحين اليه اذا اراد شاب التزوّج من بنت ذهب الى بيت ابيها واخذ من الثيران ما يظنّه كافياً لسداد ثمن العروسة وكثيراً ما يضطر الى ابقاء ثور ام ثورين على مقربة من المكان لانّ الأب غالباً طمعاً بالكسب يطلب قيمة ما صرفه على ابنته في صباها كما وان تطالب بحق الامومّية امّا العروس فلا يقدر على بيع أمراته كما أشتراها بل هي متاع لا يتعامل به فاذا وقع طلاق رُجِعَ الى العريس قيمة ما دفع مَهراً امّا الاولاد فيكونون حصّة ابوي الامْ فاذا اراد ابوهم تملكهم وَجب عليه مشتراهم.

حسن الرعاية

ان في بلد بأمنوطو شيخاً هو كبير قبيلته يحكم في الاهلين ولا مرّد لأحكامه يدعو عموم القبيلة في كلّ يوم احد الى استماع الصلاة وهو يقوم بالاحتفال بها منتصبا بين شجرة العدل وقبة السماء وقد أقام الرقباء والارصاد يأتونه باسماء من لم يحضروا الصلاة فيقتص من المجرمين وحدث مرّة انّه قاصص فرقة من عسكره تبلغ المائتين عداً لهذه الذلّة وكان قصاصهم أن يحرثوا الارض للمصلحة العامة فلبّوا غير مستنكفين. وهو في كلّ يوم يركب فرسه ويتجوّل في الحقول زائراً الفعلة ومتفقداً الاهراء ناظراً في كل شي متحبّباً الى الجميع حاثاً كلّ فرد من افراد رعيّته على الجدّ والعمل كأنه الاب الشفوق على بنيه.

عرس الشياطين وقصر الجنّ

ان في الهند قوماً يدعون بالدرديين كثيرو الخرافات والعقائد يـروون عـن الشياطين قصصاً اقلها كاف لان يظهر الى ايّ حدّ تناهي البشر في التقاليد الوهمية اما الشيطان فلكي يكون مخيفاً وَجب ان تكون هيئته من اقبح ما يتصور للانسان يزعمون انه ذو عين واحدة مركزها في متوسط جبينه وهو عدو ابن الانسان روي عن احد هولاء الدرديين ـ ومن شاء صدّق ـ انه كان يصطاد في البرّية فاشتدّ عليه الحرّ ونفد منه الزاد فاصبح جائعاً عطشانة يتجّول على غير هُدى فأخذ يتطلع الى كل النواحي ليرى شجرة يأكل ثمرها او عشبة يمضغها او مجرى ماء يروي أو امه حتى أعياه البحث وامسى عليه المساء فعالج النوم فأبت عيناه الاّ الأرق فشخص بباصرتيه الي الافق واذا بنار مشبوبة ففرح لها قلبه واطمأن بها خـاطره فـاطلق ساقيه للريح في طلبها حتى قاربها فاذا هو يسمع غناء وغوغاء ومن حـول النـار شبّاح قيام وقعود رواقص روافل فانخلع قلبه خوفاً واضطربت فرائه وهَـمّ عـلى التقهقر واذا بواحد من تلك الاشباح صوّب اليه اقدامه وكان ذاهباً في طلب الماء فلما قاربه سأله فيما اذا كان ابن انسان فلم يسع الصيّاد الّا الاقرار فآمنه الشبح وأو عز اليه ان يلحق به ففعل ولما اتمّ الشياطين فرحهم على وجه الارض اقتلع احدهم عشبة واذا بثقب ظهر مكانها فاخذ كل من الشياطين يضمّر نفسه ويضمّ اطرافه الى بعضها ويتضيق ويتصغّر الى أن مرّوا جميعهم مـن ذلك الثـقب فـتقدّم حـينئذ ذاك الشيطان الى رفيقه الصّياد وأومأ اليه أن يتبعه ففعل مكرهاً واذا هو قد دخل غرفة

كبيرة مُدّ السماط فيها وفاحت رائحة الأطعمة فأجلسه الشيطان في مكان لا يُرى فيه وقدم له من الطعام ما كفاه وبينماهو يأكل بانت لأعينهامرأة وهي امّ العروسة ـ اذ كانت حفلة عرس لأحد الشياطين ـ وابنتها متكأة على صدرها باكية على فراقها وانتقالها من حجرها الى بيت زوجها الّا انّ الصّياد لم يكن ليسمح له بالبقاء فاخذه الشيطان بيده وأعاده الى وجه الارض من نفس الثقب الذي دخل منه وكان اثناء خروجه تطلع الى ما حواليه فوجد انّ جبته التي يلبسها في بيته وصحون مائدة وادوات طعامه وكثيراً من مقتنيات جيرانه قد اعدّت لمهام تلك الحفلة فانخلع قلبه حزناً على فقدان أثاث بيته وعندما قارب باب الثقب اعطاه الشيطان ثلاثة ارغفة زاداً للطريق فأكل اثنين منها وعندما وصل بيته قصّ على ابيه حكايته واخذت امّه الرغيف الثالث واودعته في هري المؤونة تبرّكاً به لان في زعم هولآء الجماعة ان الشياطين لا يؤذون احداً ما لم يعاملهم بسوء وتفقد الصياد ادوات بيته وسأل جيرانه عما اذا كانوا فقدوا شيئاً من اثاثهم فاذا كل شيء في مكانه وعلى ما ترك عليه.

وعلى مقربة من مقطن الدرديين جبل شاهق يقولون ان على قمّته قصراً من البلور تأوي اليه الجنّ لا يجسر احد على اقترابه زعموا انّ صيّاداً سوّلت له نفسه الذهاب الى ذاك القصر ليرى مافيه فأخذ يصعد الجبل درجة درجة ولا مانع يصدّه حتى وصل القصر فرأى باباً فرفسه ودخل واذا هو في غرفة فسيحة فيحاء من البلوّر تطلّع من خلالها فرفع له بستان فسيح فيه شجرة واحدة أغصانها من اللؤلؤ واوراقها من المرجان فخالجه شيطان الطمع ان يملأ جرابه منها فبعد ان ملأه تأهب للخروج واذا بطائفة من الافاعي انسابت في اثره فارتعد خوفاً واخذ يرميها باللآلئ ليردّها عنه وصار كلّما رمى لؤلؤة التقطها افعى وسار بها الى ان فرغ جرابه وبقيت أفعى تطارده وهو يجد السير من أمامها ولا لؤلؤة عنده حتى قارب بيته فرماها بالجراب واذا بلؤلؤة فرّت منه فتناولها الافعى ورجع الى قصرها امّا الصّياد فرض مرضاً ذهب بحياته لان الجنّ لا تسمح لاحد بالوقوف على اسرارها.

وقيل ان جنيّة تعشّقت صيّاداً فكانا يجتمعان في كل يوم يتطارحان الغـرام ويتباثان مكنونات الفؤاد فلمّا كان فصل الصيف طلبت اليه ان ينكفّ عن زيارتها مدّة سبعة ايّام هي ايّام يكثر حَرّها فان خالف أمرها مات لا محالة فأجاب مطيعاً الاّ انه في اليوم الرابع ثارت فيه نار الوجد ولم يكن لها مطيقاً فاخذ بندقيته وسار الى البرية في طلب الصيد آملاً أن يرى موضوع حبّه وقاطنة لبهِ فلما تبطّن البر رأى قطيعاً من الوحش وشاهد حبيبته تحلب واحدة منها وتستلقي اللبن في قصعة مـن الفضّة الاّ ان الحلوبة اجفلت عندما رأته فرفست القصعة واندلق اللبن فاستشاطت الجنيّة غيظاً والتفتت الى ماوراءها لترى ما بدا واذا بحبيبها أمامها فاستشاطت حنقاً وتميزّت غيظاً ودَعت عليه بالموت بعد أربعة ايّام وهكذا كان بلّل غيث الرحمة ثرى قتيل الغرام.

[انگریزي خط کا ترجمه]

اسلام پر حملۂ بیجا

بخدمت سامی مدیر جریدۂ ضیاء الخافقین

تو یوسف معنی را در چاهِ بُلا دیدی او را بشهنشاهي در مصر کجا دیدی

مهربانم سلمه

مجهی امید قوی هی که آنمهربان براهِ عنایت وکرم اپنی گران بها جریدۂ کی صفحات مین اس کمترین کی مضمون کو جو عنوان مذکورۂ بالا پر مشتمل هي ـ جکهه عطا فرماکر ـ بنده کو ممنون فرما وینگی.

یون نظر آتا هی که اکثر انگریزي سیّاح جو ممالك مشرقیه مین کچهه دنون رهکر انگلستان واپس آتی هین بسا اوقات اپنی سیر وسیاحت کـا نـفع اٹـهانا چاهتی هین ـ جو کچه اوپری اور سرسری نظر سی دیکها بهالا هی ـ اوسکی کاه کو کوه بناکر ـ یهان انگلستان مین ـ جهان لوگ حقیقت حال سی ناواقف ـ او نهین کی لائی هوئی خبرون پر بهروسا رکهتی هین ـ معلم الملکوتی کاذنکا بجاتی هین ـ خصوصاً جب اهل اسلام کی رسوم ورواج ـ عادات وخصائل طرز مـعاشرت ودیگر اندرونی حالات پر لکچر دیتی هین تو پهر کیا پونهچنا هي ـ جو کچهه جی مین آتا هی اناپ شناپ هانکدیتی هین ـ اور جب اسلام کی بابت بیان کرتی هین ـ تو صرف وهم کی تراشی هوئی ایرادات ـ اور دل سی کهڑی هوئی اعتراضات کی بهر مار کردیتی هین ـ بهلا کوئی اون سی پونهچی که حضرت ـ آپ کتنی دنون ـ اورکس اسلامی خاندان مین قیام پذیر رهی ـ بهلا آپنی ـ قلی ـ نفر ـ اور اگوئی

راہ بتانی والی کی سواکس کی اندرونی وبیرونی نشست وبرخاست دیکھی؟ تو تمھین پھر کیا مجاز ھی کہ بدون دیکھی بھالی ۔ آلّم غلّم ۔بکدو؟ بلی ۔ تیری افترا! کہ مسلمانون کایہہ اعتقاد ھی کہ محمد کا جنازہ آسمان وزمنی کہ در میان معلّق ھی! بلی تیرا بھتان! کہ مسلمانون کی اعتقاد مین یہہ مسئلہ داخل ھی کہ عورتون کو روح یعنی نفس ناطقہ ھی نہین! ایسی اڑن چھو افواھون کا بُرا اثر انگلستان کی باشندون پر یہہ ھوتا ھی کہ وہ اھل اسلام کو قابل ترحم ۔بلکہ لایق نفرین ۔ اور تہذیب کی دربار مین سزاوار صفّ نعال سمجھتی ھین ۔اور ان لوگون کی اڑائی ھوئی خبرون کوسند ٹھراکر ۔نا انصافانہ اھل اسلام کا خاکا اڑاتی ھین ۔چنانچہ لارڈ بائرن – باوجود اتنی سیرو وسیاحت کی ۔کھتا ھی مسلمان اگر ھین نہین بیوقوف تو کیون روح کی زن مین قائل نہین ۔ عجیب! بـاین ریش وفش! اس قابلیت پر یہہ جھالت زیبا نہین.

تواب ۔ریورنڈ ۔ای . جی . بیوان نی اسلام پر گریشیم کالج مین چار روز پی در پی ۹ ۔ ۱۰ ۔ ۱۱ اور ۱۲ فبروری گذشتہ کو لکچر دیتی ھوئی ۔جو جو غلطیان فاحش کین ۔کوئی انوکھی بات نہین! اوسکی تفصیل محض طول لاطائل ھی ۔مگر اونکی چند اعتراضات پیش کرنا خالی از منفعت نہین.

اعتراض اول ۔لونڈی ۔ غلام بنانی کا رواج جو عالم مین موجود ھـی ۔ اوسکی جوابد ھی قرآن کی ذمی ھی.

کیا خوب! کانچ کی مکان مین رھکر دوسرون کو پتھر مارنا!

قرآن کی جوابدھی اوسی قسم کی ھی جو تورات کی جوابـدھی ھـی ۔ نہین ۔نہین ۔اسلام نی تو اس وحشیانہ رواج کو ۔جو صدیون سی ملك عرب اور اوسکی نواح مین بدرجۂ کمال شائع تھا ۔اور اوسکا دفعۃً استیصال کرنا ممکن ھی نہ تھا ۔عاقلانہ طور سی بصیغۂ امر واجب الاذعان کاتِبُوهُم اِنْ عَلِمْتُم فِیهِم خَیْراً ۔ یعنی اونھین آزاد کردو جب تم اونھین بھلی مانس اور اپنا کام آپ چلانی جیسا سمجھو ۔بیخ وبن سي برکندہ کردیا ۔اس آیت مین جو شرط ھی وہ امـر کـی

فرضیت کو کهٹا نہین سکتی ـ جیسا که فَلَیْسَ عَلَیْکُم جُنَاحٌ اَنْ تَقصرُوا مِنَ الصَّلوٰة اِنْ خِفْتُم اَنْ یَفْتِنَکُم الَّذِیْنَ کَفَرُوا ـ یعنی اسمین کچهه حرج نہین که تم چار رکعت کی عوض دوهی پڑ هو ـ جب تمکو ڈر هو که کافر ستاوینگی ـ اب نماز قصر بدون خوف بہی سفر مین روا هی ـ مملوك کی سانهه اچهار برتاؤ کرنا اسلام کابڑا تاکیدی حکم هی ـ اس سی بہتر کیا برتاؤ هو سکتا هی ـ اِخْوَانُکم خَولَکم ـ جَعَلَهُم اللّٰه تَحْتَ اَیْدِیکُم ـ فَمَنْ کَانَ اَخُوْهُ تَحْتَ یَدَیْه فَلْیَطْعِمْه مِمَّا یَاْکُل وَلِیَلْبِسْه مِمَّا یَلْبِس (بخاری) تمهاری غلام تمهاری بهائی هین ـ تقدیری امر سی تمهاری قبضی مین آگئی ـ هر مالك کو اپنی غلام کی ساتهه بهائی کاسا برتاؤ چاهئی ـ اپنی کهانیسی اوسکو کهلاوی اور اپنی کپڑون سی اوسکی پهناوی ـ لونڈیون کو بی بی بنانی کی ترغیب قرآن مین موجود هي ـ في، زَمَانِنا ـ غلامون کی خرید وفروخت اگر بلاد اسلام مین پائی جاوی تو اوسکا اسلام کاهی کو جوابده تهیرا ـ اندها دهنده کی دنون مین عیسائی لوگون نی بهی اسمین کوتاهی نہین کی ـ مریکا مین تو ابهی توڑی مدت کی قبل تملك اسکارواج تها.

(٢) مسلمان اپنی بی بی کو محض اپنی خوشی کیلئی بلا سبب وبدون وجه وجیه طلاق دیسکتا هی ـ ریورنڈ پادری کا یهه کهنا ـ اونکی لا علمی محض مسائل اسلامیة سی ظاهر کرتا هی ـ اِنّ اَبْغَضَ الحَلَالِ عِندَ اللّٰهِ الطَّلَاق. یعنی خدا کو سب سی زیاده ناپسندیده چیز ـ طلاق هی مگر محض ضرورت کیلئی جائز رکها گیاهی ـ جسنی اسلام کی دینی کتابین دیکهین هین اس مسئلی مین وه بجای اعتراض کی تعریف وتوصیف کئی بغیر نہین رهسکتا ـ جسٹس سید امیر علی هائی کورٹ آف کلکته کی انگریزي تصانیف اسبار یمین نهایت عمده هین ـ انگلستان مین بهی ابهی ابهی اسبار یمین اصلاح شروع هوئی هی ـ عورتون کی حقوق اسلام مین جیسی هین وه شاید کوی دین مین نہین.

(٣) اسلام ایك سي زیاده عورتین کرنا جائز رکهتا هي. پادری صاحب کایهه اعتراض بهی کوتاه فهمی پر مبنی هی قرآن مین هي فَاِنْ خِفْتُم اَن لَا تَعْدِلُوا

فَوَاحِدَۃً ـ اگر تم انصاف سی اون کو برابر نرکھه سکو ـ تو ایك هي کرو ـ عـدل حقیق کا پایا جانا من قبیل محال هی ـ است بنا پر زیادہ عورتون کا کرنا بهی نا درست ٹهرا ـ علم اصول کا مسئله هی که کنایه صراحت سی زیادہ ابلغ هي.

(٤) مسلمان لوگ رمضان مین گودن کو کهاتی پیتی نهین ـ مگرراتت کوتو طبق کی طبق صاف کرتی هین ـ اور ایسی کاری په جمتی هین جیسی بهوکا بنگالی ٹوٹ پڑتا هی.

یهه بهی اونکی خام خیالی هی ـ مسلمانون کی هان هر چیز مین اعتدال کا بڑا خیال هی ـ بلکه روزہ اسکا خود ثبوت هی که وہ شکم بندی نهین ـ روزمرّہ کی بول چال مین کها جاتا هی معدہ از طعام خالی دار تا درو نور معرفت بینی ـ رمضان المبارك ایسا مهینه هی که اوسمین تو لچـی لپـنگی تك تـائب ونکـوکار هوجاتی هین چه جا که پرهیزکار لوگ ـ اونکا تو ایك ایك پل حسنات وعبادات وخیرات مین صرف هوتا هی ـ بلکه احادیث سی بنت هي که کهانی پـینی سی پرهیز کرینکا نام روزہ نهین هی ـ بلکه صوم کی معنی ـ هر قسم کـی لغـویات وسیئات سی اجتناب کرنا هی.

(٥) مسلمان لوگ شراب صرف سی هی باز رکهی گئی هین ـ مگر اونهین باقی اور نشي شیر مادر هین.

اس بارےمین تو پادری صاحب نی چمکتی سورج پر خاك ڈالنا چاها ـ اور اونکی جهالت کی قلعی کهل گئی ـ کیا خمرکی معنی ـ ما خَامَرَ العَقْلَ (عـقل کـو ڈهانکنی والی) نهین؟ ـ اور کیه کُلّ مُسْکِرٍ حَرَام کامسئله هر هر بچه تك کو معلوم نهین؟

(٦) اسلام علوم وفنون کی ترقی کا سنگ راہ هی ـ اور فلسفه کو کفر ٹهراتا هي.

یهه محض غلط هی ـ کیا اُطْلُبوا العِلْمَ وَلَوْ کَانَ بِالصِّیْن ـ مدرسی کی بچون کو معلوم نهین؟ ـ کیا بوس ورتهه اسمتهه في نهین کها ته جن دنـون یـو ریـین لوگ

جہالت کی ظلمت اور تعصب کی دھندلکی مین پنہان تہی ان دنون صرف عرب لوگ ھی پانسو برس تبک عالم کو نور سی مشعل لیکر راھنمائي کرتہ رھی ـ وہ کونسا علم وفن ھي کہ جسکی خازن یا موجد و مربی مسلمان لوگ نہین ھي.

وہ تاری جو تہی شرق مین لمعہ افکن
یہ تہا اونکی کرنون سی تا غرب روشن
نوشتون سی ھی جنکی ابتک مزّین
کتب خانۂ پیرس وروم ولندن
بڑا غلغلہ جنکا تہا کشورون مین
وہ سوتی ھین بغداد کی مقبرون مین

کیا اندلس سی اس نئی روشنی کی پو نہین پھوٹی جسنی تمام عالم کو آج چاندنا بنادیا! کیا قرطبہ ـ غرناطہ – بلنسیہ ـ شبیلیہ سی پہلی موج اس آزادگی کی نہین نکلی کہ جسنی آج باغ گیتی کو ھرا کردیا؟

المختصر ـ جس شخص کو علم عربی سی بہرہ نہین ـ مسلمانون کی ساتہہ معاشرت کا موقع نہین ملا ـ اور اونکی حالات سی کامل طور پر واقف نہین ـ اوسکو ھرگز مناسب نہین کہ اسلام کی بابت کچھہ رای دی ـ یا مسلمانون کی اوپر حرف گیری کری ـ مین آپکا تہ دل سی شکریہ کرکی امید کرتا ھون کہ آپ اسکو درج جریدہ فرماکر بندہ کو زیربارِ منت کرینگی.

آپکا نیازمند
سید عبد الحلیم الموسوی

مراسلات ضياء الخافقين

ان لائحة السير أُقلن برنغ في حالة مصر أتت بما يشف عن رضى الجمهور عنها فقد عربت ونشرت في جريدة المقطّم المصريّة ثم وُزعت في شكل كراس أقبل كثيرون من الاهلين على قراءته فكان من ذلك دليل على انّ المصريّين يودّون حقيقة الوقوف على ماهم عليه واليه سائرون ولما لم يكن لديهم من الموارد غير الجرائد الوطنية يفزعون الى اخبارها فكان السواد الاعظم منهم على غير هدى من امورهم لا يرون في تلك الجرائد غير اخبار متناقضة واكثرها ناهج منهج الاختلاق يأتي على نشر ما يلوح له من انه طعن في الانكليز غير مبال صدق ام كذب أضرّ بلاده أم نفعها كل ذلك حبًا بغايات شخصيّة ومنافع افرادية وربما كانوا هم المنتفعين بنوال بعض دريهمات ربّما نالوها ممن يطيب لهم اختلاق مثل هذه الاخبار وبئس من ضحى نفع بلاده في سبيل مصلحته الخاصة ولما رأوا انه ما من ينظر الى اقوالهم ويردّ عليها ظنوا انهم صدقوا او كادوا وَصَدّقهم كثيرون من الاهلين متغافلين عن استطلاع الحقائق مرتضين بالظواهر فقالوا لهم انّ في عبوسة وجه الانكليز الدليل على احتقارهم للوطنيين وان جلّ مرادهم الاستيلاء على مصر واستنزاف ثروتها وامتهان ديانتها بل السعي في افنائها على ان الانكليزي اذا قطب وجهه فغايته حفظ كرامة نفسه ومن حفظ كرامة نفسه حفظ كرامة سواه ومن لم يوقّر نفسه لم يوقّر جيرانه واذا جدّ وراء الكسب فلانّ هذا واجب على كل انسان على انه قط ما عمل في سبيل افقار سواه حبًا بصالحه واما القول في انه يرغب في تهديم المذهب

الاسلامي فهذا محض اختلاق لاصدق فيه ويشهد به التوددّ الكائن بين انكلترة وجلالة السلطان خليفة رسول رب العالمين واكبر شاهد على عدم تدخل انگلترة في مسالة الاديان مسلموا الهند وماهم عليه من الامن والطمأنينة والمساعدة من لدن الانكليز.

ومن نظر الى حالة مصر الان وما كانت عليه من قبل رأى ما صارت اليه من الاصلاح بعد الاحتلال من سقاية الاراضي واصلاح شؤون الجند والمجالس والاحكام والتجارة وغير ذلك كثير على انّ الاهلين لا تزال من امانيهم اثنتان يقولون ما زلنا لا ننالها فالحق بيّن ان انكلترة انما غايتها من احتلال مصر منفعتها الشخصيّة والّا فلماذا لا تبني دوراً للعلم وهي معوزة ليتلق الاهلون فيها الفوائد ثم ولماذا لا يعهد بالمراتب ذات الاهمية الى قوم وطنيين يديرون شؤونها أليس لانّ انكلترة تخاف بالاولى تقدّمنا بالمعارف وبالثانية تملكنا زمام الاعمال وادراتها حسبما تقتضيه المصلحة الوطنية فنجيب على هاتين المسألتين انّ الاولى ضرورية ولا شك ان السيراڤلن بارنغ ناظر الى ذلك بعين الاهمية انما لا يمكن التوفق اليه فجأة اما الثانية فنقول انه كان من الواجب تقليد الامور الجليلة رجالاً وطنيين على ان الانكليز غير مسؤلين في ذلك بل المصريّون انفسهم مازال الكبار منهم لا ينظرون الى ذويهم ويرقون من كان اهلاً للترقية ولا يسع الانكليز فعل ذلك وهم اغراب عن البلاد لا يعرفون اي الاهلين احق بالوظائف وأولى.

* كتب الينا من فيّنا ان صدور مجلتنا ضياء الخافقين كان في حين انتظار جريدة تقوم بهذه الخطّة وقد قال المكاتب ان ما ذكر فيها من المقالات السياسية قد اهاج خواطر ارباب السياسة هناك وعجبوا بها ولا عجب فان اهل النمسا من اللائي ينظرون الى الحوادث السياسية من حيث هي وكثيرو التزلف الى المسائل الشرقية يودون سبرها لمعرفة غثها من سمينها ويرجون للشرق الحرية والفلاح فنتقبل شكر حضرة صاحب الرسالة عاقدين النيّة علي تتبع خطتنا التي اختططناها من البحث في صحة الحوادث ونشرها وابداء ما نعرفه نافعاً للشرق غير مراعين مصلحة خاصة.

* كثرت مظنات الجرائد وتنوّعت افكارها في تاخر الفرمان السلطاني الآذن بتسمية صاحب السمو عبّاس باشا خديوياً على مصر على انه صدر بعد تلك الفترة وقطعت جهينة قول كل خطيب امّا ما دعا الى تلك العقبة فلم يكن ناتجاً الاّ عمّا يبيّن لارباب السياسة من وراء حجاب الغيب والظنون من الاوهام والتخيّلات التي يعدّونها ممكنة بل قريبة الوقوع وان لم يكن شيء من ذلك ولا شك ان ما دعا جلالة السلطان الى التردد كان امّا من هذا القبيل او صدر عن مشورة بعض ذوي الاراء العوجآء على ان العهد بجلالته انه ذو أُذن لا تصغى الا الى ما كان منه نفع للبلاد والعباد ودليل ذلك ترقي البلاد العثمانية في زمن خلافته الى درجة لم تكن فيها من قبل مع ما يلوح من المصاعب التي هي عقبة في وجه الفلاح.

* ذكرنا في العدد الاول من المجلة تشكيكنا في صدق ما ينسب الى الاتراك من الظلم والقساوة في حق الارمن ونزيد القراء الان ان كل ما ذكر من هذا القبيل انما كان اختلاقاً وان تكن الجرائد التي ذكرته استندت في ما كتبت الى قول مكاتبين ادعوا انهم شهدوا كلّ ذلك باعينهم فيا للّه من ذوي الكذب الذيْن باخبارهم هذه يفرّقون بين المسيحيين والمسلمين وربّما أدّت الامور الى وقوع مثل هذه الحوادث على ممّر الايام على الضغنآء وتمكن ذات البين.

* كثيراً ما اشير الى ان الحوادث الاجنبية عموماً وما يتلعق منها بالشرق خصوصاً لما قد اغمض الانكليزي عنه عين الحث مع ما هي عليه من الاهمية ولا غرو اذا كانت المسائل الداخلية هي التي شغل بها قلبه وامدت اليها ابحاثه فهي حيثما انقلب نصب عينيه وكيفما توجه عثر بها او بنتائجها الا انه من اكبر العار على الامة اذا أغضي عن الاحوال الخارجية وحجب مجراها عن قوم لاسبيل لهم الى معرفتها الا اذا لقنوها ممن يدأبون في ادارتها ويبحثون في دورانها.

* ولما كانت بريطانيا من الدول الفاتحة التي امتدت صولتها واحكامها الى اكناف المعمورة كان من الواجب اعطاء هذا المقام حقه وايقاف كل من يهمه معرفة ذلك على ما يتعلق به من الامور والخطوب. اما السبب في تغافل عامة الامة عن

الحوادث الاجنبية فليس بناتج عن جهل منهم او عدم ميل الى استطلاع اخبار تلك الديار التي ناخت لهم وآختهم بل هو تيجة سكوت لزمه ذوو الامر والشأن في هكذا امور مؤثرين الوقوف في المنابر والتشدق بالاراء التي لا طائل تحتها ولا منفعة وراءها فيما لو قوبلت بالصالح الناجم عن المسائل الخارجية التي قلما يذكرها ذاكر وما ذكر منها كان نزرا قليلاً وغايته مخصوصة في اماكن ليست من الاهمية الا على الثانوي منها.

فهل ياتري في هذه الحال ما يكتفي به والشؤون في كل يوم تختلف حسبما تقتضيه الاحوال الحاكمة فَهَلاّ من واجبات كلّ وطني ان ينظر في هذه الامور ما دامت الملايين من الذهب تصرف في كل عام على الجنود البرية والبحرية والنواب الذين يمثلون الدولة في اطباق المستعمرات وكلّ منا شريك مساهم في دفع هذه الاموال الغزيرة انّهُ وحرمة الحق لمن اكبر الواجبات ان ننظر الى هذه الحوادث بعين الناقد البصير غير مكتفين بما ينقله البرق من يوم الى آخر من الحوادث العاجلة بل يقتضي البحث في مبادئ تلك الحوادث وكيف صارت الى ماهي عليه والى ماذا يؤول امرها.

❊ها بلاد فارس قد اضطربت اضطراباً لا مزيد عليه قام علماؤها على سلطانها واوقدت نار الحقد على الحكومة وانتصب دعاة الدين فيها يطالبون بحقوقهم ونحن هنا لم ننظر الى هذا الامور الاّ بعين التغاضي وقد شغلنا بحوادث خير منها عدم سماعها واغفالها ولا يظن رجال سياستنا ان مسألة العجم ليست ذات شأن فانّ في نقض معاهدة التنباك خسارة على المساهمين في شركته وفي حلّ المعاهدة حلّ عروة من العرى المثبطة صولة انكلترة في الشرق كلّ يعلم انّ ظاهر هذه المسألة هو دخول شاه العجم في معاهدة مؤدّاها حصر تجارة التنبك في ايدي شركة محتكرة فخالف ذلك رجال الدين في بلاده والجأوه بالتهويل والتهديد الى نقض تلك المعاهدة ولا يخفى ما في باطن هذه العملة من غلّ يد الاجانب وتقهقر صوالحهم فهلّا يا تري عرف رجال الحكومة قبل الدخول في هذه المعاهدة ما ينجم عنها وهي لم تكن

سرية ولم يكن اساسها الرشوة بل كان للسياسة فيها يد قوية ومن المعلوم ما لروسيا من الاغراض في بلاد فارس وكلها أعين شاخصة ساعية وراء واسطة للدخول في تلك البلاد وعندما تبيّن لها ان الشاه في حاجة الى الدراهم عرضت عليه قرضاً تمدّه به فتدخلت حينئذ انكلترة ووعدته بسدّ احتياجه داعية اياه الى التنحي عن روسيا على انه لم يكن من الواجب التغافل الى حد وقوع الخلل لان قطع سبب العلة خير من مداواتها وان ثبت شفاؤها وها قد اصبح الشرق ينظر الينا شذرا وكل يوّد الوقوف على ما يكون من حركاتنا هناك ومن الواجب التيقن انه كلما قويت شوكة سفير انكلترة لدى جلالة الشاه تمكنت شوكتنا في الهند وتوطدت دعائمها وفيما مضى اكبر دليل واصدق رشيد.

* لا يمضي عام الاّ ونسمع بمؤلف جديد لأحد السيّاح يقص فيه ما عرض له وما وقع تحت نظره اثناء مروره في البلاد التي صوّب اليها اقدامه وقد تقرر لدى كل فرد من افراد السياح تقريباً انه كلما كثرت في كتابة الاخبار الغريبة والادعاءات الكبرى وما اشبه ذلك من ضروب الخوارق كثر اقبال القوم على كتابه ونتج له نفاق في سوق البيع غير مبال بما ينتج ثمة من الاضرار في حق الروايات صدق فيها ام لم يصدق ومن الغريب في هذه الكتب توقد قرائح كاتبيها وسرعتهم الى الحكم في ما يرون والقضاء في كل ما يعن لهم معالجته والبحث فيه.

نقول ذلك ولدينا كتاب حديث وضعه المستركرزن احد رجال الحكومة الانكليزية في الهند جاء فيه على الكلام في بلاد العجم والاعجام وخاض في البحث في الامور التي هي مدار الشقاق والمصاعب الحالية واتى على وصف بلاد فارس وما شهد فيها من الانهار والجنائن والمدائن وذكر عوائد القوم واميالهم وطبائعهم كل ذلك بقلم لا يعرف كللاً يخيل للقاري لاول وهلة انه تناهي في الاجادة والوصف الا انّ من وقف على اعتراف تكاتب بجهله اللغة الفارسية وان مدّة أقامته في تلك البلاد لم تتجاوز ستة اشهر لابد ان يخالجه شيطان التشكيك في صدق جوابة ولا غرو فكثرة التناقض في كتابه برهان ضعفه في ارائه لان من كانت هذه ذخرته من العلم لم

يأمن العثار ومما يُرى انه استند في كثير من رواياته ـ وهي عادة اكثر السَّيّاح ـ الى ما تناقلته الالسن او ذكره من سبقه من ذوي التجوال او عَنّ له عفواً اثناء سيل القريحة وفيض الجوارح بالانفعالات الصادرة عن رؤى جنّات فارس وانهارها.

خلاصة تاريخ القرن التاسع عشر

(تابع ما قبله وجه ٥٦)

١٨٠٤ ـــ ١٨٠٦

وكان منتهى عام ١٨٠٣ على انكلترة زمن اضطراب وقلق اذ كان اتصد باهلها خبر حشد الجنود الفرنسية في بولونيا غاية غزو انكلترة فاعملوا الفكرة في درء الشر ورفع البلاءِ ودام الحال مدة عامين متواليين الى ان اصاب العمارة الفرنسية ما شتّت قوتها وفرّق مجتمعها فرأى حينئذ نابوليون قصوره عن نيل مراده فوجه ابصاره الى غير غزوات هي خير لهُ وافيد لمطامعه وفي بحر السنة ١٨٠٤ توجهت انظار الانكليز الى اهلاك الاسطول الفرنسي الذي كان وقتئذ في بولونيا فانبتت لهم فكرتهم بعد بحث وجدال طويلين استعمال تلك الآلة الخرابة وهي مبدأ التوربيل المشهور مبنّية على شكل قارب طولها عشرون قدماً وحشوها البارود معزّزة بالكلاليب من جهاتها حتى اذا قاربت مركباً علقّت به الكلاليب وانفجرت القنابل تشقه وتدّكه دَكاً وسار الاسطول الانكليزي في بدء شهر تشرين الاول في جملة من هذه القذافات وعددٍ من السُفن كبير معقود لواؤه اللورد كيث فلمّا قارب الاسطول الفرنسي تمازحت السفن بالسفن ولجأ الانكليز الى ما أعدّوه من آلات التخريب الا انها لم تأت بالرغوب بل ذهبت ادراج الريح مشتّتة الشَمل فكان ذلك موجبة لكف انكلترة عن مصادمة فرنسا حينئذ وبقيت العمّارة الفرنسية مقيمة في بولونيا الى ان عقد نابوليون النيّة على منازلة النمسا والروسية فتفرق شمل تلك السفن حالتئذ.

وكانت اسبانيا ابّان ذاك الوقت لا تبدي حراكاً حتّى سوَّلت لها النفس مواخاة فرنسا ضد انكلترة فأخذت تمدّها بالدرهم وسيّرت قسماً مب سفنها الى مياه فرول لتستقبل الاموال الواردة للفرنسيين من اميركا فتدافع عنها فاجاش ذلك غضب انكلترة وشيعت للحال اسطولاً مؤلفاً من سبعه وعشرين مركباً معقودة اللواء للبطل نِلْسُن وضرب عمارتي فرنسا واسبانيا وكانتا ملفتين من اربعين سفينة فهدّم اكثرها وربح موقعة ترافلغار الاّ انه اصيب برصاصة فسقط قتيلاً والنصر والظفر يحفان به وكانت عاقبة هذه لنازلة مودّية الى انكفاف نابوليون عن غزو انكلترة اذ فقد قسماً كبيراً من سُفنه وهكذا اصبحت انكلترة ذات شوكة ومنزلة في عيني من دانت له رقاب الغرب قاطبة واهتزّ لصولته العالم اجمع.

وفي تلك السنة وقع شقاق ونزاع في داخلية انكلترة السياسيّةاذمات كبير ساستها حينئذ ولما استقرت الرئاسة بالسياسي پت اسْتُشِفَّ من خلال اعماله قوة وعزم ودراية في مهام السياسة وخصوصاً في المسألة الهندية وضمّ ارلندة وانكلترة معا ضماً نهائياً وكان معظم غايته الاصلاح في مجلس الامّة وإبطال النخاسة (تجارة الرقيق) مراعياً في كل ذلك جانب الاعتدال.

وفي عام ١٨٠٦ وقع النزاع بين الولايات المتحدة وانكلترة بدعوى انّ تلك تعدَّت الشرائط المبرَمة بأرسالها سفنها الى شواطيء الدول المعادية انكلترة فاقامت هذه الارصاد واخذت تقبض على كل بحري انكليزي في مركب اميركاني وزادت بان أخذت تفتّش كلّ مركب معاملة ايّاه معاملة عدوّ لها فاحنق ذلك الولايات المتّحدة ووقع النزاع بين الدولتين فوُلِّجَ بعد الشحناء مندوبون من قبل الطرفين لقطع النزاع وحسم الشقاق فبعد اتفاق المندوبين معاً أبت الولايات المتحدة الخضوع لما قرَّ الرأى عليه وظلَّ الخرق غير ملتئم بين الدولتين وفي نفس السّنة استولت انكلترة عنوةً على رأس الرجا الصالح وبيانوزيرس فسُرّ الانجليز لذلك الاّ انّه ما طال الامر حتى أقهرت انكلتره على ترك هذين المحلين ومما تخلق بالذكر ايضاً منازلة الانكليز الفرنسيين في كلبرة بناءً على رجاء ملكة نابلس وتبديل شملهم مع صغر قوة الانكليز وقلة عددهم لقاء عدد هولاء.

وكان نابوليون اذ ذاك يزداد قوّة ومجداً فسوّلت لهُ نفسه الخروج من حيّز الجمهورّية الى ما هو أعلى مركزاً ومقاماً وواطأهُ على ذلك رجال حزبه الآ انّه لم يكن موقنا بالنجاح فتجسّس الامر بأشاعة بغيته فلما لقي أن لامعارض له وانّ كثيرين غايتهم من الدنيا رضاه عمد الى انفاذ امنيّته وبدأ باخفاض جناح من خاف معاكستهم له فأمر بشنق الدوك دنكيان (١٥ آذار ١٨٠٤) لانه كان ذا صولة ومقام نسبي ونودي بنابوليون بعدئذ امبراطوراً وقد توّجه بيوس السابع في كنيسة نوتردام في ثاني كانون الاول لذاك العام وصوّت القوم يدعو له بالظفر وطول البقآء.

وغزا نابوليون هانوفر بعد رضائه في الاغضاء عن معاهدة اميان ففتحها وتنازل عنها بعدئذ الى بروسيا ولمّا كان ذافطنة متوقدة وعلم في دروب السياسة غريب رأى انّه لابد له يوماً ما من مقابلة دول اوروبا الثلاث فأعمل الفكرة فانتجت له مراضاة بروسيا حتي يتمّة له فتح النمسا وأخذ يملّق روسية ويعيدها بالحسنى ليخفظها بعيدة الى ان يتسّنى له منازلتها بالجنود التي يحصل عليها بعد قهر اعدائه وهكذا وفق بين مقاطعات الرين حتى أفرد النمسا وحيدة وبعد طويل نزال الجاء امبراطورها بعد علّو منزلته الى ان يحصر لقبه بالامبراطور النمساوي لاغير (١٨٠٥) وكانت ابصار نابوليون لا تزال متجهة الى غزو انكلترة فبينما كان يدير مهماته في بولونيا تحركت الحميّة في اوستريا لثأ روقامت للحرب وكانت الروسية قد هاجت بهاعامله الحسد من قوته وعلّو منزلته فاتفقّت الدولتان على سحقه فلمّا اتصل به الخبر علم انّ خير الامر عاجله فعبر نهر الرين وجمع اليه الجنود واندفع الجنرال ناي اكبر قوّاده حينئذ لمنازلة النمساويين فقهرهم وكان في مقدمتهم القائد ماك مرأساً على ٢٣ الفاً فألجئوا الى التسليم والخضوع لنابوليون (٢٠ ت ١-١٨٠٥) وظل نابوليون يعمل في النمساويين الى ان اهلك رجالهم وسحق قوّتهم ودوّخ مدنهم وبعد كسبه موقعة اوسترلتز ونهاء الامر نودي بالسلام وحصلت حينئذ معاهدة برسبرج فسنّ فيها من الشرائط على النمسا ماشاء فكانت من أثقل الاحمال عليها ودامت جنوده مثابرة في الظفر الى ان استولى على ارمستاد (١٤ ت ١) وبعد مضي

ثلاثة عشر يوماً دخل برلين فلم يرض بابرام الصلح الاّ على أُظلم نمط فالتجأ ملك بروسيا الى الفرار ومثابرة الحرب.

وبعد أخلاّء الفرنسيين مصر وَكلّ اُمرها الى محمد خسروق باشا وقد اضطّر هذا الى الهرب بعد تخلّي الانكليز عنه بتالي هيجان وقع في الجنود لتأخر رواتبها فانقسم اهل البلاد شطرين وقامت بينهم القيامة الى أن تولى منصب الادارة محمد علي وهو ارنئوطي الاتمل سنأتي على ذكر قسم من سيرته مفصلاً ان شاء الله. وقد نُودي به باشا عام ١٨٠٦ بعد أن لقي من المماليك شديد العناء والمقاومة الاّ انه قهرهم رغماً عن مساعرة انكلترة لهم وبقي زمام الادارة في يده بحوا لى اربعين سنة وقد تولّى منصبه من بعده رجال أسرته ولا يزالون المالكين الى ايآمنا هذه.

ومما يخلق بالذكر من حوادث ١٨٠٥ قيام الاميركان لكبح جماح القرصان الايطاليين الذين كانوا قد عاثوا في مياه البحر المتوسّط فقهروهم واقتفي اثرهم في هذه الخطة الحسنة رجال اوروبا فقطعوا دابرهم وصفا البحر للعابرين فيه ذهاباً واياباً في أمن وطمأنينة.

وفي خلال المدّة التي كرّت بين ١٨٠٢ و ١٨٠٦ استولت الروسية على قسم من اراضي فارس وساعد اسطولها مصطفى خان على دفع الجنود العثمانية عنه ودخل جنود الروسية أنزلي متقدمين الى الرشت فدفعهم عنها قوم من غيلان وكانت اعمال انكلترة سائرة على قدم النجاح في الهند بعد انقضاء موقعة مهراتا الاّ انّ هَلكار احد أُمراء تلك المحلّة طربت نفسه الى الهيجان فنازل جيوش الانكليز فرأت منه قوة وبأساً وبينما كان متقهقراً على عقبه خاسئاً انضمّ اليه احد الكبار في طريقه وقاوموا صدمات الجنود الانكليزية اشدّ مقاومة الى ان رأى حليفه ان لا خير في الوثق به فسلّم لانكلترة متطوعاً وما فتئ هلكار يخاصمهم الى أن عقد بينهم وبينه الصلح في ٢٣ تشرين اول ١٨٠٥ بعد ان تنازلوا له عن قسم من الأراضى التي كانوا قد افتتحوها.

(ستأتي البقية)

كتاب تذكار العالم الأسلامي

شموس الحقايق تُشرق على النفوس كافّة ولا تحاكيها الاّ القرائح الصافية عن اكدار الأهواء انّ العلاّمة (ميسمر) ذاك الموحّد الكامل قد الّف في معالم الديانة الاسلامية وشعائر الشريعة المحمدّية كتاباً جليلاً بيّن فيه بفصيح عباراته وبليغ معانيه حكماً بالغة تبهر بصائر أرباب الوجدان. و تبتهج بها قلوب ذوي العرفان. و يذعن الجاحد بسمّو مقامها و حُسن نظامها قسراً عمّا فُطرت عليه من الجحود و النكران. و أسهبت الجرائد في الثناء عليه بما يليق به و يحقّ له. و كانت الجرائد الاسلامية اولى بهذا وأحرى. لانّ هذا الموحّد الكامل هو الذي قام وحده أمام الأمم الافرنجية منذ عهد قديم و هو يدافع عن الديانة الاسلامية بحجج قويمه. و يعرض محاسنها الفائقة و حكمها البالغة على فلاسفة الغرب ببيانات شافيه ـ (مسامرات الاستانة على ما اقوله برهان قاطع. و تذكار العالم الاسلامي لدفع ظلمات الشبه نور ساطع) و لاريب انّ آية الايمان وسياج القرآن خليفة عصرنا الاعظم سيشكر هذا الفاضل قيامأبواجبالحق و قضاءاً لفريضة الدفاع عن الاسلام و أهله جميعاً. و شكره على الله تعالى.

جمال الدين الحسيني الأفغاني.

سياحت اصمعی

بوبر سياحتنامه در هم ده انكلتره يه وانكليز اخلاق وعاداتنه دائر تركچه يكی بر سياحتنامه در. اسكی عثمانليلر سياحت ايدرلردی. لكن بر مانوفاتوره دنكی كبی سياحت ايدرلردي. يعنی كورد يكی شيلری وكزديكی يرلري عود تلرنده وطند اشلرينه بيلدره صزلردی. يكی عثمانليرا ايسه بالعكس سياحتلريني كتاب صورتنده نشر ايدوب وطنداشلرينی هر شيدن خبردار ايديورلر. ايشته بو جمله دن اوله رق بوكچن صوك بهارده عثمانلي ادباسندن ومصر حكومتي مأمورلرندن «أصمعی» افندی سياحت ايچون انكتره يه كلمشيدي. حتی «برايتون» شهرينه كلد يكی قت بزی دخی زيارت ايلمشيدی. بو ذات محترم بو كره قاهره يه عودتنده حكمل بر انكلتره سياحتنامه يی نشرينه باشلا مش. حتی برنجی جزئنی دخی هدية طرفه كوندر مشدر. مطالعه ايلدم. طرز تحريري پك ساده وپك عاليدر. عالم مدنيته خدمت ايچون بو كبی قلم صاحبی يكی عثمانليلرك چوغا لمسنی مدنيت نامنه ايسترم كه: انسانلغه دخی خدمت ايدرلر. چارلس ولس

الحقّ المرّ

«تابع ما قبله»

فاذا اجابت الانجليز اليوم من يطلب منها الجلأ وخرجت بعساكرها فما الذي أعددناه لانفسنا لنحفظ به هذه الحرّية التي نلناها والتي لا تنطبق صفة الانسانية على الانسان الا بها. هل تحفظها لنا ايدي الذيّن ضرب على أيديهم حتى قبلوها. هل تحفظها لنا ايدي الخمسة آلاف عسكرى الذين ينقصون من الجيش المصري الآن حتى يبلغ العدد المقرّر في الفرمانات. هل يحفظها لنا انشاُ المراكب المزخرفة او تصليحها متابعة للسرف والتبذير او انشأ المراكب الحربّية خلافا للفرمانات. كلاّ. هل تحفظ لنا ذلك يد الحاكم واننا نعلم ان ليس من خاصية الحاكم ان يحفظ الحرّية للأهالي ويقوردهم اليها وانما غاية ما يرجى من الحاكم العادل المهذب ان لا يعاكس ولا يعارض في نوال الحرية وربما ساعد عليها. وقد انعمت المقادير علينا والحمد للّه بحاكم هو مثال في التهذيب والفضائل الطاهر الذيل نقي اليد من ملك الشوائب. وهذا وان كان يساعد كثيرا على نوال الحرية لكنه لا يكفي لحفظها الى آخر الابد وحفظ الشيء أصعب من نواله. فلم يَبق الا طريق واحد وهو ان يحفظ المصريون حريّتهم بأيديهم كما فعلته الأمم الغرّبية وشرحناه ويشترط لذلك تعميم التهذيب والتعليم وانتشار المبادى الشريفة وحصول الاتحاد والاتفاق بين الافراد وائتلاف القلوب وارتباط النفوس بعد طرح الحسد والشقاق واسباب البغض والتنافر وهذا الشرط بأجمعه مفقود فينا او هو ضعيف لا يُعتّد به ولا يُعتمد عليه

الآن. فالواجب اذن على النبهاء والمحررين من المصريين أن لا يلتفتوا الى غير هذا الطريق وان يصرفوا همتهم نحو بلوغ هذا المقصد بنشر المقالات الداعية الى الاتحاد والتالف وان ينبهوا افكار المصريين بكلّ الوسائل الى هذه اللذة الجليلة ويذكروهم كيف انّ طائفة قليلة العدد من بينهم تيسّر لها ان تسودهم مدة من الزمن وتتقدم عليهم وتدير شوؤنهم ببركة اتحادها وعدم تنافرها فكان المصريون متيقظين لحسدها نائمين عن بلوغ مرتبتها وسلوك الطريق التي اوصلتها لذلك مع انّ افرادها ليسوا باكثر استعداد منّا ولا أرقى درجة في التهذيب من عموم المصريين.

والاّ فادام المصريون غافلين عن سلوك هذا الطريق الذي يحفظ لهم حريتهم ويضمن لهم دوام الترقي في نظام الهيئة الاجتماعية فليس من مصلحتهم اليوم ان تنجلي العساكر الانجليزية وهم بهذه الحالة ليعودوا فريسة لمثل الاحوال الماضية.

وصراخهم اليوم لطلب الجلاً لا يفيدهم شيئاً البتة لأن امر الجلاً معلّق على مجرى السياسة العمومية وسياسة الدولة العليّة صاحبة الشأن مع الدول وليس ذلك بأيدي المصريين ولا يؤثر كلامهم وطعنهم في الانجليز بشيء سوى وقوع النفرة والبغضاء بين الفريقين على غير طائل. بل اللازم في هذه الحالة ان ننتظر الحوادث ونلتفت الى اتمام الاصلاح بارشاد الانجليز الى طرقه باللين والرفق ومعاونتم عليه. اما اذا كان المقصود من هذا الصياح رفع الانجليز عما يتوجسه المصريون من دوام احتلالهم لهذه البلاد فهذا ليس بدافع لهم ايضا ولا مؤثر فيهم. وانما الدواء الوحيد لدينا في كلتا الحالتين ان نكون يداً واحدةً متحدين متعاونين في كل امورنا نابذين لسفاسف الامور التي يتولد منها الحقد والحسد فاذا تمّ لنا هذا كان ذلك في يدنا سلاحاً نحفظ به حريتنا ان خرجت الانجليز وندفع به اطماعها واغراضها ونكون سدّاً امامها ان حاولت غير ما تجاهربه وابطنت خلاف ما تظهره ورامت الاستيلاً على هذه البلاد. هذا هو الذي ينبغي علينا الالتفات اليه والنظر نحوه لا اننا نحوّل جميع أنظارنا نحو حركات الدول التي ليس في يدنا من أمر هاشيء. امّاما يتفوه به بعض الناس من انّ الذي يحفظ مالدينا من الحرّية بعد خروج الانجليز هو أن تصير مصر

مثل دولة البلجيك تحت رعاية الدولة فانّه أُمر يفوق معلوماتنا ونلتمس منهم ان يبيّنوا لنا كيفيّة حصول ذلك بالتفصيل حتى نقتنع وننضم الى رأيهم.

بقي ما نشكوه من تقصير الانجليز في الاصلاح وهو اغفالها واهمالها للرقّية المستعدين منّا المقيمين في الزوايا واغضاؤها عن تعميم المعارف. اما الامر الاول فليس عليهم فيه كبير لوم لانه تقدم ان القوم غرباً بيننا لا يعرفون اشخاصنا واستعدادنا وهم محتاجون للارشاد في ذلك ولم يرشدهم احد اليه ولم يَقدّم لهم كشفا ببيان المستعدّين منا وليس في قدرتهم ان يستعرضوا الأُمة المصرّية فردا فردا ويمتحنوهم او يسألوهم عن المستعدين فيهم. ولو حصل ذلك ما اتفق اثنان منا على واحد لما بيننا من التباغض والتحاسد.

[محمد]

اعتذار

نعتذر الى حضرات المشتركين والقرّاء الكرام عن تأخير اصدار المجلة في حينها اضطراريّة لم يكن في اليد دفعها فانعهده من كرم اخلاقهم وما أُتينا على نشره من المواد الجزيلة الفائدة كل ذلك يشفع لنا لديهم اما الأجل المضروب لصدور الجريدة من ادارة الطبع فهو الخامس عشر من كل شهر تباعاً.

اعلان

وراحت الاسلامية على هذه البلاد . هذا هو الذي ينبغي علينا الالتفات اليه والنظر نحوه ! اننا نحول جميع انظارنا نحو حركات الدول التي ليس في يدنا من امرها شيء . اما ما يتفوه به بعض الناس من ان الذي يحفظ ماديتنا من الحرية بعد خروج الانجليز هو ان تصير مصر مثل دولة البلجيك تحت رعاية الدول فانه امر يفوق معلوماتنا ونلتمس منهم ان يبينوا لنا كيفية حصول ذلك بالتفصيل حتى نقتنع ونتفهم الى رايهم *

بقي ما نشكوه من تقصير الانجليز في الاصلاح وهو اغفالها واهمالها ترقية المستعدين منا المقيمين في الزوايا واغضاؤها عن تعميم المعارف . اما الامر الاول فليس عليهم فيه كبير لوم لانه تقدم ان القوم غرباء بيننا لا يعرفون اشخاصنا واستعدادنا وهم محتاجون للارشاد في ذلك ولم يرشدهم احد اليه ولم يقدم لهم كشفاً ببيان المستعدين منا وليس في قدرتهم ان يستعرضوا الامة المصرية فردا فردا ويمتحنوهم او يسألوهم عن المستعدين فيهم . ولو حصل ذلك ما اتفق اثنان منا على واحد لما بيننا من التباغض والتحاسد .

[محمد]



اعــتــذار

نعتذر الى حضرات المشتركين والقراء الكرام عن تاخير اصدار المجلة في حينها لدواعي اضطرارية لم يكن في اليد دفعها فما نلتمسه من كرم اخلاقهم وما اتينا على نشره من المواد الجزيلة الفائدة كل ذلك يشفع لنا لديهم اما الأجل المضروب لصدور الجريدة من ادارة الطبع فهو الخامس عشر من كل شهر تباعاً *





آخر صفحه لآخر عدد من المجله

الفهارس

الآيات

الاعلام، الاماكن

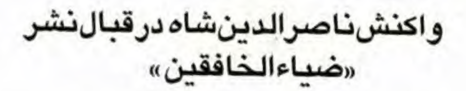


فهرس الايات

فهرس الاعلام

فهرس الاماكن





واکنش ناصرالدین شاه در قبال نشر «ضیاءالخافقین»

«جناب اشرف امین السلطان

... ماشیخ جمال الدین را که یکی از شریرترین مردمان روی زمین است و در ایران تولید اخلال و مزاحمت هایی می نمود، تبعید کردیم ... او به لندن رفت و به وسیله انتشار روزنامه به عربی، ضیاءالخافقین. شروع به تحریکات نموده و علما و مردم ایران را تشویق به اخلال و شورش نموده و حتی نسبت به شخص ما حمله نموده است.

... طبق قانون هر مملکتی چنین شخصی که مستقیماً به مقام سلطنت در صدد اسائه ادب برآمده و علناً نسبت به مقام سلطنت خیانت نموده محکوم به اعدام است و سزای او مرگ است یا لااقل و باید در یکی از نقاط دور دست تا ابد حبس شود.

... از انگلیس بخواهید تا هرگاه حق با ما است او را به حبس ابد محکوم نمایند و گرنه چگونه ما باید باور نماییم که دولت انگلستان حامی مقام سلطنت و وجود شخص ما است ...».

ناصرالدین شاه

شاه باز در نامه دیگری به امین السلطان، چنین می نویسد: «... شرحی که این پدر سوخته نوشته است در واقع تحریک و اخلال علیه مقام سلطنت است ... جمال الدین به مقام سلطنت فحش گفته است. او را باید بدون معطلی به حبس ابد محکوم نمایند و گرنه ما باید از دوستی انگلستان به کلی ناامید شویم.»

ناصرالدین شاه

« **ادوارد براون** » می نویسد:

«... سید در مقالات مربوط به ایران از هیچگونه حمله به حکومت و شاه دریغ نمی کرد. سفیر دولت ایران در لندن به نزد وی رفت و از او خواست اگر از ادامه این امر خودداری کند مبلغ هنگفتی به او تقدیم دارد ولی سید ضمن پاسخ منفی گفت: راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته شود و جسد ش به گور عرضه شود» !

(کتاب انقلاب ایران)



مرکز پخش: کلبه شروق. تهران. خیابان انقلاب. مقابل دانشگاه. شماره ۱۳۷۸.

قیمت: ۲۰۰۰ تومان